

بررسی روایات ساختگی در کتب حدیث

نقد کتب حدیث

اثر :
مصطفی حسینی طباطبایی

«در روزگار پيامبر - صلى الله عليه وسلم - بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست و سخنران ي کرد و فرمود : هر کس عمداً بر من دروغ بندد جايگاهش را از آتش گيو.»

(انا اهل بيت صادقون لا نخلومن كذاب
ي كذب علينا)

امام صادق (عليه السلام)

(رجال كشي / 275)

«ما خاندان ي راستگوييم ولي از شر دروغزني که بر ما دروغ بندد، بر کنار نمانده ايم.»

فهرست

پيشگفتار	5
فصل 1: اخباري كه بر جعل حديث گواه ي	
ميدهند	11
فصل 2: گواه ي بزرگان امام يه درباره	
احاديث ساختگي	17
فصل 3: انگيزه هاي جعل حديث	23
فصل 4: شيخ كليني و كتاب كافي	33
فصل 5: نقد احاديث شيخ كليني	39
فصل 6: شيخ صدوق و كتابهاي ش	57
فصل 7: نقد احاديث شيخ صدوق	61
فصل 8: محمد باقر مجلسي و آثار وي	75
فصل 9: نقد آثار مجلسي	81
فصل 10: حُرّ عاملي و آثار وي	101
فصل 11: نقد احاديث وسائل الشريعه	105
فصل 12: نقد احاديث تفسير ي	117
فصل 13: نقد كتب دعا و زيارت	149
فصل 14: احاديث و شناختگيها	65
منابع	173

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خداي مٲان را سپاس ب ٲيايان م ي
گوييم كه ما را به بعثت خاتم ٲيامبران
و نعمت بٲينات قرآن مفتخر داشت و بر
محمد مصطفيؐ، رسول راستين و ٲيامبر امين
وي سلام فراوان م ي فرستيم كه با رهبري
هاي متين و تعاليم و زين خود، ٲيوان
آيينش را بر شناخت حقايق و كشف
دقايق و رد شبهه و دفع فتنه توانايي
بخشيد و ن يز بر خاندان ارجمند و
دانشمندان ائمتش درود باد كه كتاب
خدا و سنت رسول را به م يراث بردند و
با تحريفي غاليان و افتراي باطل
انديشان و تاويل جاهلان به ست يزه
برخاستند.

فسلام عليه وعليهم ما اناز فجر ساطع، و خوي نجم طالع.

پيشگفتار

الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى.

حديثي ا خبر¹ كه پس از قرآن كريم نقش مهم و مؤثري را در معرفي اسلام بر عهده دارد در طول تاريخ از گزند تدليس و خطر تحريف بر كنار نمانده بلكه از همان صدر اسلام گرفتار آسايبهاي سختي شده است. آثار قابل اعتمادي وجود دارد كه ثابت مي كند از روزگار رسول اكرم - صلي الله عليه وسلم - عده اي به حديث سازي و تحريف آن دست مي زدند و ساخته هاي خود را به پيامبر بزرگ اسلام - صلي الله عليه وسلم - نسبت مي دادند تا از اين راه اذهان و افكار مسلمانان را به سوي خود جلب كنند و به مقاصد خود پيش نايل آيند. اين اقدام فريبكارانه در دوران هاي

1. در اينكه تفاوت حديث با خبر چيست؟ بعضي برآنند كه حديث شامل آثاري ميشود كه از پيامبر اكرم اسلام (و خاندان گرامي او) رسيده و خبر به آثاري گويند كه از غير ايشان گزارش شده است. از اين رو در قديم به راويان آثار تاريخي «اخباري» ميگفتند و گزارشگران سنت نبوي را «محدث» ميخواندند ولي قول مشهور آنست كه اين دو واژه، مترادفاند.

بعد با انگ یزه های گوناگون، دنبال شد و رو به فزون ی نهاد و سازندگان حدیث، دروغ های بسیاری از قول خاندان پیامبر - علیه السلام - و بزرگان صحابه ساختند و بر افتراها یی که به پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - زده بودند، افزودند.

خوشبختانه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - با عنایات الهی از همان اوائل، بر این دسیسه های خطرناک وقوف یافت و مسلمانان را هشدار داد و دروغپردازان را انذار نمود.

در پی هشدار رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و تأکید خاندان پیامبر - علیه السلام - مبنی بر آنکه احادیث در معرض دسیسه دروغگویی ان قرار گرفته است، علما ی اسلامی نیز خاموش ی نگرفتند و از روزگار کهن تاکنون، کتاب هایی چند در معرفی احادیث ساختگی پرداختند و پرده از رخ یانت جاعلین حدیث برداشتند بطوری که برخی از دانشمندان گفته اند: ما ستر الله أحداً یکذب

في الحديث¹. يعني: «خداوند ه يچکس را که در امر حدیث دروغپردازی می کند (از نظر نقّادان) پنهان نداشته است». و هر چند این سخن به مبالغه نزد یکتراست ولی نشان می دهد که علمای فن، در نقد حدیث و شناسایی راویان دروغگو، به اهتمام بسیاری پرداخته اند. از میان کهن ترین کتاب هایی که در این باره نوشته شده است می توان کتاب «الموضوعات» اثر عبدالرزاق صنعانی یمینی (متوفی سال 211 ه. ق) را نام برد. صنعانی از محدّثین برجسته بشمار می رفت و کتاب وی در قاهره به زیور طبع در آمده است. اثر قدیمی دیگری که در این باره بجای مانده کتاب «علل الحدیث» اثر حافظ عبدالرحمن بن ابي حاتم (متوفی در سال 327 ه. ق) است. کتاب مذکور به ذکر احادیث ساختگی بسنده نکرده بلکه احیاناً خطاهایی را که در متن یا سند احادیث رخ داده ن یز خاطر نشان می سازد و در حدود سه هزار حدیث را در معرض نقد و ایراد قرار داده است.

1. به کتاب «شرح الدرّاة» اثر شیخ زین الدین عاملی (مشهور به شهید ثانی) چاپ سنگی، ص 74 نگاه کنید.

دو قرن پس از ابن ابی حاتم، محدث دیگری بنام حافظ حس یزید بن ابراهیم جوزکانی همدانی (متوفی به سال 543 هـ. ق) کتاب تازه ای درباره احادیث ساختگی پرداخت که «الموضوعات من الأحادیث المرفوعات» نام دارد و به الأباطیل جوزکانی مشهور است سپس عبدالرحمن بن جوزی بغدادی (متوفی در سال 579 هـ. ق) کتاب معروف «الموضوعات» را با بهره گیری از اثر جوزکانی، پدید آورد. اثر دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است کتاب «الدرر الملتقط فی تبیین الغلط و نفی اللغط» اثر دانشمند نقاد، حسن بن محمد صاغانی (متوفی به سال 650 هـ. ق) است که شیخ زین الدین عاملی (مشهور به شهید ثانی) قدس سره این کتاب را از کتاب ابن جوزی برتر شمرده و درباره آن نوشته است: «فإنه تام فی هذا المعنی مشتمل علی انصاف کثیر¹. یعنی «این کتاب در موضوع خود به کمال رسیده و در موارد بسیاری، شرط انصاف در آن رعایت شده است». در حدود یک قرن پس از صاغانی،

1. شرح الدرّایه، ص 75-76.

احمد بن تيمية دمشقي (متوفي به سال 728 هـ . ق) رساله اي درباره «احاديث القصاص» نگاشت و در خلال آن از احاديث مجعول و ساختگي ياد کرد . پس از وي ، شاگردش محمد بن قاسم جوزيه (متوفي در سال 751 هـ . ق) رساله اي به نام «المنار المنيف في الصحيح و الضعيف» در هين زمينه پرداخت .

در قرن نهم جلال الدين سيوطي مصري (متوفي در سال 911 هـ . ق) كتابي با عنوان «اللاي المصنوعه في الأحاديث الموضوعه» تأليف نمود و پس از او محمد بن طاهر فتنني هندي (متوفي به سال 986 هـ . ق) كتاب «تذكرة الموضوعات» را نگاشت . بعد از فتنني ، نورالدين علي قاري هروي (متوفي در سال 1014 هـ . ق) سه كتاب در اين باره تأليف کرد كه : «الأسرار المرفوعة في الأخبار الموضوعه» و «الهبات السن يات في تبين الأحاديث الموضوعات» و «المصنوع في معرفه الحديث الموضوع» نام دارند . سپس قاضي محمد بن علي شوكاني يميني (متوفي به سال 1250 هـ . ق) كتاب «الفوائد المجموعه في الأحاديث الموضوعه» و كتاب ديگري بنام «التعقبات علي الموضوعات» را ترتيب

داد. پس از شوکان ی، محمد عبدالح ی لکنوی هندی (متوفی در سال 1304 ه. ق) کتاب «اللؤلؤ المرصوع» را درباره احادیث موضوع (ساختگی) نوشت. در عصر اخیو شیخ محمد بشیرظافر ازهری (متوفی در 1325 ه. ق) کتاب «تهدییر المسلمین من الأحادیث الموضوعه علی سید المرسلین» را تالیف نمود و سرانجام در روزگار ما محمد ناصرالدین البانی، ساکن سوریه کتاب «سلسله الأحادیث الضعیفه و الموضوعه» را پدید آورد.

البته جز این دانشمندان، علمای دیگری نیز بدینکار اهتمام ورزیده اند که از آوردن نام همه آنان و ذکر آثارشان صرف نظر کرده ایم. شرک الله سعی هم و اجزل مثنوبتهم.

نکته ای که در اینجا باید گفت اینست که دانشمندان مذکور جز یکی دو تن از ایشان که شیعه زیدی بوده اند، بقیه از اهل سنت شمرده می شوند و کتاب هایی که نوشته اند عموماً درباره احادیثی تالیف شده که دروغزنان به رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بسته اند اما شیعه امامیه، در قرن های گذشته به نگارش کتاب مستقلی درباره احادیث دروغین که به ائمه اهل

بیت - علیهم السلام - نسبت داده شده ،
 نپرداخته اند و هر چند فقهای امامیه
 در خلال کتاب های فقهی گاهی به نقد
 احادیثی در فروع احکام اهتمام
 ورزیده اند ولی چنانکه گفتیم کتاب
 جداگانه ای که بیان اخبار ساختگی را
 بر عهده داشته باشد، در میان ایشان
 پدید نیامده است تا آنکه در روزگار
 ما دانشمند مدقق و رجال شناس محقق،
 شیخ محمد تقی شوشتری کتاب «الأخبار
 الدخیله» و مستدرکات آن را به رشته
 تحریر در آورد و فصلی از آن را به
 ذکر احادیث مجعول اختصاص داد¹. ولی
 هنوز بسیاری از «اخبار غلاه» و
 «مراسیل² نادرست» و «روایات ساختگی»
 در کتب امامیه دیده می شود که مرحوم
 شوشتری بدان ها نپرداخته است و نيز

1. به کتاب «الأخبار الدخیله» باب الثانی فی
 الأحادیث الموضوعه (از صفحه 88 به بعد)،
 چاپ تهران، مکتبه الصدوق 1390 ه. ق نگاه
 کنيد.

2. مراسیل جمع مرسل از اقسام حدیث است و در
 اصطلاح، حدیثی را گویند که روایت کننده اش
 آن را بی واسطه از پیامبر خدا -صلی الله علیه
 وسلم- یا امامی از ائمه -علیهم السلام-
 گزارش نموده باشد با اینکه خود، رسول اکرم
 یا آن امام را اساساً ندیده است!

از «دواعی جعل حدیث» یعنی انگیزه های حدیث سازان، سخنی بی‌ان‌نی‌آورده است. از این‌رو نگارنده بر خود لازم دید که به پژوهش درباره این‌گونه احادیث و مسائل مربوط به آنها بپردازد و نمونه های روشنی از اخبار نادرست را که در معارف دین و تفسیر قرآن کریم و فروع احکام و ادعیه و زیارات ملاحظه نموده است ارائه دهد. بویژه که این روزها در ایران کتب حدیث و دعاء را بدون نقد و بررسی، از عربی به پارسی ترجمه می‌کنند و در دسترس عموم قرار می‌دهند با اینکه در کتاب های مزبور، احادیث مقبول و مردود و ادعیه صحیح و سقیم هر دو دیده می‌شود و نباید گمان کرد که هر چه در جوامع حدیث و کتب دعاء آمده، بطور قطع از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و امامان اهل بیت - علیهم السلام - صادر شده است.

در اهمیت نقد حدیث جا دارد که خاطر نشان سازیم احادیث نادرست و ساختگی همواره مایه ضلالت و اتهام را فراهم آورده اند. از یکسو، دوستان ناآگاه را به اندیشه ها و عقاید خرافی کشانده اند و از سوی دیگر، دشمنان

بدخواه را به افتراء و اسائه ادب نسبت به بزرگان دين، برانگيخته اند. بنا بر اين هر گونه تلاش و تحق يق علمي در كشف و نقد اين احاديث، حائز اهميت و نشانه دفاع از ساحت مطهر ديانت بشمار مي آيد. خداوند منان را سپاس بي پايان مي گويم كه اين بنده را به چنين خدمت و دفاعي توفيق بخشيد و اميد است به عنايت خود، از گزند خطا و غفلت در امان دارد.

وهو بالاجابة جدير وعلي كل شيء قدير.

مصطفى حسي ني طباطبائي

1421 ه . ق

1379 ه . ش



اخباري که بر جعل حديث گواهي مي دهند

پيش از آنکه درباره متن و مضمون احاديث ساختگي سخن بگوييم و نيز از سند احاديث مزبور و انگيزه هاي جعل آنها مجثي به ميان آوريم بهتر است ثابت كنيم که اساس در ميان احاديث اماميه، روايات قابل نقد و معمول وجود دارد و سپس به مجث و تحقيق درباره مباحث مذکور پردازيم.

براي اثبات اين موضوع، راه روشن و منطقي آنست که از خود احاديث کمک بگييم و آثاري را بگواهي آوريم که از جعل حديث خبر مي دهند. از دو صورت خارج نيست، يا اين آثار از صحت و اصالت برخوردارند و نادرست و ساختگي نيستند در اينصورت بايد پذيريم که بنا به مفاد همين آثار، احاديث جعلي در ميان اخبار وجود دارد. و يا خود اين آثار، ناصحيح و ساختگي اند. در اينصورت باز هم ثابت مي شود که در ميان احاديث، آثار دروغين وجود دارد زيرا خود همين اخبار از جمله احاديثي

بشمار می‌روند که در کتب و جوامع حدیث آمده اند. اینک به اخباری که از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و ائمه - علیهم السلام - در کتب شیعه آمده است و بر جعل حدیث گواهی می‌دهند نظر می‌افکنیم:

در کتاب اصول کافی (باب اخت لاف الحدیث) از ام یؤمنان علی - علیها السلام - روایت شده که فرمود:

«قد کذب علی رسول الله - صلی الله علیه وسلم - علی عهدہ حتی قام خطیباً فقال: أيها الناس قد کثرت علی الکذبة، فمن کذب علی متعمداً فلیتوباً مقعده من النار. ثم کذب علیه من بعده»¹!

یعنی: «در روزگار پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - بر او دروغ بستند تا آنجا که برخاست که سخنران ی کرد و فرمود: ای مردم! کسانی که بر من دروغ می‌بندند فراوان شده اند پس هر کسی عمداً بر من دروغ باند برای خود جای‌گاه از آتش گیرد. سپس، باز هم بر پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - بعد از او دروغ بستند»!

1. الأصول من الکافی، چاپ تهران، الجزء الأول، ص 62 مقایسه شود با نهج البلاغه، چاپ بیوت، خطبه 210.

در کتاب رجال کش¹ از قول امام صادق -علیه السلام- آمده که در پاسخ فیض بن مختار درباره «علت» اختلاف شیعیان² فرمود:

«... إني أحدث أحدهم بالحديث فلا يخرج من عندي حتى يتأوله علي غير تأويله و ذلك أنهم لا يطلبون بحديثنا و بحبنا ما عند الله و إنما يطلبون به الدنيا و كل يحب أن يدعي رأساً»²...

یعنی: «... من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او از نزد من بیرون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیر معنای حقیقی آن، تأویل می‌کند. زیرا که آنها از حدیث ما و از محبت ما (خاندان پیامبر -علیه السلام-) خشن‌و‌دی خدا را نمی‌جویند بلکه از این راه دنیای ما می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رؤیای بر او نهاده شود»...!

1. نام اصلی این کتاب چنانکه از «معالم العلماء» اثر ابن شهر آشوب استفاده می‌شود: «معرفة الناقلين عن الأئمة الصادق يئ بوده است سپس شیخ ابو جعفر طوسی کتاب نامبرده را تلخیص کرده و «اختیار معرفة الرجال» بر آن نام نهاده است و کتابی که امروز در دست داریم همان ملخص شیخ طوسی است.

2. رجال الکشي، 124، چاپ کربلاء.

و نیز کشی در رجالش از امام صادق -علیه السلام- آورده است که فرمود: «لاتقبلوا علينا حديثاً إلا ما وافق القرآن و السنة أو تجدون معه شاهداً من احاديث المتقدمة، فان المغيرة بن سعيد -لعنه الله- دس في كتب أصحاب أبي احاديث لم يحدث بها أبي! فاتقوا الله و لاتقبلوا علينا ما خالف قول ربنا تعالي و سنة نبينا محمد -صلى الله عليه وسلم- فلنا إذا حدثنا قلنا: قال الله عزوجل و قال رسول الله -صلى الله عليه وسلم-».¹

یعنی: «هیچ سخنی را - که به ما نسبت می‌دهند - نپذیرند مگر گفتاری را که با قرآن و سنت موافق باشد یا اینکه شاهی از احادیث (صحیح) گذشته ما در موافقت با سخن مزبور پیدا کنی زیرا مغیو بن سعید - که خدا او را از رحمتش دور کند - در کتاب های یاران پدرم (امام باقر -علیه السلام-) احادیثی را باحیله گری وارد کرده که پدرم آنها را نگفته است. بنابراین از خدا بترسید و گفتاری را که از طرف ما برخلاف گفته خدای بزرگ و سنت پیامبر ما (محمد -صلى الله عليه وسلم-) گزارش کرده اند نپذیرید زیرا که ما چون به سخن پردازیم از قول خدای

1. رجال کشی، ص 195، چاپ کربلاء.

عزوجل و از قول رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - سخن می گویم». همچنین در کتاب ع یون أخبار الرضا تألیف محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق) آمده که امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - به حسین بن خالد فرمود:

«یابن خالد إنما وضع الأخبار عنا في التشبيه و الجبر الغلاة»¹...

یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول ما، اخباری را درباره تشبیه (خدا به خلق) و عقیده به جبر جعل کرده اند...!»

باز در همین کتاب از قول امام رضا - علیه السلام - مآثور است که به ابراهیم بن ابی محمود فرمود:

«أن مخالفينا وضعوا أخباراً في فضائلنا و جعلوها علي ثلاث أقسام، أحدها

الغلو و ثانيها التقصير في أمرنا و ثالثها التصريح بمثالب أعدائنا»²...

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته اند و آنها را بر سه بخش کرده اند، یکی احادیث غلوآمیز. دوم احادیثی که ضمن آنها در حق ما کوتاهی شده است. سوم احادیثی که در

1. عیون أخبار الرضا، چاپ سنگی، ص 82.

2. عیون أخبار الرضا، ص 169.

آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده اند
...».

در رجال کشّی از قول یونس بن
عبدالرحمن آمده است که گفت:

«وافیت العراق فوجدت بها قطعة من أصحاب أبي جعفر - عليه السلام -
متوافرين فسمعت منهم وأخذت كتبهم فعرضتها بعد علي أبي الحسن الرضا
- عليه السلام - فلنكر منها أحاديث كثيرة أن يكون من أحاديث أبي عبدالله
- عليه السلام -»¹...

یعنی: «به عراق آمدم و در آنجا
گروهی از یاران ابو جعفر باقر - علیه
السلام - و نیزی یاران بس یاری از
ابو عبدالله صادق - علیه السلام - را
یافتم و از ایشان احادیثی شنیدم و
رسائل آنها را گرفتم و سپس آن رسائل
را به ابوالحسن رضا - علیه السلام -
نشان دادم و وی بس یاری از آن احادیث
را انکار کرد که از ابو عبدالله صادق
- علیه السلام - باشد...».

اینگونه احادیث، بدانچه آوردیم
محدود نیست و نظایر دیگری نیز دارد
که ما باز گفتن همه آنها را در اینجا
لازم نمی‌بینیم اما این نکته را خاطر
نشان می‌سازیم که بنابر اخبار

1. رجال کشّی، ص 195، چاپ کربلاء.

امامیه، احادیث ساختگی تنها به برخی از ائمه - علیه السلام - نسبت داده نشده بلکه از قول عموم ایشان دروغ هایی ساخته اند چنانکه امام صادق - علیه السلام - بر طبق روایت کشی فرمود:

«إنا أهل بیت صادقون لانخو من کذاب یکذب علینا فیسقط صدقنا بکذبه علینا عند الناس. کان رسول الله - صلی الله علیه وسلم - أصدق البریة لهجة و کان مسیلمة یکذب علیه، و کان أمير المؤمنین - علیه السلام - أصدق من برأ الله من بعد رسول الله - صلی الله علیه وسلم - و کان الذي یکذب علیه من الکذب عبداً لله بن سباً - لعنه الله - و کان أبو عبدالله الحسین بن علی - علیه ما السلام - قد ابتلي بالمختار. ثم ذکر أبو عبدالله - علیه السلام - الحارث الشامی و بنان فقال کانا یکذبان علی علی بن الحسین - علیه ما السلام -، ثم ذکر المغيرة بن سعید و بزيعاً و السري و أبا الخطاب و معمرأ و بشار الأشعري و حمزه اليزيدي و صائد النهدي فقال: لعنهم الله»¹...

یعنی: «ما خاندانی راستگوییم ولی از شر دروغزنی که بر ما دروغ بندد بر کنار نماندیم و راستگویی ما با دروغ هایی که به ما می بندند نزد مردم از درجه اعتبار ساقط می شود. رسول خدا -

1- رجال کشی، ص 257-258، چاپ کربلاء.

صلی الله علیه وسلم - راستگوترین مردم بود ولی مسیله بر او دروغ م یبست، همچن نام یر المؤمنین علی - علیه السلام - پس از پ یامیر - صلی الله علیه وسلم - راستگوترین آفریده ای بود که خدا خلق کرده ولی عبدالله بن سبا - که خدا از رحمت خود دورش کند- بر او دروغ می بست، و نیز امام حسین بن علی -علیهما السلام- به مختار مبتلا شد، سپس امام صادق - علیه السلام- از حارث شامی و بنان یاد کرد و گفت که این دو تن بر امام علی بن الحسین- علیهما السلام- دروغ می بستند آنگاه از مغ یو بن سعید و بزیرع و سری و ابو الخطاب (محمد بن مقلاص) و عمر و بشار أشعری و حمزة یزیدی¹ و صائدهی نام برد (که بر او و پدرش امام باقر دروغ م ی بستند) و گفت خدا همه آنها را لعنت کند... و همچن ابوعمر و کشی از امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام- آورده که فرمود:

1. در جامع الرواة اثر اردب یلی، نام این شخص «حمزه بربری» ضبط شده است (المجلد الثانی، ص 253).

«کان بنان یکذب علی بن علی بن الحسین - علیه ما السلام - فثأقه الله حر الحدید، وکان مغیره بن سعید یکذب علی بن جعفر - علیه السلام - فثأقه الله حر الحدید، وکان محمد بن بشیر یکذب علی بن الحسن موسی - علیه السلام - فثأقه الله حر الحدی، وکان ابو الخطاب یکذب علی بن عبد الله - علیه السلام - فثأقه الله حر الحدید و الذي یکذب علی محمد بن فرات.¹

ی‌عنی: «بنان بر علی بن الحسنین - علیه ما السلام - دروغ می بست و خداوند گرمای آهن را به او چشاند (حکومت وقت، سرش را از تن با شمشیر جدا کرد). و مغیو بن سعید بر ابو جعفر باقر - علیه السلام - دروغ می بست و خداوند گرمای آهن را به او چشاند. و محمد بن بشیر بر ابوالحسن موسی بن جعفر - علیه السلام - دروغ می بست و او نیز گرفتار همان عقوبت شد. و ابو الخطاب بر ابو عبدالله صادق - علیه السلام - دروغ می بست خداوند به او نیز گرمای آهن را چشاند و کسی که بر من دروغ می بندد محمد بن فرات است.»

چنانکه پیش از این گفتیم اینگونه روایات - که در کتب امامیه فراوانند - اگر صحیح باشند بنابر

1. رجال الکشی، ص 259، چاپ کربلاء.

دلالت همین روایات ثابت می‌شود که احادیث ساختگی در میان روایات امامیه وجود دارند. و اگر خود این آثار، ناصحیح و مجعول باشند باز هم ثابت می‌شود که احادیث جعلی در بین اخبار موجودند چنانکه خود این احادیث ساختگی در میان آنها دیده می‌شوند!



گواهی بزرگان امامیه درباره احادیث ساختگی

پس از شواهدی که از خود احادیث درباره روایات ساختگی آوردیم مناسب است اقوال بزرگان و اُسطا یین حدیث را نیز در این باره یاد کنیم تا معلوم گردد که آنها هم به تصریح، از وجود اخبار مجعول در میان روایات امامیه خبر داده‌اند.

شیخ مفید، محمد بن نعمان (متوفی به سال 413 ه. ق) که از قدا و اعاظم امامیه بشمار می‌رود در نقدی که بر «اعتقادات صدوق» نوشته تصریح می‌کند که در میان روایات امامیه، حق و باطل وجود دارد و شیخ صدوق یعنی ابو جعفر محمد بن بابویه قمی، چنانکه باید و شاید این معنا را رعایت نکرده است. شیخ مفید در این باره مینویسد:

«الذي ذكره الشيخ ابو جعفر - (رح) - في هذا الباب لا يحصل و معان يه تختلف و تتناقض و السبب في ذلك انه عمل علي ظواهر الحديث المختلفه و لم يكن ممن يري النظر فيميز بين الحق منها و الباطل»¹.

يعني: «آنچه را شيخ ابو جعفر - كه خدايش رحمت كند - در اين باب ياد کرده، ثابت نشده و معاني آن مختلف و متناقض است و علت اين تناقض آنست كه او بنا بر ظواهر احاديث گوناگون عمل کرده است و از اهل نظر نبوده تا احاديث حق را از روايات باطل جدا كند».

ديگر از بزرگان امام يه دانشمند قرن پنجم هجري، ابوالقاسم علي بن حسين موسوي مشهور به شريف مرتضي (متوفى در 436 ه. ق) است كه در زمينه احاديث باطل و اخبار نادرست در رساله «المسائل الطرابلسيه» مينويسد:

1. شرح عقائد الصدوق، چاپ تبريز، ص 15 و 16 (نام اصلي اين كتاب چنانكه از مقدمه آن فهميده ميشود: تصحيح اع تقاد الإمام يه است).

«إن الحديث المروي في كتب الشيعه و كتب جميع مخالفينا يتضمن ضروب الخطأ و صنوف الباطل من محال لا يجر و لا يتصور و من باطل قد دل الدليل علي بطلانه و فساده كالتشبيه و الجبر و الرؤية و القول بالصفات القديمة و من هذا الذي لا يجر أو يجر ما في الأحاديث من الأباطيل و لهذا وجب نقد الحديث»¹.

يعني: «احاديثي كه در كتب شيعه و كتابهاي همه مخالفان ما آمده انواع خطا و اقسام باطل را در بر دارد. از قبيل امور محالي كه (بر خداي تعالي) روانيست و قابل تصور نميباشد و امور باطلاي كه بر بطلان و تباهي آنها دليل اقامه شده است مانند عقيدة به تشبيه و عقيدة به جبر و رؤيت خداوند و قول به اينكه حق تعالي داراي صفات ازلي و (زائد بر ذات) است و از اين قبيل آراء باطل كه در روايات وارد شده به شمار و حصر در نميآيد و از اينرو نقد حديث كاري واجب است».

پس از شرحي مرتضوي كسي كه از احاديث باطل ياد کرده است ابو جعفر

1. علم الحديث، تأليف مديري شانه چي، از انتشارات دانشگاه مشهد، ص 64.

محمد بن حسن طوسی (متوفی در سال 460 ه. ق) است. وی در کتاب: «عده الاصول» فصلي را به بحث از اخبار نادرست اختصاص داده و مینویسد:

«إن من المعلوم الذي لا يحتاج فيه شك أن في الأخبار المروية عن النبي - صلى الله عليه وسلم - كذبا كما أن فيها صدقا لمن قال أن جميعها صدق فقد ابعده القول فيه».¹

یعنی: «آنچه معلوم است بطوری که شک در آن راه ندارد اینست که در اخبار مروی از پیامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - خبرهای دروغ وجود داد چنانکه خبرهای راست نیز هست و کسی که بگوید همه این اخبار درستاند (یعنی از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - صادر شده اند) بیشک از قول صواب دور افتاده است».

دیگر از اکابر امامیه که به وجود اخبار ساختگی و دروغین در میان احادیث سنی و شیعه گواهی داده است فقیه شه یوشیخ نجم الدین جعفر معروف به محقق حدی (متوفی به سال 676 ه. ق) است. وی در کتاب «المعتبر» مینویسد:

1. عدة الأصول، فصل في أن الأخبار المروية فيها ما هو كذب و الطریق الذي يعلم به ذلك، ص 276، چاپ قم.

«أفرط الحشوية في العمل بخبر الواحد حتى انقادوا لكل خبر و ما فطنوا ما تحته من التناقض ف إن من جمله الأخبار قول النبي - - صلى الله عليه وسلم - - ستكثر بعدي القالة علي. و قول الصادق - - صلى الله عليه وسلم - - إن لكل رجل منا رجلا يكذب عليه»¹.

يعني: «حشويان (أخباريها) در عمل به خبر واحد تا آنجا زياده روي کرده اند که در برابر هر خبر ي تسليم شدند و تناقضي را که در ذيل اين موضوع وجود دارد در ن يافته اند ز يرا از جمله اخبار، اين سخن پيامبر اکرم -صلى الله عليه وسلم- است که فرمود: پس از من کسانی که دروغ بر من مي‌بندند فراوان خواهند شد. و نيز اين سخن امام صادق -عليه السلام- است که فرمود: در برابر هر مردی از ما (خاندان پيامبر -عليه السلام- مرد دروغزنی قرار گرفته که بر او دروغ مي‌بندد».

و بالأخره ملاً محمد باقر مجلسي (متوفی در سال 1110 ه.ق) در جلد هفت م از کتاب «بحار الأنوار» چنین مینویسد:

1. المعتبر، چاپ سنگي، ص 6.

إعلم أن الغلو في النبي - صلى الله عليه وسلم - و الأئمة - عليه السلام - إنما يكون بالقول بالوهيهم أو بكونهم شركاء لله تعالى في العبودية أو في الخلق و الرزق، أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم، أو أنهم يعلمون الغيب بغيروحي أو إلهام من الله تعالى، أو بالقول في الأئمة - عليه السلام - أنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ أرواح بعضهم إلي بعض، أو القول بأن معرفتهم تغي عن جميع الطاعات و لا تكليف معها بترك المعاصي، و القول بكل منها إحد و كفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية و الآيات و الأخبار السالفة و غيرها و قد عرفت أن الأئمة - عليه السلام - تبروا منهم و حكموا بكفرهم و امرؤا بقتلهم، و ان قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مأولة أو هي من مفتريات الغلاة.¹

يعني: «بدان كه غلو دربارة پيامبر - صلى الله عليه وسلم - و امامان - عليه السلام - چنانست كه كسي مقام خدايي براي آنان قائل شود . يا بگويد كه

1. مجار الأنوار، ج 25، ص 346، چاپ جدي (دارالكتب الاسلاميه).

آنان شریک خدای تعالی در عبادتند یا در آفرینش و روزی بخشیدن، ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بگوید خداوند متعال در آنها حلول کرده و یا با ایشان را شریک پندارد. یا آنکه بدون وحی یا الهامی از سوی خدا، غیبی میدانند. یا بگوید که امامان، پیامبر بوده اند. یا معتقد باشد که روح برخی از ایشان در (پیکر) برخی دیگر وارد شده است. یا بگوید معرفت آنها آدمی را از همه عبادات باینیاز می کند و با وجود شناخت آنان ترک گناهان لزومی ندارد. اعتقاد به همه این امور موجب إلحاد و کفر و خروج از دین است چنانکه دلائل عقلی و آیات و اخبار گذشته و جز آنها بر این معنی دلالت دارد و پیش از این دانستی که امامان -علیه السلام- از طرفداران این عقاید بیزاری نشان داده اند و حکم به کفر آنها نموده اند و فرمان قتلشان را صادر کرده اند و اگر اخبار و رواياتی به گوش تو رسید که توهم اینگونه عقاید باطل را پیش آورد (بدان که) اخبار مزبور محمول به ظاهر نیست و تأویلی دیگر دارد و یا آنکه ارباب غلو آنها را به دروغ ساخته اند».

ذکر این چند تن از بزرگان فقه و حدیث ما را از نقل اقوال د یگر بین‌یاز م ی‌کند و گرنه علما ی بزرگ امامیه (مانند شه ید ثانی در شرح درایه و ش یخ بهاء الدین عاملی در أربعین و ش یخ انصاری در فرائد الأصول¹ و دیگر اکابر شیعه) بر وجود احادیث دروغین در م یان روایات امامیه اتفاق دارند.



1. ش یخ انصاری در «فرائد الأصول» م ی‌نویسد: إن المقصود من عرض الخبر علی الكتاب و السنة هو فی غیر معلوم الصدور، تعلیل العرض فی بعض الأخبار بوجود الأخبار المكذوبه فی أخبار الامامیه (فرائد، چاپ سنگی، ص 63).
یعنی: «مقصود از آنکه خبر را به قرآن و سنت عرضه کن یم اخباری است که صدور آنها از معصوم معلوم نشده (نه اخبار متواتری یا قطعی) برای آنکه در برخی از روایات، علت این کار را وجود اخبار دروغ یندر م یان احادیث امامیه شمرده اند».

انگیزه های جعل حدیث

انگیزه های حدیث سازی در میان شیعه با انگیزه های جعل حدیث در میان سنیان از جهات ی تفاوت داشته و در پاره ای از موارد ن یز همانند بوده است. سنیان چون حکومت و قدرت را در دست داشتند یکی از انگیزه های حدیث سازی در میان آنها تقریب به خلفاء و مراکز قدرت بود چنانچه خطیب بغدادی (متوفی به سال 463 ه. ق) در «تاریخ بغداد» آورده است که روزی ابوالبختری وهب بن وهب قرشی بر خلیفه زمان خود هارون الرشید وارد شد، در این هنگام خلیفه مشغول بازی با کبوترهای خود بود و آنها را پرواز میداد! هارون از ابوالبختری پرسید: آیا درباره این کار، حدیثی (خوب یا بد) میدانی؟ ابوالبختری فوراً گفت:

«حدثني هشام بن عروه عن أبيه عن عائشه أن النبي - صلى الله عليه وسلم - كان يطير الحمام!»
 يعني: «هشام بن عروه از پدرش (عروه بن زبیر) از عائشه برای من نقل کرده است که پيامبر - صلى الله عليه وسلم - کبوتر پرواز مي داد!»
 رشيدي نگاه تندي به او کرد و گفت :
 از نزد من بيون برو.
 و پس از رفتن ابوالبختري اضافه کرد :
 اگر او مردی از قريش نبود از مقام قضاء عزلش مي کردم¹. پيدا است که اين قاضي طماع و دروغگو حدیث مزبور را برای تأييد کار خلیفه و خوشدلي او ساخته است تا از اين راه به وي تقرب جويد. اما در ميان شيعيان جا نداشت کسی بدین دستاویز حدیث ساز کند زیرا پس از خلافت امیرمؤمنان علی - علیه السلام - و حکومت کوتاه مدت امام حسن - علیه السلام - قدرت سياسي از دست اهل بيت - علیه السلام - بيون رفت و بعلاوه علی - علیه السلام - و فرزندان اش آگاه تر و بي نيازتر از آن بودند که دروغ پردازان برای ايشان حدیث بخوانند

1. تاريخ بغداد، جزء 13، ص 484 (در شرح احوال ابوالبختري وهب بن وهب قرشي).

و از این راه به آنان تقرّب جویند. با وجود این، در عصر امامان - علیه السلام - گاهی افراد منحرف و جاه طلب به ایشان نزدیکی می‌شدند تا با نقل حدیث از آنان، برای خود نفوذ و اعتباری در میان طرفدارانشان بیابند. ایندسته معمولاً اقوال ائمه - علیه السلام - را تحریف می‌کردند و سخنان آنها را به نفع خود تفسیر می‌نمودند چنانکه کشی در کتاب رجالش آورده است که امام صادق - علیه السلام - به فیض بن مختار فرمود:

«يا فيض؛ إن الناس أو لعوا بالكذب علينا كأن الله افترض عليهم لايريدهم غيو! و إنني أحدث أحدهم بالحدیث فلا يخرج من عندي حتي يتأوله علي غير تأويله و ذلك أنهم لا يطلبون جديثنا و مجبنا ما عند الله و إنما يطلبون به الدنيا و كل يبع أن يدعي رأساً»¹ ...

یعنی: «ای فیض؛ مردم علاقه شدیدی به دروغ بستن بر ما دارند گوئی خداوند این کار را بر آنان واجب ساخته و چیزی دیگری از آنها نخواسته است! من برای یکی از ایشان حدیثی می‌گویم و او

1. رجال کشی، ص 124 (مقایسه شود با : فرائد الأصول شیخ انصاری، ص 87).

از نزد من بیون نمی‌رود تا آنکه حدیث مزبور را به غیرمعنا یحقیقی آن تأویل می‌کند زیرا که آنها از حدیث ما و از محبت ما (خاندان پیامبر - علیه السلام-) خشنودی خدا را نمی‌جویند بلکه از این راه دنیا را می‌طلبند و هر کدام دوست دارد که نام رئیسی بر او نهاده شود»!

برای اینکه بدانیم این دنیا طلبان چگونه احادیث ائمه - علیه السلام - را مغرضانه تفسیر می‌کردند مناسب است به روایتی که ابو جعفر کلینی (متوفی در سال 328 یا 329 ه. ق) در اصول کافی آورده توجه کنیم.

شیخ کلینی به اسناد خود از محمد بن وارد نقل کرده که گفت:

«قلت لأبي عبد الله - عليه السلام - حدیث روی لنا أنك قلت: إذا عرفت فاعمل ما شئت! فقال: قد قلت ذلك. قال قلت: و إن زنوا أو سرقوا أو شربوا الخمر؟ فقال لي: إنا لله و إنا إليه راجعون. و الله ما أنصفونا أن نكون أخذنا بالعمل و وضع عنهم، إنما قلت: إذا عرفت

فاعمل ما شئت من قل يل الخ يرو كث يو
فإنه يقبل منك»¹.

يعني: «به ابو عبدالله صادق - عليه السلام - عرض کردم حدیثی از شما برای ما روایت شده که گفته‌اید: چون به معرفت دست یافتی هر گونه که م‌یخواهی عمل کن! امام پاسخ داد: آری من این سخن را گفته‌ام. محمد بن مارد گفت پرسیدم: و اگر چه زنا کند یا دزدی کند یا باده گساری کند؟! امام پاسخ داد: إنا لله و إنا إلیه راجعون (و این آیه را به هنگام پیش آمدن مصیبت م‌یخوانند) به خدا سوگند (کسانی که سخن مرا بدینگونه تأویل و تحریف نموده‌اند) درباره ما انصاف را رعایت نکرده‌اند که ما در برابر هر عملی مسؤول باشیم ولی از آنها رفع مسؤولیت شده باشد! چیزی که من گفتم جز این نبود که چون به معرفت دست یافتی هر گونه که م‌یخواهی عمل کن، کار نی‌کویت اندک باشد یا بسیاری البته از تو پذیرفته می‌شود».

از انگیزه‌های ریاست‌طلبی که بگذریم، یکی از ناپسندترین علل حدیث‌سازی و

1. الأصول من الکافی ، چاپ تهران ، الجزء الثاني ، ص 464 .

افترا به ائمه، غلو در باره آنان یا دشمنی با ایشان بوده است چنانکه شیخ صدوق در کتاب: «عیون اخبار الرضا» آورده است که امام رضا - علیه السلام - به ابراهیم بن ابی حمود گفت: «إن مخالفینا وضعوا أخباراً فی فضائلنا وجعلوها علی ثلاثه أقسام. أحدها الغلو و ثان یها التقصیر و ثالثها التصریح بمثالب أعدائنا فاذا سمع الناس الغلو فینا کفروا شیعتنا و نسبوه إلی القول بربوبیتنا و إذا سمعوا التقصیر اعتقدوه فینا و إذا سمعوا مثالب أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و قد قال الله عزوجل: «ولا تسبوا الذین یدعون من دون الله فیسبوا الله عدوا بغير علم».¹

یعنی: «مخالفان ما اخباری را در فضائل ما ساخته اند و آنها را بر سه بخش کرده اند: یکی احادیث غلوآمیز. دوم احادیثی که ضمن آنها در حق ما تقصیر و کوتاهی شده است و سوم احادیثی که در آنها به عیوب دشمنان ما تصریح کرده اند.

1. عیون اخبار الرضا، ص 169.

پس همین که مردم روایات غلوآمیزی را درباره ما می شنوند، پیوان ما را تکفیر می کنند و به آنها نسبت می دهند که مقام خدا بی برای ما قائلند. و چون تقصیوها و کوتاهی های را که در حق ما روا داشته اند می شنوند، به آنها عقیده پی دایم می کنند. و هنگامی که عیوب دشمنان ما را با نام و نشان آنها، از قول ما می شنوند، با نام و نشان به ما ناسزا می گویند! با اینکه خدای تعالی (در قرآن کریم) فرموده است: غیر خدا را - که مشرکان می خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان نیز از راه تجاوز و نادانی به خدا ناسزا خواهند گفت».

از میان سه نوع روایاتی که به قول امام رضا - علیه السلام - مخالفان ائمه - علیه السلام - آنها را ساخته اند، خوشبختانه روایاتی «تقصی» را امروز در کتب حدیث کمتر می توان یافت ولی متأسفانه آثار غلوآمیزی و لعن و نفرین دیگران، آن هم با نام و نشان! به فراوانی در میان احادیث دیده می شود که با دید هشیارانه با آنها روبرو شد و نسل معاصر و آینده را از گزندشان برکنار داشت.

دیگر انگ یزه‌های حدیث سازان، دلسوزی بیش از اندازه برای امور دینی بوده است. شاید این ادعا مایه شگفتی شود ولی با کمال تأسف، انگ یزه مزبور در میان سنی و شیعه راه یافته و احادیث مجموعی را ببار آورده است. در کتب اهل سنت نوشته اند که از مردی به نام نوح بن مریم مروزی (متوفی در سال 173 ه. ق) پرسیدند: حدیثی را که از قول عکرمه به روایت از ابن عباس در ثواب خواندن یکایک سوره‌های قرآن نقل می‌کنی، از چه کسی شنیده‌ای و از کجا آورده‌ای؟

نوح بن مریم پاسخ داد:

«إني رأيت الناس قد أعرضوا عن القرآن و اشتغلوا بفقهِ أبي حنيفة و مغازي ابن إسحق فوضعت هذا الحدیث حسبة»¹!!

یعنی: «من دیدم مردم از قرآن روی‌گردانده‌اند و به فقهِ ابوحنیفه و مغازی² محمد بن اسحق سرگرم شده‌اند از

1. البرهان في علوم القرآن، اثر بدرالدین زرکشی، چاپ مصر، الجزء الأول، ص 432.
2. مقصود کتاب «السیق النبویة» اثر محمد بن اسحق مطلی است که در شرح زندگان ی و

این رو حدیث مزبور را برای ثواب (یعنی
 قربه الی الله) ! جعل کرده ام.!!
 شهید ثانی (شیخ زین الدین عاملی)
 مینویسد: «احادیثی که در تفسیر و احادی
 و ثعلبی و زحشری در ثواب خواندن
 سوره ها آمده، همه از هم ینقبیل شمرده
 میشود و سازنده آنها خود به جعل این
 احادیث اعتراف کرده است»¹!

و من اضافه میکنم که متأسفانه
 احادیث مزبور در تفاسیر شیعیه نیز راه
 یافته اند و در تفسیر «التبیان» اثر
 شیخ طوسی و تفسیر «جمع البیان» اثر
 شیخ طبرسی و تفسیر «روض الجنان و روح
 الجنان» اثر شیخ ابو الفتوح رازی
 دیده میشوند با اینکه سازنده این
 احادیث بنا به قول شهید ثانی و
 دیگران، یکی از صوفیان آبادان بوده
 است»²!

این احادیث ساختگی را به صحابی
 مشهور، ابی بن کعب نسبت داده اند که
 از رسول خدا - صلی الله علیه وسلّم -
 شنیده است.

جنگهای رسول خدا - صلی الله علیه وسلّم -
 نوشته شده است.

1. الدرّایة، ص 57.

2. الدرّایة، ص 57.

نوح بن مریم و امثال او که این احادیث را می‌ساختند در محیط اهل سنت بسر می‌بردند ولی احادیثی هم داریم که اهل غرض، آنها را ساخته اند تا به گمان خود، شیعیان را به مخالفت با بدعت و اِحیاء سنت تشویق کنند! از جمله آنها حدیثی است که در تفسیر «منهج الصادق» اثر ملافتح الله کاشانی (متوفی به سال 977 ه. ق) از قول رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آمده است که فرمود:

«من تمتع مرة كان درجته كدرجة الحسين و من تمتع مرتين فدرجته درجة الحسن و من تمتع ثلاث مرات كان درجته كدرجة علي بن ابي طالب و من تمتع اربع مرات فدرجته كدرجتي»¹!!

بہتر است ترجمه این حدیث را از خود ملافتح الله نقل کنیم که مینویسد:
 «هر که یکبار متعه کند درجه او چون درجه حسین باشد، و هر که دوبار متعه کند درجه او چون درجه حسن باشد، و هر که سه بار متعه کند درجه او چون درجه علی بن ابی طالب باشد،

1. تفسیر منهج الصادقین چاپ تهران، ذیل آیه 24 از سوره شریفه نساء.

و هر که چهار بار متعه کند درجه او درجه من باشد»!!
 آیا زشتتر از این کار چیزی هست که کسی برای تشویق شیعیان به متعه، چنین دروغی را از قول رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- بسازد؟ مگر رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «من کذب علی متعمداً فليتبوء مقعده من النار»¹؟
 «هر کس عمداً بر من دروغ بزند برای خود جایگاهی از آتش برگیو».
 گویا عذر گزارشگران این حدیث آنست که حدیث مزبور را دین‌گاران نقل کرده‌اند و ایشان فقط آن را «بازگو» می‌کنند. ولی برحسب روایت شیعه و سنی، رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و امام صادق -علیه السلام- فرموده‌اند:
 کفی بالمرء کذباً ان یبحث بکل ما سمع²!
 یعنی: «بر دروغگویی شخص همین‌کافی است که هر حدیثی را شنید برای دین‌گاران نقل کند»!

1. نهج البلاغه، خطبه 210 و اصول کافی، الجزء الأول، ص 62.

2. سفینه البحار، الجزء الثانی، ص 474 و صحیح مسلم، الجزء الاول، ص 10.

در میان سنی ها گروه د ی گری زندگی می کردند که آنان را «مرتزقه» نام نهاده اند، این دسته در برابر احادیثی که برای مردم حدیث می خواند و می گفت: «حدثنا احمد بن حنبل و یحیی بن معین قال حدثنا عبدالرزاق عن معمر عن قتاده عن انس قال قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم - : من قال لا اله الا الله، خلق الله تعالی من کل کلمه منها طیرا منقاره من ذهب و ريشه من مرجان» !!...

یعنی: «احمد بن حنبل و یحیی بن معین ما را روا یت کرده اند از قول عبدالرزاق، از قول معمر، از قول قتاده، از قول انس که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود: هر کس بگوید لا اله الا الله، خداوند از هر کلمه ای از آن، پرنده ای می آفریند که منقارش از طلا و بالش از مرجان باشد و «.....!» آن مرد، حدیث ساختگی خود را دنبال کرد و سخن دور و درازی در این باره آورد. پس از بیایان بردن حدیث، ابن معین نگاه ی به احمد افکند و احمد نظری به ابن معین انداخت و پرسید: آیا تو این سخنان را برای او نقل کرده ای؟!

ابن معین جواب داد : بخدا این حکایت را جز هم اک نون، در عمرم از کسی نشنیده ام!

در این هنگام مرد حدیث ساز مزد خود را از این و آن گرفته بود و در انتظار بقیة عطایا بسر می برد! ابن معین اشاره ای به او کرد که پیش بیاید. حدیث ساز بگمان آنکه نعمت تازه ای به او خواهد رسید جلو آمد، ابن معین گفت:

من یحیی بن معین هستم و این شخص نیز احمد بن حنبل است، ما هرگز چنین حدیثی را از رسول خدا - - صلی الله علیه وسلم - - نشنیده ایم و برای تو نقل نکرده ایم، اگر ناگزیر از دروغ گوئی هستی این دروغ ها را به دیگری نسبت ده!

حدیث ساز گفت : من شنیده بودم که یحیی بن معین مرد احمقی است ولی این امر تا امروز برایم به اثبات نرسیده بود! ابن معین پرسید: چطور؟! حدیث ساز جواب داد: به دلیل آنکه تو می پنداری در دنیا جز شما دو تن، شخص دیگری به نام یحیی بن معین و احمد بن حنبل وجود

ندارد، من از هفده احمد ابن حنبل و ابن معین دیگر حدیث نوشته ام¹!!
از احادیث قدیم شیعه استفاده می شود که «مرتزقه» کم و بیش در میان امامیه نیز راه یافته بودند و از اینرو ائمه -علیه السلام- مردم را از اینکه در برابر احادیث ایشان مزد بگیرند بر حذر می داشتند چنانکه شیخ کلینی در اصول کافی آورده است که امام صادق -علیه السلام- فرمود:
من أراد الحدیث لمنفعة الدنیا لم یکن له فی الآخرة نصیب²
یعنی: «کسی که برای نفع دنیا خواستار حدیث باشد در آخرت نصیبی نخواهد داشت».
و باز شیخ کلینی آورده است که امام باقر -علیه السلام- به ابو ربیع شامی فرمود:
«و یحیی ابا الربیع لا تطلبین الرئاسه و لا تکن ذنباً و لا تأکل بنا الناس فی فقرک الله و لا تقل فینا ما لا

1. الأسرار المرفوعة فی الأخبار الموضوعة، اثر نور الدین علی قاری، چاپ بیوت، ص 54-55.
2. الأصول من کافی، الجزء الأول، صفحہ 46.

نقول في أنفسنا فإنك موقوف و مسؤل»¹

...

يعني: «وای بر تو ای ابا ربیع! در پی ریاست مباش، و دنباله رون یز مشو²، و بدستاویز ما اموال مردم را مخور که خدا ترا فقیرگرداند، و در حق ما آنچه را که خود نمی‌گوییم مگو، زیرا که سرانجام در حکمة عدل الهی خواهی ایستاد و در برابر آنچه گفته‌ای و هر چه کرده‌ای مسؤل خواهی بود».

محدث مشهور، حسن به شعبه (از علمای قرن چهارم هجر ی) در کتاب: «تحف العقول عن آل الرسول» از امام صادق -علیه السلام- نقل کرده است که فرمود: «فرقة أحبونا و سمعوا كلامنا و لم يقصروا عن فعلنا

1. الأصول من الكافي ، الجزء الثانی ، صفحه 298. (هینسخن در کافی از قول امام باقر ص به ابونعمان ن یز روایت شده است ج 2 ، ص 338).

2. در برخی نسخ قدیمی از اصول کافی ، بجای (ذنباً) کلمه (ذنباً) ضبط شده است یعنی: گریگ مباش!

ليست أكلوا الناس بنا في ملاء الله بطونهم
نارا»¹

يعني: «گروهی ما را دوست دارند و
حدیث ما را شنیده‌اند و در کار ما
کوتاهی نکرده‌اند (ولی اینها مقدمه
است) تا بدست‌آویز ما اموال مردم را
بخورند! پس خداوند شکم‌های آنان را از
آتش پر خواهد کرد!»!

و شیخ ابو عمر و کشی در رجال خود
آورده است که امام علی بن الحسین-
علیه السلام- به قاسم بن عوف فرمود:
إياك أن تستأكل بنا² . . .

«بپرهیز از آنکه بدست‌آویز ما، مال
مردم را بخوری.»!

تردید نیست که گروه «مرتزقه» برای
جلب مشتری، احادیثی ساخته‌اند و آنها
را به ائمه - علیه السلام - نسبت
داده‌اند بویژه در اخبار مربوط به
شهادت اندوه بار سرور شهیدان، امام
ابو عبدالله الحسین سلام الله علیهم که
متأسفانه دست‌آویز برخی برای تأمین
معیشت شده است و به قول محدث مشهور،

1. تحف العقول، اثر ابن شعبه حرّان، چاپ
تهران، ص 554.

2. رجال کشی، ص 114، چاپ کربلاء.

میزا حسین‌نوری (متوفی به سال 1320 ه. ق) در کتاب «لؤلؤ و مرجان»: «ظاهر آنست که بعضی از جماعت روضه خوانان از آن شیخ صوفی عبادانی (آبادانی) تقلید کرده اند¹ و لکن آن شیخ به ملاحظه ب‌یرغبتی خلق از قرآن، توهم تقریبی کرده و آن خبر را جعل کرده و در آن عمل، خ‌یال جلب نفعی برای او نبوده امّا این جماعت در هر منبر که برآیند تازه آرند»²!

اینک هنگام آن فرا رسیده است تا کتب مشهور امامیه را که درباره حدیث تألیف شده بررسی کنیم و نمونه‌هایی از احادیث نادرست و باطل را در هر کدام نشان دهیم.



1. ذکر صوفی آبادانی که در فضیلت و ثواب خواندن سوره‌ها به حدیث سازی پرداخته بود پیش از این گذشت.
2. لؤلؤ و مرجان، چاپ سنگی، ص 123.

شيخ كليني و كتاب كافي

ابو جعفر محمد بن يعقوب كليني
 (متوفى به سال 329 هجري قمرى) از
 قدمائى اماميه و از بزرگان و محدثان
 نامدار شيعه شمرده ميشود.
 نجاشي - رجال شناس مشهور شيعي -
 درباره وي مينويسد:
 «شيخ اصحابنا في وقته بالري».¹
 «بزرگ ايران ما (فرقه اماميه)
 بزرگوار خود در شهر ري بوده است».
 شيخ ابو جعفر طوسى در حق وي
 مينگارد:
 «ثقة عالم بالأخبار».²
 «او مورد اعتماد و آگاه از روايات
 است».

1. رجال النجاشي، ص 266.
 2. فهرست، اثر شيخ طوسى، ص 135.

ابن طاووس در شأن وی می‌گوید:
 «الشیخ المتفق علی ثقته و امانته
 محمد بن یعقوب الكليني».¹
 «آن شیخ که همگان بر او اعتماد
 بسته‌اند و در امانت‌داری وی اتفاق
 دارند،
 محمد بن یعقوب کلینی است.
 محمد باقر مجلسی در حق وی می‌نویسد:
 «مقبول طوائف الأنام، ممدوح الخاص و
 العام، محمد بن یعقوب الكليني».²
 «محمد بن یعقوب کلینی را همه گروه‌های
 مردم پذیرفته‌اند و خاص و عام وی را
 ستوده‌اند».

خلاصه آنکه مؤلف «کتاب کافی»^{*} را همه
 بزرگان امامیه به وثاقت و امانت در
 حفظ و آدا ی حدیث قبول نموده‌اند
 چنانکه کتاب او را که در سه بخش
 (اصول، فروع، روضه) تنظیم شده است
 نیز همگان ستایش کرده‌اند. به عنوان
 نمونه: شیخ مفید می‌نویسد:
 «الكافي، و هو من اجل كتب الشيعه و
 اکثرها فائده».¹

1. كشف المحجة، اثر ابن طاووس، ص 158.
 2. مرآة العقول، اثر مجلسی، ج 1، ص 3.

«کافی، از مهترین کتاب های شیعه بشمار میرود و از همه آنها پرفایده تر است».

شهید اول میگوید:

«کتاب کافی فی الحدیث الذی لم یعمل الامامیه مثله».²

«کتاب کافی در فن حدیث، کتابی است که فرقه امامیه همانند آن را نوشته اند».

محقق کرکری می نویسد:

«الکتاب الکبیری فی الحدیث، المسمی بالکافی الذی لم یعمل مثله».³

«همان کتاب بزرگ در فن حدیث که کافی نام دارد و همتای آن نوشته نشده است».

فیض کاشانی میگوید:

* شیخ کلینی غیر از کافی آثار دیگری مانند کتاب تفسیر الرؤی (تعبیر خواب)، کتاب الرد علی القرامطة، کتاب الرسائل (رسائل الأئمة)، کتاب الرجال، کتاب ماقیل الأئمة من الشعر نیز داشته که با نرسیده است و کتاب کافی بزرگترین و مهمترین یادگاری از او شمرده میشود که باقی مانده است.

1. تصحیح الاعتقاد، اثر شیخ مفید، ص 27.

2. جمار الأنوار، ج 25، ص 67.

3. جمار الأنوار، ج 25، ص 67.

«الكافي ... أشرفها و أوثقها و أتمها و أجمعها».¹
 «کتاب کافی ... از همه کتب حدیث شریفتر و مطمئنتر و کاملتر و جامعتر است».

محمد باقر مجلسي مي نويسد:
 «کتاب الكافي ... أضبط الأصول و أجمعها و أحسن مؤلفات الفرقه الناجيه و اعظمها».²
 «کتاب کافی ... بيشتري از همه کتب حدیث، اصول را ضبط کرده و از تمام آنها جامعتر است و بهترين و بزرگترين تألیفي شمرده ميشود که فرقه ناجیه آن را فراهم آورده اند».

علاوه بر ستايشهايي که بزرگان اماميه از کتاب کافی نموده اند، خود مؤلف نيز در مقدمه کتابش آن را تمجيد کرده و به صحت همه مندرجات آن تصريح نموده است و خطاب به کسي که نگارش چنان کتابي را از وي خواسته است، مي نويسد:

«قلت إنک تحب أن يكون عندک کتاب کاف يجمع فيه من جميع فنون علم الدين ما يكتفي به المتعلم و يرجع إليه

1. الوافي، اثر فيض كاشاني، ج 1، ص 6.
 2. مرآة العقول، اثر مجلسي، ج 1، ص 3.

المسترشد و يأخذ منه من يريد علم الدين و العمل به بالآثار الصحيحة عن الصادقين- عليه السلام- و السنن القائمة التي عليها العمل و بها يؤدي فرض الله - عزوجل - و سنه نبويه - صلى الله عليه وسلم- ... و قد يسر الله و له الحمد تأليف ما سألت¹.

«(اي برادر) گفتم که دوستم يداري نزد تو کتابي باشد که از کتب ديگر بينيازت کند و همه دانشهاي دين در آن گرد آيد و فراگيرنده دانش را بسنده شود و جوياي هدايت بدان رجوع کند و کسي که ميخواهد دانش دين را آموخته بکار بندد، از آن بهره گيرد با اعتماد بر آثار صحیح که از امامان راستگفتار رسیده و سنن پاييداري که اعمال بر وفق آنها (بايد) صورت پذيرد و فرائض خداوند و سنت پيامبرش بوسيله آنها اداء ميگردد ... و خدا را سپاس که تأليف آنچه را درخواست کرده بودي ميسر داشت».

با وجود اين، کتاب کافي در عين داشتن روايات صحيح و سودمند متأسفانه از

1. مقدمه «الأصول من الكافي» ج 1، ص 8-9، چاپ تهران (دارالکتب الإسلامية).

اخبار باطل و نادرست نیز خالی نیست¹. ما در اینجا نمونه هایی چند از آن آثار را می آوریم و نظر خوانندگان محترم و بویژه پژوهشگران ارجمند را بدانها جلب می کنیم. پیش از نقد احادیث کافی لازم می دانیم یادآور شویم که برخلاف آنچه که افراد کم اطلاع می پندارند احادیث کافی نزد اعلام شیعه امامیه، قطعی الصدور نیست تا آنجا که محمد

1. علت این امر آنست که احادیث کتاب کافی و دیگر کتب اربعه امامیه (فقیه، استبصار، تهذیب) از کتابها و جزوات پیشین که به آنها «أصول أربعمائة» گفته می شد، برگرفته شده اند و آن کتابها همگی قطعی و بی چون و چرا نبوده اند، و حیدر بهبهانی ضمن تعلیقات خود بر «منهج المقال» در این باره می نویسد: «يظهر مما في فهرست الشيخ (رح) منضمًا إلى ما في التهذيب أن الأصول لم تكن قطعية عند القدماء». یعنی: «از کتاب فهرست شیخ طوسی - که خدایش رحمت کند - و همراهی (و مقایسه آن با) کتاب «تهذیب الأحکام» آشکار می شود که «اصول اربعمائة» نزد قدمای شیعه قطعی نبوده اند». سپس علامه وحید به آوردن شاهی در این باره پرداخته است و مدعا را به اثبات می رساند. (به: التعلیقة علی منهج المقال، چاپ سنگی، ص 8، که بهمراه منج المقال استرآبادی به چاپ رسیده است نگاه کنید).

باقر مجلسی در کتاب «مرآة العقول» بسیاری از روایات آن را (به اعتبار اسناد و راویان احادیث) تضعیف نموده است. بنابراین نقد پاره‌ای از روایات کافی نباید موجب شگفتی و مایة انکار کسی شود.



نقد احاديث شيخ كليني

1 - کتاب کافي چنانکه گفتيم به سه بخش (اصول، فروع، روضه) تقسيم شده است و هر سه بخش به چاپ رسيده و در دسترس قرار دارد. در اصول کافي بابي ديده ميشود با عنوان «باب النهي عن الأشراف علي قبر النبي - صلى الله عليه وسلم-» در اين باب که «مشرف شدن بر قبر پيامبر -صلى الله عليه وسلم-» را نهي نموده است تنها يک حديث آمده و شيخ كليني با اعتماد بر آن حديث، چنين عنواني را برگزيده است که در حق يفتواي او را نشان ميدهد. اما اين يک حديث بقدري دور از عقل است که شارحين کافي همگي در تفسيرش درمانده اند. سند و متن حديث به قرار زير است:

«عدة من أصحابنا، عن احمد بن محمد البرقي، عن جعفر بن المثنى الخطيب قال:

كنت بالمدينه و سقف المسجد الذي يشرف علي القبر قد سقط و الفعله يصعدون و ينزلون و نحن جماعه . فقلت لأصحابنا من منكم موعد يدخل علي ابي عبدالله -عليه السلام- الليله؟ فقال مهران بن ابي بصير أنا. و قال اسماعيل بن عمار الصيبي: أنا. فقلنا لهما: سلاه لنا عن الصعود لنشرف علي قبر النبي -صلى الله عليه وسلم- فلما كان من الغد لقيناهما، فاجتمعنا جميعا فقال إسماعيل قد سألناكم عما ذكرتم، فقال: ما أحب لأحد منهم أن يعلو فوقه و لا آمنه أن يري شيئا يذهب منه بصره، أو يراه قائما يصلي، أو يراه مع بعض أزواجه -صلى الله عليه وسلم-¹.

يعني: «گروهی از یاران ما از احمد بن محمد برقی روایت کرده اند و او از جعفر بن مثنی مشهور به خطیب شنیده که گفت:

من در مدینه بودم و (بخشی از) سقف مسجد نبوی که بر فراز قبر پیامبر -صلى الله عليه وسلم- قرار داشت ریخته بود و

1. الأصول من الكافي، ج 1، ص 452. مقایسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 2، ص 346، بقلم جواد مصطفوی (از انتشارات علمیه اسلامیه).

کارگران بالا و پایین می‌رفتند و من به همراه جماعتی آنجا بودم. به رفقای خود گفتم چه کسی از شما امشب با ابو عبدالله (امام صادق - علیه السلام -) وعده ملاقات دارد و بر او وارد می‌شود؟ مهران بن ابی بصیر گفت: من. و اسماعیل بن عمار صیفي نیز گفت: من. ما به آن دو گفتیم که از امام صادق درباره بالا رفتن (و مشرف شدن) بر قبر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - سؤال کنید تا (اگر جایز باشد) ما هم بر فراز قبر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - رویم! چون روز بعد فرا رسید با آن دو تن، روبرو شدیم و همگی گرد آمدیم. اسماعیل گفت: آنچه گفته بودید ما از ابو عبدالله برایتان پرسیدیم، در پاسخ گفت: من دوست ندارم که هیچ‌یک از شما بالای قبر (پیامبر - صلی الله علیه وسلم -) برآید و او را این‌نمی‌گردانم از این‌که در آنجا چیزی دیده کور شود! یا پیامبر را به نماز ایستاده مشاهده کند، یا او را با برخی از همسرانش (در آنجا) ببیند».!!

این حدیث بلحاظ سند و متن، ساقط است زیرا:

اولاً: جعفر بن مثنیٰ مشهور به خطیب، معاصر امام رضا - علیه السلام - بوده و در زمان امام صادق - علیه السلام - نمیزیسته است! چنانکه مجلسی در کتاب «مرآة العقول» مینویسد: «فان جعفر بن المثنی من اصحاب الرضا - علیه السلام - و لم يدرك زم ان الصادق - علیه السلام -».

یعنی: «جعفر بن مثنیٰ از همراهان امام رضا بوده و زمان امام صادق را در نیافته است».

ثانیاً جعفر بن مثنیٰ مذهب واقفی¹ داشته و علمای رجال شیعی به هیچ وجه او را توثیق نکرده اند. مامقانی در کتاب «تنقیح المقال» درباره وی مینویسد: «هذا واقفی لم یوثق»²! «این مرد، مذهب واقفی داشته و توثیق نشده است».

ثالثاً اگر مقصود از دین پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - ، رؤیت جسم آن

1. واقفیان، شیعیان هفت امامی هستند که در امامت موسی بن جعفر و توقف کرده اند یعنی ائمه بعد را نپذیرفته اند و آنها را از علمای امت شمرده اند.

2. تنقیح المقال فی علم الرجال، ج 1، ص 220، چاپ سنگی.

حضرت در زیر خاک بوده است که این امر ممکن نبود و چنانچه مقصود، دیدن روح پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- باشد، روح دیدنی نیست و گرنه، همه کارگرانی که برای تعمیرسقف مسجد بر بالای قبر می‌رفتند باید روح پیامبر و همسرش را دیده کور شده باشند!

رابعاً اگر هر کس بر قبر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نظر افکند، بپیم آن می‌رود که نابینا شود، چرا رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- از این کار نبی فرموده و بر خسارت امتش راضی شده است؟!

2 - شیخ کلینی روایت عجیب دیگری در «باب مولد النبی -صلی الله علیه وسلم- و وفاته» از اصول کافی آورده که ذیلاً ملاحظه می‌شود:

«محمد بن یحیی، عن سعد بن عبدالله، عن ابراهیم بن محمد الثقفی، عن علی بن المعلی، عن اخیه محمد، عن درست بن ابی منصور، عن علی بن ابی حمزه، عن ابی بصیر، عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال: لما ولد النبی -صلی الله علیه وسلم- - مکث ایاماً لیس له لبن فالتقاه ابو طالب علی ثدی نفسه فانزل الله فیہ لبناً فوضع منه ایاماً حتی وقع ابو

طالب علی حلیمه السعدیه فدفعه
الیها»¹.

یعنی: «محمد بن یحیی از سعد بن عبدالله
و او از ابراهیم ثقفی و او از علی
بن معدی و او از برادرش محمد، و او
از درست بن ابی منصور و او از علی
بن ابی حمزه و او از ابی بصیرگزارش
نموده است که امام ابو عبدالله صادق -
علیه السلام - گفت:

چون پیامبر اسلام - صلی الله علیه
وسلم - زاده شد چند روزی بدون شیربه
سر برد، پس،

ابوطالب او را به پستان خود افکند
و خدا در پستان ابوطالبش یرنازل
کرد! پس کودک چند روز از پستان
ابوطالبش یرخورد تا هنگامی که
ابوطالب، حلیمه سعدیه را یافت و
کودک را (برای شیردادن) به او
سپرد»!!

این روایت نیز به لحاظ سند و متن
مخدوش است. احتمال می‌رود راوی نادانش
برای آن که نسبت قرابت و همخونی میان
پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و علی -
علیه السلام - را استوارتر کند به جعل

1. الأصول من الکافی، ج 1، ص 448 مقایسه شود
با ترجمه اصول کافی در ج 2، ص 339.

چنین افسانه‌ای پرداخته است. چه لزومی داشت که خداوند در پستان ابوطالب برای برادرزاده‌اش شیردر آورده؟ مگر ممکن نبود که مثلاً این شیردر سینه همسر جوان ابوطالب - فاطمه بنت اُسد - فراهم آید؟ همان زن مهربانی که بعدها پرستاری محمد - صلی الله علیه وسلم - را در خانه ابوطالب بعهده گرفت و او را مانند فرزندانش دوست می‌داشت. برخی از راویان این روایت همچون متن آن، ناشناخته و مطعون اند. مثلاً درباره‌ی علی بن معدی نوشته‌اند: «فهو مجهول الحال»¹! همچنین درباره‌ی درست بن ابی منصور، علمای رجال گفته‌اند که وی واقفی مذهب بوده است². روشن است که اشخاص خردمند و درست‌باور نمی‌توانند راوی چنین آثاری باشند.

3 - شیخ کلینی در همان «باب مولد النبی - صلی الله علیه وسلم -» از اصول کافی روایتی درباره‌ی معراج رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - آورده که سنداً و متناً ناموثق شمرده می‌شود. روایت مزبور بدینگونه در اصول کافی نقل شده است:

1. تنقیح المقال، ج 2، ص 310.

2. تنقیح المقال، ج 1، ص 417.

عدة من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد، عن القاسم بن محمد الجوهري، عن علي بن أبي حمزة قال: سألت أبا بصير عن أبي عبد الله - عليه السلام - و أنا حاضر فقال جعلت فداك كم عرج برسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقال مرتين أوقفه جبرئيل موقفاً، فقال له: مكانك يا محمد! فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك ق ط و لاني، إن ربك يصلي! فقال يا جبرئيل و ك يف يصلي؟! قال: يقول: سبح قدوس أنا رب الملائكة و الروح، سبقت رحمتي غضي. فقال: اللهم عفوك عفوك. قال: و كان كما قال الله: قاب قوسين أو أدنى الحديث¹.

يعني: «گروهی از یاران ما از احمد بن محمد جوهری و او از علی بن ابی حمزه شنیده که گفت: ابو بصیر از امام ابو عبد الله صادق - علیه السلام - پرسید و من در آنجا حضور داشتم. گفت: فدایت شوم پیامبر خدا - صلى الله عليه وسلم - را چند بار به معراج بردند؟ امام صادق پاسخ داد: دو بار! و جبرئیل او را در ایستگاهی متوقف کرد و گفت ای

1. الأصول من الكافي، ج 1، ص 442 مقایسه شود با ترجمه اصول کافي در ج 2، ص 329.

محمد در جايت بايست، اينکه در مقام ي
 ايستاده اي که هرگز ه يچ فرشته و
 پيامبري در آنجا توقف نکرده است. همانا
 خدای تو نماز م يگزارد! پيامبر پرسيد:
 اي جبرئيل چگونه نماز م يگزارد؟! گفت:
 ميگويد: بس پاک و منزّه (هستم) من
 خداوندگار فرشتگان و روح هستم، رحمت
 من بر خشمم پيشي گرفته است. پيامبر
 گفت: خداوندا از تو درخواست عفو
 دارم، از تو درخواست عفو دارم، امام
 صادق گفت: و چنان بود که خدا (در
 قرآن) فرموده است: کان قاب قوسين او
 ادني = فاصله اش (به خدا) باندازة دو
 کمان يا نزديکتر بود...».

يکي از راويان اين خيرچنانکه
 ملاحظه شد «قاسم بن محمد جوهری» است.
 علامه مامقاني - رجال شناس معروف شيعي
 - درباره وي مي نويسد:

«فالرجل إما واقفي غير موثق أو
 مجهول الحال و قد رد جمع من الفقهاء
 روايته، منهم المحقق في الاعتبار»¹
 يعني: «اين مرد بقولي واقفي مذهب
 است و بقولي احوالش شناخته نيست (در

1. تنقيح المقال، ج 2، ص 24 (من ابواب
 القاف).

هر صورت) گروهی از فقهاء روایت وی را رد کرده‌اند که از جمله ایشان، محقق حلی در کتاب المعتمد است.»

متن روایت نیز از چند جهت ایراد دارد. اول آنکه ظاهر روایت، خدای سبحان را در جایگاه معینی نشان می‌دهد با اینکه خداوند هیچگاه در مکان محاط نمی‌شود بلکه به نص قرآن بر همه چیز محیط است:

(أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطٌ). (فصلت / 54)

دوم آنکه نمازگزاردن خدا، امری نامعقول و خرافی است. سوم آنکه در آیه «فكان قاب قوسين أو أدنى» از فاصله فرشته وحی با پیامبر سخن رفته است، نه از فاصله پیامبر با خدا! چنانکه سیاق آیات دلالت بر آن دارد و می‌فرماید:

(عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى * ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى * وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَى *
* ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى).

(نجم / 5-9)

«او را (فرشته ای) که نیوهای سخت داشت آموزش داد. (فرشته ای) پرتوان که در افق بالاتر ایستاد. سپس نزدیکی شد و فرود

آمد. پس فاصله اش باندازة دو
 کمان یا نزدیکی تر بود». بنا براین، تفسیری که در روایت آمده
 موافق با قرآن نیست و موجب رفع
 اعتماد از روایت می شود.

4- در اصول کافی در «باب ما عند
 الأئمة من سلاح رسول الله -صلى الله عليه
 وسلم- و متاعه» داستان خری آمده
 بنام «عفی» و شیخ کلینی ماجرای مضحکی
 درباره این خر نقل می کند و بدون
 آنکه سندش را بی آورد می نویسد:
 «روي أن امير المؤمنين -عليه السلام-
 قال: إن ذلك الحمار كلم رسول الله -صلى
 الله عليه وسلم- فقال: بأبي أنت و امي
 إن أبي حدثني عن أبيه، عن جده، عن
 أبيه أنه كان مع نوح في السفينة فقام
 إليه نوح فمسح علي كفله ثم قال: يخرج
 من صلب هذا الحمار حمار يركبه سيدي
 النبيين و خاتمهم، فالحمد لله الذي جعلني
 ذلك الحمار».¹

یعنی: «روایت شده که امیرمؤمنان -
 علیه السلام- فرمود که آن خر، با
 رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به سخن

1. الأصول من الكافي، ج 1، ص 237 مقایسه شود
 با ترجمه اصول کافی در ج 1، ص 343.

در آمد و گفت پدر و مادرم فدا یت
 شود! همانا پدرم از پدرش و او از جدش
 و او از پدرش برای من حدیث آورد که
 پدر جد ما با نوح در کشتی همراه بود و
 نوح برخاسته دستی به کفل او کشید و
 گفت: از پشت این خر، خری در آید که
 سرور پیامبران و آخرین ایشان بر آن
 سوار شود، پس خدا را سپاس که مرا
 همان خر قرار داده است.»!

چنانکه ملاحظه می شود این روایت،
 مرسل و مقطوع است و معلوم نیست چه
 کس این افسانه غریب را ساخته و برای
 شیخ کلینی نقل کرده است و شگفت از
 کلینی که آن را باور داشته و در
 کتابی که بقول خود، آن را از «آثار
 صحیح» فراهم آورده، گنجانیده است!
 کسی نمی داند که این جماعت خران،
 چگونه حدیث نوح - علیه السلام - را در
 خاطر نگاه داشته اند و به یكدیگر
 رسانده اند؟! و نیز بر کس می معلوم
 نیست که خران، هر يك چند صد سال عمر
 کرده اند که از روزگار پیامبر اسلام -
 صلی الله علیه وسلم - تا زمان نوح -
 علیه السلام - را تنها در پنج نسل
 گذرانده اند؟! سخن گفتن آخرین خر، به
 زبان فصیح عربی و نقل حدیث بصورتی

که محدّثان گزارش م ی نمایند، ن یز از عجائب است! من گمان م ی کنم کسی با کلینی سر شوخ ی داشته و ا ی ن افسانه خنده آور را ب رای او حکایت کرده است.

5- شیخ کلینی در «باب مولد ابی جعفر محمد بن علی الثانی» از اصول کافی حدیث غریب د یگری آورده است بدین صورت:

«علی بن ابراهیم، عن أبیه قال: استأذن علی أبی جعفر - علیه السلام - قوم من أهل النواحي من الشیعه فأذن لهم فدخلوا فسألوه فی مجلس واحد عن ثلاثین ألف مسألة فأجاب - علیه السلام - وله عشر سنین.¹

یعنی: «علی بن ابراهیم از پدرش روایت کرده است که گفت: گروهی از شیعیان از شهرهای دور آمدند و از ابو جعفر دوّم (امام جواد - علیه السلام-) اجازه ورود خواستند. ایشان بدان ها اجازه داد و بر او وارد شدند و در یک مجلس، سی هزار مسئله از

1. الاصول من الکافی، ج 1، ص 496 مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج 2، ص 419.

وي پرسیدند و همه را پاسخ داد در حالی که ده سال داشت!»!

این روایت از ح یث سند، مقطوع است زیرا پدر علی بن ابراهیم که ابراهیم بن هاشم قمی باشد معلوم نیست این حکایت را از چه کسی شنیده؟ بویژه که به حضور خود در آن مجلس نیز اشاره ای نمی کند. اما متن روایت بوضوح بر دروغ بودنش دلالت دارد! زیرا چگونه می شود که در یک مجلس، به سی هزار مسأله پاسخ داد؟ گویم که جواب مسائل بر امام جواد - علیه السلام - آسان بوده ولی پرسش کنندگان چگونه توانسته اند از سی هزار مسأله در یک مجلس (فی مجلس واحد) سؤال کنند؟ مگر آن مجلس چند شبانه روز به طور انجامیده است؟!

6 - شیخ کلینی در «کتاب فضل القرآن» از اصول کافی روایتی بدین صورت آورده است:

«علي بن الحكم عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: أن القرآن الذي جاء به جبرئيل - عليه

السلام - إلی محمد - صلی الله علیه وسلم -
 سبعة عشر ألف آیه»¹.
 یعنی: «علی بن حکم از هشام بن سالم
 از امام ابو عبدالله صادق - علیه
 السلام - روایت کرده که گفت: قرآنی که
 جبرئیل برای محمد - صلی الله علیه وسلم -
 آورد هفده هزار آیه بود».!

می دانیم که آیات شریفه قرآن -
 چنانکه در میان ما است - به هفت
 هزار آیه نمی رسد و اگر روایات اصول
 کافی را صحیح بپنداریم باید بیش از
 نیم قرآن، حذف شده باشد! و این قول،
 بکلی باطل و بی اساس است زیرا با
 وعدة الی مخالفت دارد که می فرماید:
 (إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ). (حجر / 9)
 «ما خود این ذکر را فرو
 فرستادیم و ما خود نگاهبانش
 هستیم».

و روایات مشهور از علی - علیه
 السلام - نیز وارد شده که رسول خدا -
 صلی الله علیه وسلم - فرمود: «جوع آیات
 القرآن سته آلاف آیه و مائتا آیه و

1. الأصول من الکافی، ج 2، ص 634 مقایسه شود
 با ترجمه اصول کافی در ج 4، 446.

ست و ثلاثون آیه».¹ یعنی: «آیات قرآن بر روی هم، شش هزار و دویست و سی و شش آیه است».

اما آنچه برخی از شارحین اصول کافی احتمال داده اند که شاید اختلاف روایات کافی با مصحف کنونی بدلیل شمارش آیات باشد، احتمالی ناموجه است زیرا لازم می آید که امام صادق - علیه السلام - هر آیه ای از مصحف موجود را تقریباً سه آیه بشمار آورده باشد و بطلان این محاسبه روشن است. علاوه بر آنکه با حدیث نبوی مخالفت دارد. ضمناً در سند اصول کافی انقطاع و افتادگی دیده می شود زیرا علی بن حکم، با کلینی معاصر نبوده است.

7 شیخ کلینی در اصول کافی ضمن «باب النوادر» از کتاب التوحید می نویسد: «محمد بن ابي عبدالله، عن محمد بن إسماعيل، عن الحسين بن الحسين عن بكر بن صالح، عن الحسن بن سعيد، عن أبي بصير بن عبد الله، عن مروان بن صباح قال قال ابو عبدالله - عليه السلام - : إن الله خلقنا ف أحسن صورنا و جعلنا ع ي نه في

1. تفسیر مجمع البیان، اثر شیخ طبرسی، جزء بیست و نهم، ص 140، چاپ لبنان.

عباده، و لسانه الناطق في خلقه، و يده المبسوطة علي عباده بالرأفة و الرحم، و وجهه الذي يؤتي منه، و بابه الذي يدل عليه، و خزانة في سمائه و أرضه، بنا أثمرت الأشجار، و أيّنت الثمار، و جرت الأنهار، و بنا ينزل غيث السماء، و ينبت عشب الأرض، و بعبادتنا عبد الله و لو لا نحن ما عبد الله»¹

يعني: «محمد بن ابي عبدالله، از محمد بن اسماعيل، از حسين بن حسن، از بكر بن صالح، از حسن به سعید، از هيثم بن عبدالله، از مروان بن صالح روايت کرده که امام صادق - عليه السلام - گفت: خداوند ما را آفرید و صورتهای ما را نیکو ساخت، و ما را در میان بندگان چشم خود قرار داد، و در میان خلقش زبان گویای خود کرد، و ما را دست گشوده مهر و رحمتش بر بندگان خود نمود، و ما را چهره خویش قرار داد که از آن سو بدو گرایند و بای ساخت که بر او دلالت م یکنند، و ما را خزانهداران خود در آسمان و زم ینش کرد، به سبب ما درختان م یوه

1. الاصول من الكافي، ج 1، ص 144 مقایسه شود با ترجمه اصول کافي، ج 1، ص 196.

می‌آورند، و می‌وه‌ها به پختگی می‌رسند،
و روده‌ها چ‌اری می‌شوند، و به سبب ما
باران آسمان می‌ریزد، و گیاه زمین
می‌روید، و به عبادت ما، خدا پرستش
می‌شود و اگر ما نبودیم، خدا پرستیده
نمی‌شد».!

اولاً در سند این روایت، اشخاص مجهول
و ناموثقی دیده می‌شوند مانند «مروان
بن صباح» که مامقان در باره وی
می‌نویسد: «لیس له ذکر فی کتب
الرجال»¹! «از این شخص، هیچ نام و
نشانی در کتاب‌ها رجال نیامده است»!
یا «بکر بن صالح» که یکی از
نامورترین دانشمندان امام یه‌ی عنی
علامه حلی نسبت به وی گفته است: «ضعف
جداً، کثیر التفرّد بالغرائب»²! «این
شخص جداً ضعیف است و آثار غیر
بسیاری (از امامان) نقل کرده که
دیگران آنها را گزارش نموده‌اند».

ثانیاً از ح‌یث‌متن، برخی از بخش‌های
روایت مذکور، صریحاً برخلاف قرآن است.
مثلاً در این روایت آمده که: «خزانه فی
سمائه و ارضه» «خدا ما را خزانه‌داران

1. تنقیح المقال، ج 3، ص 209.

2. خلاصه الاقوال فی معرفه الرجال، اثر علامه
حلی، ص 327، چاپ ایران 1417 ه. ق.

خود در آسمان و زم ینش قرار داد « با آنکه در قرآن معهود می فرماید:

(قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ). (انعام / 50)

«بگو به شما نمی گویم که خزائن خدا نزد من است».

یا در این روایت می خوانیم: لو لا نحن ما عبد الله «اگر ما (آل محمد - علیه السلام -) نبودیم، خدا پرستیده نمی شد!» آیا انبیاء پیشین پرستندگان خدا نبودند؟ در حالی که خداوند در قرآن می فرماید:

(وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فَعَلِ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا

لَنَا عَابِدِينَ). (انبیاء / 73)

«به آنان کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنها پرستندگان ما بودند».

یعنی: «به آنان کارهای نیک و برپا داشتن نماز و دادن زکات را وحی کردیم و آنها پرستندگان ما بودند». پس چگونه بر چن ینروایت غلوآمیزی می توان اعتماد نمود و آن را از «آثار صحیح امامان» شمرد؟

8-شيخ كليني در «روضة كافي» ذيل عنوان «حديث الحوت علي اي شيء هو؟» مينيوي سد:

«محمد عن احمد، عن ابن محبوب، عن جميل بن صالح، عن ابان بن تغلب، عن اب ي عبدالله - عليه السلام - قال: سالته عن الارض علي اي شيء ه ي؟ قال: علي حوت! قلت: فالحوت علي اي شيء هو؟ قال: علي الماء. قلت: فالماء علي اي شيء هو؟ قال: علي صخره! قلت: فعلي اي شيء الصخره؟ قال: علي قرن ثور املس! قلت: فعلي اي شيء الثور؟ قال: علي الثري! قلت: فعلي اي شيء الثري؟ فقال: ه ي هات، عند ذلك ضل علم العلماء».¹

ي عني: «محمد از احمد، از ابن محبوب، از جميل بن صالح، از ابان بن تغلب روايت کرده که گفت: از ابو عبدالله صادق - عليه السلام - پرسيدم زمين بر چه چيز تكيه دارد؟ گفت: بر ماهي! گفتم: ماهي بر چه چيز تكيه دارد؟ گفت: بر آب، گفتم: آب بر چه چيز تكيه دارد؟ گفت: بر سنگ سخت! گفتم:

1. الروضة من الكافي، ج 1، ص 127، چاپ تهران (از انتشارات علميه اسلاميه).

سنگ سخت بر چه چ یز تکیه دارد؟ گفت: بر شاخ گاو نرم تن! گفتم: گاو بر چه چ یز تکیه دارد؟ گفت: بر خاک نمناک! گفتم: خاک نمناک بر چه چ یز تکیه دارد؟ گفت: هیهات، در اینجا دانش دانشمندان گم گشته است!

خرافی بودن متن این روایت روشن است و نیازی به نقد آن نیست.

شیخ کلینی در «روضه کافی» روایت دیگری آورده که با روایت پیشین پیوند دارد و «علت وقوع زلزله در زمیخ را توضیح می‌دهد، روایت مزبور چنین است:

«علي بن محمد، عن صالح، عن بعض أصحابه، عن عبد الصمد بن بشير عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: إن الحوت الذي يعجل الأرض أسرف في نفسه أنه إنما يعجل الأرض بقوته! فأرسل الله تعالى إليه حوتا أصغر من شبر و أكبر من فتر، فدخلت في خي شيمه، فصعق فمكث بذلك أربعين يوما ثم إن الله عز وجل راف به و رحمه و خرج. فإذا أراد الله - جل و عز - بأرض زلزله بعث ذلك الحوت إلى ذلك الحوت فإذا راه اضطرب فتزلزلت الأرض»¹.

1. الروضة من الكافي، ج 2، ص 67-68.

يعني: «علي بن محمد از صالح، از برخ ي
 ياراناش، از عبدالصمد بن بشيو از ابو
 عبدالله صادق - عليه السلام - روايت
 کرده که گفت: همانا آن ماه ي که زمين
 را حمل ميکند، اين فکر در ضميش گذشت
 که وي بان يوي خود به حمل زمين
 ميپردازد! پس خدا ي تعالي ماهي
 (کوچکي) به سويش فرستاد که از يک
 وجب کوچکتر و از فاصله م يان انگشت
 شست و سبابه بزرگ تر بود. آن ماه ي
 کوچک بدرون بينيوي رفت و او غش کرد.
 پس، چهل روز در بينيوي ماند آنگاه
 خداوند بزرگ بر ماهي حامل زمين رافت
 و رحمت آورد و ماه ي کوچک از بيني او
 بيون شد. و هر گاه که خدا ي عزوجل
 بخواهد تا در زمين زلزله اي پديد آيد
 همان ماه ي کوچک را به سوي ماهي بزرگ
 ميفرستد و چون ديده اش بر او افتد،
 بر خود مي لرزد و در زمين زلزله پديد
 مي آيد».!

هر چند اين روايت مانند روايت
 پيشينين ياز به تحقيق ندارد! ولي ياد آور
 ميشويم که معلوم ن يست «صالح» روايت
 مذکور را از چه کسي شنيده است. زيرا
 تعبیر «بعض اصحابه» در سند اين حدیث،
 از مجهول بودن راوي آن حکايت ميکند.

9- شیخ کلینی در «روضه کافی» آورده است:

«عنه (علي بن محمد) عن صالح، عن الوشاء، عن كرام، عن عبدالله بن طلحة قال سألت أبا عبدالله - عليه السلام - عن الوزغ¹! فقال: رجس و هو مسخ كله! فإذا قتلته فاغتسل. فقال: إن أبي كان قاعدا في الحجر و معه رجل يخبثه فإذا هو بوزغ يولول بلسانه، فقال أبي للرجل: أتدري ما يقول هذا الوزغ؟ قال: لا علم لي بما يقول. قال: فإنه يقول: و الله لئن ذكرت عثمان بشتيمه لأشتمن علي حتى يقوم من ههنا! قال: و قال أبي: ليس يموت من بني اميه م يت الا مسخ وزغ ا... الحديث»²!

یعنی: «از علی بن محمد، از صالح، از وشاء، از کرام، از عبدالله بن طلحه روایت شده که گفت: از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - درباره مارمولک (چلپاسه) پرسیدم. گفت: پلید است و همه انواعش از حیواناتی بشمار

1. وزغ در فارسی برای «قورباغه» بکار می‌رود ولی در معاجم عربی آن را معادل با مارمولک (چلپاسه) آورده‌اند.
2. الروضة من الكافي، ج 2، صص 37-38.

میروند که مسخ شده اند! پس چون آن را کشتی غسل کن! سپس امام صادق گفت: پدرم در حجر اسماعیل نشسته بود و مردی با وی بود که با پدرم صحبت میکرد، ناگاه مارمولکی را دید که با زبانش صدایی بر میآورد، پدرم به آن مرد گفت: آیا میدانی که این مارمولک چه میگوید؟ آن مرد پاسخ داد: خبیر نمی‌دانم چه میگوید. پدرم گفت: او میگوید: بخدا قسم اگر عثمان را دشنام دهی تا هنگامی که این مرد (امام باقر) از اینجا برخیزد، من علی - علیه السلام - را دشنام خواهم داد! آنگاه (امام صادق) گفت، پدرم فرمود: هیچ‌یک از بنی امیه نمی‌می‌گویند مگر آنکه بصورت مارمولکی مسخ می‌شود...»!!

در سند این روایت، نام «کرام» برده شده که همان «عبدالکریم بن عمرو» باشد و بقول نجاشی در کتاب رجالش، واقفی مذهب بوده است¹ (هر چند مامقانی از او دفاع می‌نماید). راوی دیگری آن، عبدالله بن طلحه است که مامقانی درباره اش می‌نویسد: «لم نقف فيه علي مدح يدرجه في الحسان».²

1. رجال النجاشي، ص 176، چاپ قم.

2. تنقيح المقال، ج 2، ص 190.

يعني: «در کتب رجال به ستايشي از او واقف نشده ایم که وي را در درجه حسان (راويان امامي مذهب و ممدوح) قرار دهد». متن روايت دلالت دارد بر اينکه مارمولک، ناصي و دشمن امير المؤمنين- عليه السلام- است! اما به درجه‌اي از فهم و ادراک نائل شده که عقايد آدميان را ميداند و بر مسائل تاريخ با آنها به مجادله برم‌بخيزد و در قضيه خلافت، از عثمان بن عفان جانبداري ميکند! البته وجود اين روايت نبايد ما يه شگفتي شود زيرا هنگامي که قرار است الاغ، محدث باشد، مارمولک هم بايد مورخ و متکلم بشمار آيد!

10 - شيخ کليني در «اصول کافي» در «باب مجالسه اهل المعاصي» روايتي آورده که سند آن بلحاظ علم رجال، بي‌اشکال است¹ ولي متن حدیث با قرآن مجيد سازگاري ندارد و بايد بطلان آن اعلام

1. وقتي که متن حدیثي با کاب خدا موافق نباشد به سندش نبايد اعتماد کرد زيرا کسي که متن حدیثي را جعل ميکند، سندش را هم جعل خواهد کرد!

گردد بویژه که برخی از «اعلام»¹ بدان استناد و استدلال نموده اند. متن حدیث بشرح زیر است:

«محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین عن احمد بن محمد بن ابی نصر، عن داوود بن سرحان، عن ابی عبدالله - - علیه السلام - قال رسول الله - - صلی الله علیه وسلم - - اذا رایتم اهل الریب و البدع من بعدی فاطهروا البرائه منهم و اکثروا من سبئهم و القول ف یهم و الوقیعه و باهتوهم ک یلا یطمعوا فی الفساد فی الاسلام و یخرمهم الناس و لا یتعلموا من بدعهم، یکتب الله لکم بذلك الحسنات و یرفع لکم به الدرجات فی الآخره».²

یعنی: «محمد بن یحیی، از محمد بن حسین از احمد بن محمد بن ابی نصر، از داوود بن سرحان از ابو عبدالله صادق روا یت کرده است که گفت رسول خدا - - صلی الله علیه وسلم - - فرمود: پس از من هنگامی که اهل شک و بدعت را دیدی بیزاری خود را از آنها آشکار کن و

1. به کتاب المکاسب، اثر شیخ انصاری، ص 45 (مخط طاهر خوشنویس) نگاه کنی.
2. الأصول من الکافی، ج 2، ص 375 مقایسه شود با ترجمه اصول کافی در ج 4، صص 83-84.

دشنام بسیاری از بدن‌ها ده‌ید و درباره آنان بدگویی کنید و به ایشان بهتان زنید تا نتوانند به فساد در اسلام طمع بندند و در نتیجه، مردم از آنان دوری گزینند و بدعت‌های ایشان را نیاموزند (که اگر چنین‌کنید) خداوند برای شما در برابر این کار، نیکیه‌ها نویسد و درجات شما را در آخرت بالا برد!!

شک نیست که اهل بدعت، سزاوار سرزنش و نکوهش هستند ولی بهتان زدن به ایشان شرعاً و عقلاً جایز نیست چرا که اولاً قرآن مجید می‌فرماید:

(وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنُ قَوْمٍ عَلَىٰ ۤأَلَّا تَعْدِلُوۡا). (مائده / 8)

«دشمنی با گروهی، شما را به بی‌عدالتی درباره آنها وادار نکند».

و ثان‌یاً عقل حکم می‌کند که بهتان زدن به بدعتگذاران از عاقبت نیکیه‌ی برخوردار نخواهد بود زیرا ممکن است دیر یا زود، نادرستی آن بهتان آشکار شود، و مایه رسوایی بهتان‌زننده را فراهم آورد و اعتماد از دیگر سخنان او نیز برخیزد و در نتیجه، کار به

زبان اهل حق و به سود اهل بدعت تمام شود. بعلاوه، دشنام دادن به مخالفان و بدعتگذاران موجب می‌شود که آنها ن‌یز به اهل حق و مقدسات آنها اهانت ورزند چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

(وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ

عِلْمٍ). (انعام / 108)

«کسانی را که (مشرکان) جز خدا می‌خوانند دشنام مده‌ی د‌زیرا که ایشان ن‌یز ستمگرانه و ناآگاهانه به خدا دشنام می‌دهند»!

ناگفته نماند که برخ‌ی از شارحان کافی، عبارت «باهتوهم» را چنین تفسیر نموده‌اند که «با دل‌یل و برهان، بدعتگذاران را ح‌یران سازی‌د» ولی این معنا با لغت عرب، سازگار‌ی ندارد زیرا هر چند فعل ثلاث‌ی مجرد «بهت» بمعنای: دهش و سکت متحیل (مدهوش و ح‌یق زده خاموش شد) آمده است ولی این فعل، چون به باب «مفاعله» رود و بصورت «باهت» در آید بمعنای: «ح‌یو و اد‌شه بما‌ی فتری علیه من‌الکذب» بکار می‌رود یعنی: «با دروغی که به او بست،

وي را حيق زده و مدهوش ساخت»¹! آري،
 با دروغ بستن به بدعتگذاران، نمي توان
 از اسلام دفاع کرد و از پاداش
 خداوندي بهره مند شد بلکه با برهان و
 دليل بايد به اين امتي از دست يافت
 که «الغايات لا تبرر الوسائط»!
 «هدفها، وسيله ها را توجيه نمي کنند»!
 در اينجا به نقد کتاب کافي با هين
 ده نمونه بسنده مي کنيم و به ديگر کتب
 مشهور حدیث مي پردازيم.



1. به المنجد ذیل واژه «بہت» نگاه کنيد.

شیخ صدوق و کتابهایش

ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، مشهور به شیخ صدوق (متوفی در سال 381 ه. ق) از بزرگان امامیه و از محدثان معروف بشمار می‌رود. دانشمندان و رجال شناسان شیعه در آثار خود خود، وی را بسیاری ستوده‌اند. نجاشی در کتاب رجالش درباره وی می‌نویسد:

شیخنا و فقیهنا و وجه الطائفة
مخراسان / ...¹

«او شیخ و فقیه ما و آبروی طائفة
(امامیه) در خراسان است...؟»
علامه حلی (حسن بن یوسف بن مطهر)
درباره وی می‌نویسد:

1. رجال النجاشی، ص 276.

كان جل يلاً حافظاً لحدیث، بصیراً بالرجال ناقداً لخبار، لم یرفی القمیین مثله فی حفظه و كثرة علمه¹....
 «او بزرگ مرتبه و حافظ احادیث و آگاه از رجال حدیث و ناقد اخبار بود و در میان علمای قم همانندش در حفظ حدیث و فراوانی دانش دیده نشده است».

محمد باقر مجلسی درباره وی مینویسد:
 «من عظماء القدماء التابعین لآثار الأئمة النجباء الذین لا یتبعون الآراء و الأهواء»²

«از بزرگان پی‌شینیان است که از آثار امامان بزرگوار پی‌بوی می‌نموده‌اند و از کسانی است که در پی آراء شخصی و دلخواه نمی‌برند».

مامقانی درباره وی مینویسد:
 شیخ من مشایخ الشریعه، و رکن من ارکان الشریعه، رئیس المحدثین و الصدوق فیما یرویه عن الأئمة - علیه السلام -³
 «او بزرگی از بزرگان شریعه و پایه‌ای از پایه‌های شریعت بود، سرآمد محدثان شمرده می‌شود و در آنچه از

1. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص 248.
 2. مدار الأنوار، ج 10، ص 405 (چاپ جدید).
 3. تنقیح المقال، ج 3، ص 154.

امامان - - علیه السلام - - گزارش
 می‌کند بسی راستگو و مورد اعتماد
 است».

دیگر دانشمندان امامیه نیز در
 آثارشان از او تمجید فراوان نموده‌اند.
 علامه حلی در «خلاصه الاقوال» سیصد
 کتاب از آثار وی را یاد می‌کند که
 برخی از آنها همچون «مدینه العلم» به
 ما نرسیده است.

در اینجا ما از میان کتی که شیخ
 صدوق بجای نهاده چند کتاب را
 برگزیده‌ایم و از هر کدام گواهی
 می‌آوریم. کتابهای مزبور عبارتند از:

1- من لا یفهره الفقیه

2- الخصال

3- معانی الاخبار

4- کمال‌الدین و تمام النعمه

5- صفات الشیعه

6- عقاب الاعمال

7- عیون اخبار الرضا

جامع‌ترین کتابی که از ابن بابویه
 در دسترس ما قرار دارد کتاب «من
 لا یفهره الفقیه» است. اهمیت این کتاب
 از آنروست که شیخ صدوق کوشیده تا
 احادیث صحیح و کاملاً مطمئن را در آن

فراهم آورد و لذا در آغاز کتابش
می‌نویسد:

«لم أقصد فيه قصد المصنفين في إيراد
جميع ما رووه، بل قصدت إلي إيراد ما
أفتي به و أحكم بصحته و أعتقد فيه
أنه حجة في ما بيني و بين ربي».¹
یعنی: «در این کتاب آهنگ آن نکردم
که همانند دیگر مصنفان، هر چه روایت
نموده‌اند بی‌اورم، بلکه قصد آن کردم
تا چیزهایی را گزارش نمایم که بدانها
فتوی می‌دهم و بدرستی آنها حکم می‌کنم و
عقیده دارم که حجت میان من و خداوند
من است».

هر چند در کتب شیخ صدوق، روایت
صحیح و موثق یافت می‌شود ولی متأسفانه
کتابها و آثاری وی، از اخبار نادرست
و باطل نیز خالی نیستند که نمونه‌هایی
از آنها را به نظر خوانندگان ارجمند
میرسانیم.



1. من لا یضره الفقیه، ج 1، صص 2 - 3، از
منشورات جماعه المدرّسین

نقد احاديث شيخ صدوق

1 در کتاب «من لا يضره الفقيه» که شيخ صدوق، صحت تمام احاديث آن را ضمانت نموده ضمن «کتاب الصوم» آمده است که ماه رمضان همیشه سي روز تمام خواهد بود و هيچگاه از سي روز کمتر نمي‌شود! روشن است که اين حکم، با امر محسوس و مشهود مخالف دارد، چه بارها در آغاز و انجام ماه رمضان، هزاران تن هلاک را رؤيت کرده اند و تعداد روزها ي ماه را بيست و نه روز يافته اند. روايت مزبور به صورت هاي گوناگون، از جمله به شکلهاي زي در «من لا يضره الفقيه» ديده ميشود:

* «في رواية محمد بن سنان عن خذيفة بن منصور عن أبي عبد الله - عليه السلام - قال: شهر رمضان ثلاثون يوما

لا ينقص أبدا».¹

یعنی «در روایت محمد بن سنان از حذیفه بن منصور از امام ابو عبدالله صادق - علیه السلام - آمده که گفت: ماه رمضان سی روز است و هج گاه کمتر از آن نمی‌شود!»

** «و فی روایة حذيفة بن منصور عن معاذ بن كثير و يقال له معاذ بن مسلم الهراء عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال: شهر رمضان ثلاثون يوما لا ينقص و الله أبدا».²

یعنی: «در روایت حذیفه بن منصور، از معاذ بن کثیر (که معاذ بن مسلم هراء نیز به او گفته می‌شود) از امام صادق - علیه السلام - آمده است که گفت: ماه رمضان سی روز است، سوگند بخدا که هرگز کمتر از آن نمی‌شود!»

*** «روي عن ياسر الخادم قال: قلت للرضا - عليه السلام - هل يكون

1. من لا يضره الفقيه، ج 2، ص 169 مقایسه شود با ترجمه فارس ی آن در ج 2، ص 522 (مترجمان: آقایان صدر بلاغ ی و محمد جواد غفاری).

2. من لا يضره الفقيه، ج 2، صص 169 و 170 مقایسه شود با ترجمه فارس ی آن در ج 2، ص 523.

شهر رمضان تسعة و عشرين يوما؟ فقال: إن شهر رمضان لا ينقص من ثلاث ينيوما أبدا»¹.

يعني: «از ي اسر خادم، روايت شده كه به امام رضا - عليه السلام - گفتم: آیا ماه رمضان بيست و نه روز ميشود؟ گفت: همانا ماه رمضان هيچگاه از سي روز کمتر نميشود!»

غلط بودن اين احاديث، بر عالم و عامي آشکار است و به تحقيقي در اسناد آنها نياز نيست (بويژه كه شيخ صدوق، اسناد روايي اتش را در من لا يضره الفقيه نياورده و غالباً به ذكر راوي نخستين بسنده ميکند).

2 شيخ صدوق در كتاب «من لا يضره الفقيه» ضمن «باب المعايش و المكاسب» آورده است:

«و قال (الصادق) - عليه السلام - لأبي الربيع الشامي: لا تخالط الأكراد فان الأكراد حي من الجن كشف الله عزوجل عنهم الغطاء»²!

يعني: «امام صادق - عليه السلام -

1. من لا يضره الفقيه، ج 2، ص 171 مقايسه شود با ترجمه فارسي آن در ج 2، ص 524.
2. من لا يضره الفقيه، ج 3، ص 164 مقايسه شود با ترجمه آن در ج 4، ص 218.

- به ابو ربیع شامی گفت: با ک ردها آمیزش مکن زیرا که کردها طایفه‌ای از جن هستند که خداوند عزوجل پرده از آنها برداشته است¹!

شک نیست که این روایت، ساختگی و دروغ است زیرا قرآن معهود حکم می‌کند که همه افراد بشر به یک اصل و ریشه برمی‌گردند و همه، فرزندان آدم اند چنانکه می‌خوانیم:

(يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ

لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ). (الحجرات /

(13)

«هان ای مردم؛ ما شما را از مرد و زنی آفریدیم و نژادها و دسته‌های گوناگون قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید (ولی بدانید که) گرام‌ترین شما نزد خدا کسی است که از تقوای

1. حدیث مذکور در کافی هم آمده است بدین‌صورت که امام صادق -علیه السلام- به ابی ربیع شامی فرمود: «لا تنكحوا من الاكراد احد فانهم جنس من الجن كشف عنهم الغطاء»! «با هیج یک از کردها زناشوئی مکنید زیرا آنها از جنس جنیان هستند که پرده از آنان برداشته شده است»! (الفروع من الکافی، ج 5، چاپ دارالکتب الإسلامیة).

بی‌شتری برخوردار باشد همانا خدا از احوال همه آگاه و با خبر است.»
 برخی از شارحان کتاب «من لا یفهره الفقیه» گفته‌اند که: چون کردها اخلاق و رفتار ناپسندی داشتند از ای نرو امام صادق -علیه السلام- در این حدیث آنان را به طائفه ای از جن تشبیه نموده است که بصورت انسان ظاهر شده اند! ولی اولاً حدیث مزبور، از «أدات تشبیه» شونند. ثالثاً تشبیه طائفه بزرگی چون کردها به جن با آنکه افراد پاک و متقی در می‌ان ایشان فراوان است، هرگز در شأن ای که امام و رهبر جامعه اسلام ی نیست. بنابراین توجیه ای ن حدیث ساختگی، بی‌فایده بنظر می‌رسد و باید آن را به کنار نهاد.

3 شیخ صدوق در کتاب «من لا یفهره الفقیه» در ضمن مسائل مربوط به «صلاه الجمعه» روایتی از امام صادق -علیه السلام- آورده که نشان می‌دهد خطبه نماز جمعه، باید بعد از نماز برگزار شود! پیداست که این روایت درست نیست زیرا با اجماع مسلمانان (از شیعه و سنی) و روایات فراوان از سوی هر دو دسته، مخالفت دارد. ابن بابویه

م ی نویسد:

«و قال ابو عبدالله - عليه السلام -
- أول من قدم الخطبة علي الصلوة ي وم
الجمعة عثمان لأنه كان إذا صلي لم يقف
الناس علي خطبته و تفرقوا و قالوا
ما ن صنع بمواعظه و هو لا يعظ بها و قد
أحدث ما أحدث، فلما ر أي ذلك قدم
الخطبتين علي الصلوة»¹

یعنی: «امام ابو عبدالله صادق - عليه
السلام - گفت: نخستین کس که در روز جمعه،
خطبه را بر نماز مقدم داشت عثمان بود
زیرا که چون نماز را م یخواند مردم
برای شنیدن خطبه او نم یماندند و
پراکنده م یشدند و م یگفتند که
موعظه های وی برای ما چه سود ی دارد
با آنکه خودش از آنها پند نم یگ یو و
بدعتها پدید آورده است؟! پس چون
عثمان چنین دید دو خطبه را بر نماز
مقدم داشت!»

همه شارحان «من لا یضره الفقیه»
گفته اند که این روایت خطا و باطل
است و صدوق، خطبه نماز عیدین را (که
پس از نماز بای د خوانده شود) بجای
خطبه نماز جمعه گمان کرده و به خطا در

1. من لا یضره الفقیه، ج 1، صص 432-433
مقایسه شود با ترجمه آن در ج 2، ص 107.

افتاده است! از امام باقر و صادق -
- علیه السلام - هم روایاتی متعدد
مخالف با این روایات و فتوی در دست
داریم.¹

4- شیخ صدوق (همانند کلینی در کتاب
«من لا یضره الفقیه» ضمن فصل مربوط
به «صلوه الآیاتی» اسطوره نهنگ را
آورده که سبب زلزله زمین می شود! شیخ
مثل دیگر موارد، سند روایتش را حذف
کرده است و افسانه مزبور را با
اطمینان خاطر به امام صادق - علیه
السلام - نسبت می دهد او می نویسد: قال
الصادق - علیه السلام - «إن الله
تبارک و تعالی خلق الأرض ف أمر الحوت
فحملتها، فقالت: حملتها بقوتي! فبعث
الله عزوجل إليها حوتا قدر فدخلت في
منخرها فاضطربت أربعين صباحا . فإذا
أراد الله عزوجل أن يزلزل أرضا تراءت
لها تلك الحوته الصغیر یو فزلزلت الأرض
فرقا».²

1. به: الفروع من الکافی، کتاب الصلوه، باب
تبیئه الإمام للجمعه و خطبته و الإنصات (ج
3، ص 421، چاپ تهران) حدیث 1 و 2 و 3 و 7
رجوع کنی د.

2. من لا یضره الفقیه، ج 1، صص 542-543
مقایسه شود با ترجمه آن در ج 2، ص 259.

يعني: «امام صادق -عليه السلام-
گفت: همانا خدای تبارک و تعالی زمین را
آفرید و به فرمان وی آن ماه ی بزرگ
(یعنی نهنگ) زمین را حمل کرد. پس نهنگ
پیش خود گفت که من زمین را به ن یوی
خویشتن حمل کردم! آنگاه خداوند عزوجل
ماه ی کوچکی را باندازه فاصله شست و
سبابه بسویش فرستاد که در ب ی نیوی
داخل شد پس چهل روز آن نهنگ، سرگشته
و پریشان بود و هر گاه که خدا ی
عزوجل بخواهد در سرزمین ی زلزله ای پدید
آورد آن ماه ی کوچک بر نهنگ نما ی ان
می شود و نهنگ از ترس وی (م ی لرزد و)
زمین را م ی لرزاند!»!

ما قبلاً نظیر همین روایت را با مختصر
تفاوتی از شیخ کل ی نی آوردیم و ظاهراً
سند صدوق و کل ی نی مشترک است و دیدیم که
سند کل ی نی درست نبود. در اینجا اضافه
می کنیم که برخی از شارحان کتاب «من
لا یضهره الفقیه» در مقام دفاع از این
حدیث گفته اند که امام صادق -عليه
السلام- به راوی خبر، پاسخی مناسب با
فهم وی داده است! ولی ما این ادعا را
نمی پذیریم زیرا دروغگویی را بر امام -
عليه السلام- روا نمی شمیریم. اگر راوی یا
پرسشگری برای درک مطلب آماده نباشد،

بر امام مسلمین لازمست همچون رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- (در وقتی که از مسئله «روح» مورد پرسش قرار گرفت) پاسخ گوید:

(وَمَا أُوتِيتُمْ مِّنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا). (إسراء / 85)

«این امر از امور خداوندی است و شما را درک و فهم کامل آن میسر نیست، نه آنکه به دروغ افسانه ای بسازد و فرهنگ مسلمانان را آلوده سازد!». بنا بر این ما حق داریم بعکس شارحان من لا یضهره الفقیه این قبیل احادیث را اساساً مجعول و نادرست بشماریم و خط بطلان بر روی آنها بکشیم.

5- شیخ صدوق در کتاب «الخصال» در «باب الثلاثة» روایتی خرافی تحت عنوان «ثلاث کن فی امیرالمؤمنین-علیه السلام-» آورده است و می نویسد: «حدثنا محمد بن ابراهیم بن اسحاق الطالقانی قال: حدثنا الحسن بن علی العدوی عن عباد بن صهیب [بن عباد] عن أبيه عن جده عن جعفر بن محمد -عليه السلام- قال: سألت رجلاً من أمیرالمؤمنین-عليه السلام- فقال له: أسئلك عن ثلاث هن فيك: أسألك عن قصر خلقك، و عن كبر بطنك، و عن صلح رأسك! فقال امیرالمؤمنین-عليه

السلام- إن الله تبارك و تعالی لم یخلقني طويلا، و لم یخلقني قصيرا، و لكن خلقني معتدلا، أضرب القص يرفأقده، و أضرب الطويل فأقطه. و أما كبر بطني ف إن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- علمني بابا من العلم ففتح لي ذلك الباب ألف باب فازدحم العلم في بطني فنفجت عنه عضوي و أما صلح رأسي فمن إدمان لبس الببيض و مجالدة الأقران»¹!

يعني : «خبر داد به ما محمد بن ابراهيم بن اسحاق طالقاني - كه خدا از او خشنود باد - گفت خبر داد به ما، حسن بن علي عدوي، از عباد بن صهيب بن عباد، از پدرش، از جدش، از جعفر بن محمد -عليه السلام- كه گفت مرد ي از اميؤمنان -عليه السلام- سؤال كرد و بدو گفت درباره سه چي ز كه در تو است از تو ميپرسم : (يك ي) از کوتاهي پيكرت ميپرسم و (دوم) از بزرگي شكمت و (سوم) از ريغ شدن موي جلوي سرت! اميرمؤمنان -عليه السلام- پاسخ داد: خداوند تبارك و تعالی مرا دراز نيافريد و نيز کوتاه خلق نكرد

1. الخصال، اثر شيخ صدوق، باب الثلاثة، ص 189 از منشورات جماعة المدرسين

بلکه معتدل آفری د (در نتیجه) بر کوتاه قامت ضربه می‌زنم و او را از طول به دو نیم می‌کنم و بر دراز قامت ضربه می‌زنم و او را از عرض به دو نیم می‌کنم! و اما بزرگ می‌شکم (علتش اینست که) رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به من بابتی از علم آموخت و آن باب، هزار باب را برای من گشود و علم در شکم من ازدحام کرد و از این رو شکم برآمد! و اما ریخته شدن موی جلوی سرم، بعثت بر سر نهادن کلاه خود بمدت دراز و کارزار با رقیبان است»!

اولاً در سند این حدیث، حسن بن علی عدوی، احوالش مجهول است و نام و نشان وی در کتب رجال دیده نمی‌شود. بعلاوه، عباد بن صهیب چنانکه علامه حلی در «خلاصه الأقوال» آورده «بتری مذهب» بوده است¹ و برخی او را توثیق نموده و بعضی تضعیفش کرده‌اند چنانکه فاضل مقداد در «التنقیح» بر قول اخیر گرفته است². احوال پدر و جد وی هم معلوم نیست لذا خبر مزبور بلحاظ سند، مورد اعتماد و وثوق نمی‌باشد.

1. خلاصه الأقوال فی معرفة الرجال، ص 380.
2. به تنقیح المقال، ج 2، ص 121 نگاه کنید.

ثانیاً متن خبر، شاهکار خرافه‌پردازي است! بلکه نوعي اهانت و اسائه ادب و امیرمؤمنان علي -عليه السلام- در خلال آن صورت گرفته است. آیا حکمت و دانش در شکم آدمي جاي مي‌گيو که هر کس از علم بي‌شترتي برخوردار باشد شکمش بزرگتر شود؟ شگفت‌آور، توجهي که يکي از شارحان حديث است که م‌ي‌گوي د: چون دانش و حکمت لذت‌آور م‌ي‌باشد از اين رو علي -عليه السلام- از لذت علم، چاق م‌ي‌شد، هر چند تن را به رياضت و عبادت هاي بسيار و ام‌ي‌داشته است! جناب شارح توجه نداشته که اگر قرار باشد کس ي از لذت دانش فربه شود، در آن صورت همه اعضاي بدن وي فربه خواهد شد و بي‌کري متناسب پيدا م‌ي‌کند نه آنکه تنها شکمش بزرگ گردد! بعلاوه روايت م‌ي‌گويد که علت بزرگي شکم، ازدحام علوم در آن بوده است نه لذت روحان ي از دانش! راستي چه لزومي دارد که ما اين قبيل احاديث ناخردانه و خرافي را تاويل و توجهي کنيم؟!

6 ش‌يخ صدوق در کتاب «معان ي الاخبار» ضمن «باب نوادر المعان ي» م‌ي‌نويسد:

«حدثنا أبي - (رح) قال حدثنا سعد

بن عبدالله، عن أحمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن علي بن مهزيار، عن محمد بن الفضيل، عن العزرمي قال: كنت مع أبي عبدالله - عليه السلام - في الحجر جالسا تحت الميزاب ورجل يغمص رجلا و أحدهما يقول لصاحبه : و الله ما تدري من اين تهب الريح؟ فلما اكثر عليه قال له ابو عبدالله - عليه السلام - فهل تدري انت من اين تهب الريح؟ قال: لا ولكن اسمع الناس يقولون! فقلت: انا لابي عبدالله - عليه السلام - من اين تهب الريح جعلت فداك؟ قال : ان الريح مسجونه تحت هذا الركن الشام ي فاذا اراد الله عزوجل ان يرسل منها شيئا اخرجها اما جنوب فجنوب و اما شمال فشمال، و اما صبا فصبا، و اما دبور فدبور، ثم قال: و آيه ذلك انك لا تزال ترى هذا الركن متحركا في الشتاء و الصيف ابدا الليل مع النهار».¹

يعني: «پدرم - كه رحمت خدا بر او باد - بما خبر داد و گفتم كه سعد بن عبدالله بما خبر داد، از احمد بن محمد بن عيسى، از عباس بن معروف، از علي بن

1. معاني الأخبار، اثر شيخ صدوق، ص 384-385، از منشورات جماعه المدرسين

مهزيار، از محمد بن الحمرين از محمد بن فضيل، از عزمي، وي گفت که با ابو عبدالله صادق -عليه السلام- در حجر (اسماعيل) زير ناودان (کعبه) نشسته بودم و مردی با مرد ديگر ي جدال و گفتگو ميکرد و يکي از آن دو به رفيقش گفت: بخدا قسم تو نمي دان ي که باد از کجا ميوزد! آن مرد پاسخ داد: نه، ولي در اين باره سخن مردم را ميشنوم! در اين هنگام من از امام صادق -عليه السلام- پرسيدم: فدايت شوم باد از کجا ميوزد؟ گفت: باد در زير اين رکن شام ي (محل ي در خانه کعبه) محبوس است و هنگام ي که خداوند عزوجل اراده فرماي د، مقدار ي از آن را بيون مي فرستد، هر نوع باد ي از باد جنوب و شمال و صبا و دبور . سپس گفت: نشانه آنهاي نيست که تو پيوسته اي ن رکن را در زمستان و تابستان هيشه در شب و روز متحرک ميشيني!

اولا در سند اي ن خبر اشکال وجود دارد. محمد بن الحمرين - يکي از راوي ان آن - احوالش مجهول است . مامقان ي در مورد او م ينويسد : «لم اقف علي

حاله»¹! «بر حالش واقف نشدم» همچن ین علامه حلّی دربارهٔ راوی دیگر آن یعنی محمّد بن فضیل نوشته است: «یرم ی بالغلو»²! یعنی: «او متهم به غلو است»! حدیثی را که دو تن - مجهول الحال و غلوکننده - گزارش نموده باشند چگونه می‌توان مورد اعتماد قرار داد؟!

ثانیاً باد، هرگز انبان ی در رکن شامی ندارد که هر وقت خدا ی متعال اراده کند مقدار ی از آن را ب یون فرستد! باد، نتیجهٔ اختلاف سطح حرارت در هوا است. هوای گرم به بالا صعود می‌کند و هوای سرد جای آن را می‌گیرد و این جایجایی، باد را جلوه‌گر می‌سازد. امروز دیگر کودکان دبستانی نیز ای ن قبی ل مسائل را می‌دانند و حدیث مذکور، جز خرافه‌گویی چ ی زی به شمار نمی‌آید. اینک ی ا بای د گفت که امام صادق - علیه السلام - تنها از احکام مذهبی آگاه بوده‌اند و از رموز طبیعت خبر نداشتند و ی ا بای د پذیرفت که راویان این حدیث، بر امام صادق -

1. تنقیح المقال، ج 3، ص 108.
2. خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال، ص 395.

عليه السلام - دروغ بسته اند و ما قول دوم را ترجیح داده بر می‌گزینیم زیرا که حرکت بادها از رکن شامی، در این خبر به خدای متعال نسبت داده شده است و ما مقام امام صادق - علیه السلام - را اجل از آن می‌دانیم که چنان نسبت دروغی را به خداوند سبحان دهد.

7 در کتاب «کمال الدین و تمام النعمه» اثر شیخ صدوق، حدیث طولانی و غریبی از «سعد بن عبدالله قمی» نقل شده که ضمن آن، امام حسن عسکری - علیه السلام - درباره خلایف اول و دوم (ابوبکر و عمر) گفته‌اند:

«... أسلما طمعا و ذلك ب أنهما یلجان الیهود و یستخر انهم عما كانوا یجدون فی التوریة و فی سائر الکتب المتقدمه الناطقه بالملاحم من حال الی حال من قصه محمد - صلی الله علیه وسلم - و من عواقب أمره، فلما كانت الیهود نذکر أن محمدا یسلط علی العرب كما کان یختصر سلط علی بنی اسرائیل و لا بد له من الظفر بالعرب كما ظفر یختصر بنی اسرائیل غیرانه کاذب فی دعواه أنه نبی فأتی ا محمداً - صلی الله

عليه وسلم - فساعداه¹ الخديث»
 يعني: «(ابوبكر و عمر) از روي طمع
 اسلام آوردند زيرا كه آن دو با يهود
 مجالست داشتند و از اطلاعات ايشان
 درباره پيشبينيهاي ا ملاحم تورات و
 ديگر كتب گذشته كه در اين امر سخن
 بميان آورده اند، خبرگي مي نمودند و از
 احوال و ماجراي محمد -صلى الله عليه
 وسلم- و سرانجام كار او م پرسيدند.
 پس چون يهود گفتند كه محمد بر عرب
 چيو مي شود همانگونه كه بختنصر (نبوكد
 نصر، پادشاه بابل) بر بني اسرائيل
 چيو شد و اين پيوزي حتمي است - جز
 آنكه محمد در ادعاي پي امري خود
 دروغگو مي باشد! آن دو بسوي محمد -صلى
 الله عليه وسلم- آمدند و او را ياري
 نمودند...»!

درباره اين خبر بايد گفت كه:
 اولاً سند رواي ت مزبور غ يقابل
 اعتماد است زيرا در ميان راويان آن
 از «محمد بن جر شيباني» ياد شده كه
 ابن الغضائري درباره اش گوي د: انه
 ضعيف في مذهبه ارتفاع² يعني «او در

1. كمال الدين و تمام النعمة، اثر شيخ
 صدوق، ص 463، از انتشارات جماعة المدرسين
 2. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 397.

گزارش حدیث ضعیف است و در مذهب و ی غلو (نسبت به امامان) وجود دارد « و علامه حلّی نیز در روایت وی توقّف نموده است¹. و همچنین در سند، از «احمد بن مسرور» نام برده شده که اساساً نشانی از وی در کتب رجال دیده نمی‌شود. «احمد بن عیسی بن بغ دادی» نیز شناخته شده نیست و بروی هم سند حدیث، اعتبار لازم را ندارد.

ثانیاً متن خبر، مخالف با قرآن کریم است زیرا در خلال آن ادّعا شده که یهود از پیامبر اسلام -صلی الله علیه وسلم- و پیوزی وی خبر می‌دادند اما می‌گفتند که او در ادعای نبوتش، کاذب است! با آنکه در قرآن موعود می‌خوانیم که یهود نشانه‌های نبوت پی امبر -صلی الله علیه وسلم- را در تورات یافته بودند

(النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ). (اعراف :

(157)

و پیش از نزول قرآن از همراه ی پیامبر موعود (در غلبه بر کفار) خبر می‌دادند ولی پس از آمدن وی، کفر ورزیده او را انکار کردند! چنانکه

1. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 397.

م ی فرماید :

(وَكَانُوا مِنْ قَبْلُ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا

كَفَرُوا بِهِ). (بقره / 89)

«پیش از این بر کافران پ یوزی
م ی جستند ولی وقتی چچ ی زی را که
م ی شناختند بسوی شان آمد، انکارش
کردند»!

لذا این روایت، ساختگی و دروغست و
آن را برای تحریک مسلمانان بر ضد
یکدیگر ساخته اند.

8 در کتاب «صفات الشیعه» اثر شیخ
صدوق حدیثی بدینصورت آمده است :
«الحدیث الرابع عشر. قال ابو حمزه و
سمعت ابا عبدالله جعفر بن محمد - علیه
السلام - يقول: رفع القلم عن الشیعه
بصمه الله و ولايته».¹

یعنی: «حدیث چهاردهم، ابو حمزه گفت
از ابو عبدالله جعفر بن محمد (امام
صادق) - علیه السلام - شنیدم که می گفت:
از نوشتن گناهان شیعه، قلم برداشته
شده است (هر گناهی کنند به حساب
نمی آید!) بدان سبب که در حفظ و ولایت

1. صفات الشیعه و فضائل الشیعه، اثر شیخ
صدوق، ص 13، از انتشارات کتابخانه شمس
(تهران).

خدا هستند!»!

اولاً این حدیث در سندش «انقطاع» وجود دارد زیرا صدوق آن را از شیخ خود (محمد بن حسن بن احمد بن ولید) شنیده و او از مفضل، به نقل از ابو حمزه گزارش کرده است و می‌ان استاد صدوق و ابو حمزه که از شیخ اران امام صادق -علیه السلام- بوده افراد دیگری باید باشند که ذکر همه آنها نیامده است.

ثانیاً متن حدیث مورد اشکال است زیرا اگر ادعا کنیم که شیعیان بدلیل حفظ خداوند، هرگز دچار گناه نمی‌شوند. این ادعا مخالف با امر مشهود و محسوس است! و چنانچه بگوییم آنان به گناه مبتلا می‌گردند ولی قلم از گناهانشان برداشته شده است! این قول با قرآن کریم نمی‌سازد که می‌فرماید:

(إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَآثَارَهُمْ). (یس: 12)

«ما خود مردگان را زنده می‌کنیم و کارهایی که پیش فرستادند و آثارشان را می‌نویسیم».

علاوه بر این، چنین احادیثی، مایه جرات ورزیدن بر گناه در میان شیعیان می‌شود و با «حکمت شرع» موافقت

ندارد.

9 در کتاب «عقاب الاعمال» اثر شیخ صدوق آمده است:

«حدثني محمد بن الحسن قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن أبي عبدالله البرقي قال في رواية إسحاق بن عمار عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال سمعته يقول من مضت له جمعة لم يقرأ فيها «قل هو الله أحد» ثم مات، مات علي دين أبي لهب»¹!

یعنی: «محمد بن حسن - که خدا از او خشنود باد - مرا حدیث کرد، گفت محمد بن حسن صفار مرا حدیث کرد از احمد بن ابی عبدالله برقی گفت در روایت اسحاق بن عمار از ابو عبدالله (امام صادق) آمده که از امام شنی دم که می‌گفت هر کس جمعهای بر او بگذرد و در آن مدت، سوره «قل هو الله احد» را نخواند و سپس بمیو، بر دین ابی لهب (عموی پی امیر - صلی الله علیه وسلم - که ایمان نی آورد) مرده است!»!

این حدیث به اجماع امت اسلام (از شیعه و سنی) باطل است زیرا هر هفته

1. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، اثر شیخ صدوق، 510، از انتشارات اخلاق (قم).

يکبار خواندن سورة توح ي د، بر
 مسلمانان واجب نيست تا چه رسد به
 آنکه تارکش، بر آين ابي لهب بميو!
 يعنى: «محمد بن حسن - که خدا از او
 خشنود باد - مرا حديث کرد، گفت محمد
 بن حسن صفار مرا حديث کرد از احمد بن
 ابي عبدالله برقي گفت در روايت اسحاق
 بن عمار از ابو عبدالله (امام صادق)
 آمده که از امام شنيدم که ميگفت هر
 کس جمعه اي بر او بگذرد و در آن مدت،
 سورة «قل هو الله احد» را بخواند و سپس
 بميو، بر دين ابي لهب (عموي پي امير -
 صلى الله عليه وسلم - که ايمان ني آورد)
 مرده است!»!

اين حديث به اجماع امت اسلام (از
 شيعه و سني) باطل است زيرا هر هفته
 يکبار خواندن سورة توح ي د، بر
 مسلمانان واجب نيست تا چه رسد به
 آنکه تارکش، بر آئين ابي لهب بميو!
 10 در کتاب «عي ون اخبار الرضا»
 اثر شيخ صدوق آمده است:
 و بهذا الإسناد قال قال رسول الله -
 صلى الله عليه وسلم - ي ا علي إن الله
 تعالي قد غفر لك و لأهلك و لش يعتك و

محی شیعتک و محی محی شیعتک¹ الحدیث
 یعنی: «با این اسناد (که قبلاً ذکرش
 گذشت) پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-
 فرمود: ای علی، همانا خداوند متعال
 تو را آمرزید و خاندانت و پیوانت و
 دوستان پیوانت و دوستان دوستان
 پیوانت (همگی را آمرزید)»!

در این حدیث چنانکه ملاحظه می‌کنی د
 مبالغه‌ای شگفت صورت گرفته است، اعلام
 می‌دارد که هر کس (هر چند کافر و
 ظالم و فاسق باشد) دوستان دوستان
 شیعیان را دوست بدارد نزد خدا
 سبحان آمرزیده می‌شود! بی‌شک این سخن،
 کلام نبوی -صلی الله علیه وسلم- نیست و
 دروغ آن چنان آشکار است که نیازی به
 بررسی سند ندارد.

این ده نمونه از احادیث کتب
 گوناگون شیخ صدوق، نقل و نقد شد تا
 خوانندگان ارجمند در یابند که در
 کتابهای مهم حدیث، چه اخبار نادرستی
 آمده است و اگر بجوایم بدون قیود و
 شرط، احادیث این کتابها را بپذیریم و
 مفتون بزرگی بی‌اشتهار نویسندهگان
 آنها شویم، چه آسیب عظیمی به دین خدا

1. عیون اخبار الرضا، اثر شیخ صدوق، چاپ
 سنگی، ص 211.

وارد ساخته ایم.



محمدباقر مجلسي و آثار وي

از قدمای محدّثین (که عمده ایشان شیخ کلینی و شیخ صدوق اند)¹ چون بگذریم به

1. البته شیخ ابو جعفر طوسی (متوفی در سال 460 ه. ق) را نیز نباید از یاد برد که او را «شیخ الطائفة الامامیه» شمرده اند و دو کتاب «تهذیب الاحکام» و «الاستبصار فی ما اختلف فیہ من الاخبار» کتب اربعه امامیه را او فراهم آورده است و کتاب «امالی» شیخ در علم حدیث نیز در دسترس قرار دارد. شیخ، بیست و هفت سال بعد از تألیف کتاب «المبسوط» اثر وی گواهی می‌دهد و همچنین کتاب «مسائل الخلاف» در فقه تطبیقی، تالیف فقه‌پژوهان و شمرده می‌شود و از این رو اهمیت کلینی و ابن بابویه در حدیث بیست و هفت ساله او است و ما هم در میان قدمای محدّثین آن دو را برگزیدیم. با وجود این، خاطر نشان می‌سازیم که در خلال نقد احادیث مجلسی و شیخ حر عاملی، روایات شیخ طوسی را در کتاب ما مکرر ملاحظه می‌کنید که نقادی شده‌اند. این

هم ناگفته نماند که بزرگترین کتاب شیخ طوسی در حدیث یعنی «تهذیب الاحکام» مانند کتب دیگر حدیث از تحریف و خطا مصون نمانده است. شیخ یوسف بجران ی (صاحب کتاب الحدائق الناضرة) با آنکه خود از محدثین و اخباریون مشهور بشمار می آید، ناگزیر در کتاب «لؤلؤة البحرین» به این امر اذعان نموده و می نویسد: و قدب ینا فی کتابنا الحدائق الناضرة جملة ما وقع له (للشیخ الطوسی) ایضا من السهو و التحریف فی متون الاخبار و قلما یسلم خبر من اخبار الکتاب المذكور (ای تهذیب الاحکام) من سهو او تحریف فی سنده او متنه (لؤلؤة البحرین، ص 65، چاپ موسسه آل البیت). یعنی: «ما در کتاب (الحدائق الناضرة) جمله ای از خطاها و تحریفات را که برای شیخ طوسی در متون اخبار رخداده روشن ردیم و در حق یقت، اندکی از اخبار کتاب مذکور (یعنی تهذیب الاحکام) بلحاظ سند یا متن، از گزند سهو یا تحریف در امان مانده است». همچنین کتاب دیگر شیخ طوسی یعنی «الاستبصار» احادیث ضد و نقیضی را در بردارد بطوریکه علامه ابوالحسن شعرانی در کتاب «المدخل الی عذب المنهل» درباره آن می نویسد: «یشمل کتاب الاستبصار علی نحو الف و ماتی باب و یوجد فی اکثر ابوابه - ان لم یکن (فی) جمعها - حدیث لا یمکن حمله علی وجه یحز صدور من اهل العصمة - علیهم السلام - الا بتکلف یرجح علیه احتمال عدم صدوره فی العقل! (المدخل الی عذب المنهل، صص 43-44، چاپ باقری، قم). یعنی: «کتاب استبصار در

محدثین متأخر م ی ر س ی م و در م ی ان آنها،
 ملا محمد باقر مجلسی (متوفی در سال
 1110 هجری قمری) را محدثی برجسته و
 پر آوازه م ی ی ا ب ی م که از ارکان شیعه
 امامیه در دوره صفویه شمرده می شود و
 محدثین پس از وی، تحت تأثیر آثار او
 قرار گرفته اند. درباره شخصیت مجلسی و
 آثارش در کتاب های تذکره، به تفصیل
 سخن گفته شده است و غالباً او را از
 اقطاب مذهب امامیه و زنده کننده حدیث
 و خادم علوم اهل بیت - علیه السلام -
 معرفی نموده اند. نویسنده کتاب «لؤلؤه
 البحرین» درباره مجلسی م ی نویسد:

«هذا الشيخ كان إمامنا في وقته في
 علم الحديث و سائر العلوم، شيخ الإسلام
 بدار السلطنة اصفهان، رأى يسافرها
 بالرئاستين الدنیه و الدن یویه،
 إماما في الجمعة و الجماعة، و هو الذي
 روج الحديث و نشره لاس یما فی ديار

حدود 1200 باب را در بر دارد و در بی شتر
 ابوابش - اگر نگوییم در همه آنها - حدیثی
 موجود است که ممکن نیست آن را به صورتی
 معنی کنیم که صدورش از سوی معصوم - علیه
 السلام - روا باشد مگر با تکلف، بطوری که
 نزد عقل احتمال صادر نشدنش ترجیح دارد».!

العجمیه و ترجم لهم الأ حادیث العربیه بأنواعها بالفارسیه»¹...
 یعنی: «این شیخ (محمد باقر بن محمد تقی مشهور به مجلسی) پیشوای ما در علم حدیث و دیگر دانش‌ها در روزگار خود بشمار می‌رود. او در دارالسلطنه اصفهان شیخ الاسلام بود و ریاست دینی و دنیوی را بر عهده داشت. در نمازهای جمعه و جماعت نیز امامت می‌کرد. او کسی است که حدیث را بویژه در دیار عجم منتشر ساخت و انواع احادیث را برای پارسی‌زبانان از عربی به پارسی ترجمه کرد...».

آثار مجلسی، متعدد است و از میان همه آنها کتاب «مجار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار - علیه السلام» از شهرت فراوانی برخوردار است و مرجع محدثین و علاقمندان به حدیث فرقه امامیه بشمار می‌آید. مجلسی در این کتاب (که اخیراً در صد و ده مجلد، تجدید چاپ شده است) از کتب قدماء و نیز معاصرانش بهره می‌گیرد و گاهی هم از برخی کتابها، حدیثی را نقل می‌کند که مورد اعتماد خودش نیست! به عنوان

1. لؤلؤة البحرین، اثر شیخ یوسف بجرانی، ص 55، چاپ قم.

نمونه در جلد پنجاه و هفتم، حدیث غریبی از کتاب «جامع الاخبار» گزارش می‌نماید و سپس درباره آن می‌نویسد: «أوردها صاحب الجامع فأوردتها ولم أعتد عليهما»¹

یعنی: «این حدیث را صاحب جامع الاخبار آورده است و من نیز آن را آوردم ولی اعتماد بر آن ندارم!»
باز در همان مجلد، خبر دیگری را از شیخ صدوق نقل می‌نماید و در پی آن می‌نویسد:

«أقول: الخبر في غاية الغرابة و ال أعتد عليه لعدم كونه مأخوذاً من أصل معتبر و إن نسب إلي الصدوق ره».²
یعنی: «می‌گویم: این خبر در نها غرابت است و من اعتماد بر آن ندارم زیرا که از اصل معتبری گرفته نشده هر چند به صدوق - (رح) - نسبت داده شده است!»

بنابراین، مجلسی بر خلاف کلینی و ابن بابویه، بر آن نبوده که تنها احادیث صحیح و مورد اعتماد را در کتاب خود

1. بحار الأنوار، اثر محمد باقر مجلسی، ج 57، ص 331 (چاپ جدید)، از انتشارات دارالکتب الإسلامية.

2. بحار الأنوار، ج 57، ص 341.

گرد آورد. وی بی‌شتر در صدد جمع اخبار در کتاب «مجار الانوار» بر آمده است از این رو در کتاب مذکور علاوه بر اخبار صحیح و سودمند، احادیث دروغین و اخبار مجعول نیز به فراوانی یافت می‌شود و انتشار آنها در میان توده مردم، بدون تصریح به ساحتگی بودنشان فرهنگ عامه را آلوده می‌سازد و آنان را به خرافات و اساطیر و عقاید غلوآمیز پای بند می‌کند. توضیح و بیانی که مجلسی در ذیل برخی از اخبار غریب آورده هر چند گاهی مفید است ولی کافی نیست. بعلاوه، وی درباره اخبار بسیاری که به خطا، یا به غلو آمیخته شده سکوت نموده است. از این رو «مجار الانوار» به نقد گسترده و دقیقی نیاز دارد و کتاب مستقلی در این باره باید نگاشت.¹

1. سید محسن امین‌عاملی در کتاب أعیان الشیعة (ج 9، ص 183) درباره مؤلفات مجلسی نوشته است: «لکن لا یقع ان مؤلفاته تحتاج الی زیاده تهذیب و ترتیب، و قدحوت الغث و السمین و بیاناته و توضیحاته و تفسیر و للاحادیث و غیها کثیر منه کان علی وجه الاستعجال الموجب قله الفائدة و الوقوع فی الاشتباه». یعنی: «مخفی نماند که آنچه (مجلسی) تألیف نموده به پاکسازی و ترتیب نیازمند

ملاً باقر مجلسی کتابهای متعددی به زبان فارسی نیز بنگارش در آورده که از آن جمله:

«حلیه المتقیین» و «عین الخیوه» و «حیوه القلوب» و «حق الیقین» و «جلاء العیون» و «زاد المعاد» و جز اینها است.

ما در این جا به عنوان نمونه، به نقد ده حدیث از دو کتاب عربی و فارسی مجلسی (بجار الانوار و حلّیه المتقیین) می‌پردازیم تا خوانندگان ارجمند، خود حدیث مفصل از این مجمل بخوانند.



است چرا که نادرست و درست را در بر دارد و بسیاری از توضیحات و تفسیرهایش درباره احادیث و جز اینها، از روی شتاب صورت گرفته و موجب کمی فائده و افتادن در اشتباه شده است.»

نقد آثار مجلسي

1- مجلسي در كتاب «بحار الانوار»
 روايت مفصلي از امام صادق - عليه
 السلام - درباره ولادت علي - عليه
 السلام - در خانه كعبه آورده است .
 در ضمن آن روايت مي خوانيم كه پس از
 تولد علي - عليه السلام - و بازگشت
 مادرش به خانه ، حضرت محمد - صلي الله
 عليه وسلم - براي ديدين نوزاد تصم يم
 گرفت به خانه ابو طالب رود و آنگاه :
 «دخل رسول الله - صلي الله عليه وسلم -
 فلما دخل اهتز له أمير المؤمنين - عليه
 السلام - و ضحك في وجهه و قال : السلام
 عليك يا رسول الله و رحم الله و بركاته .
 ثم تمنح بإذن الله تعالي و قال : بسم
 الله الرحمن الرحيم . قد أفلح المؤمنون .
 الذين هم في صلواتهم خاشعون . إلي آخر
 الآيات . فقال رسول الله - صلي الله عليه

وسلم- قد أفلحوا بك و قرء تمام الآيات
إلي قوله: أولئك هم الوارثون. الذي
يرثون الفردوس هم فيها خالدون. فقال
رسول الله -صلى الله عليه وسلم-: أنت و
الله أميهم¹ الحديث».

يعني: «رسول خدا -صلى الله عليه
وسلم- به خانه (ابوطالب) وارد شد و
چون بدانجا قدم نهاد امیرمؤمنان (که
تازه تولد یافته بود) به حرکت در
آمد و در چهره او خندي د و گفتم: اي
فرستاده خدا، درود و رحمت و برکات
خداوند بر تو باد! سپس به اذن خداي
بزرگ صدائى از سينه اش بر آورد و اين
آيات را خواند: «بسم الله الرحمن
الرحيم. قد افلح المؤمنون. الذين هم
في صلواتهم خاشعون.....» تا پاي ان
آيات. رسول خدا -صلى الله عليه وسلم-
به او فرمود: مؤمنان بسبب تو رستگار

1. بحار الأنوار، ج 35، ص 37-38 در رساله
ساختگي «مکالمات حسنیه» که بهمراه «حلیه
المتقی» بچاپ رسيده، آمده است که علي-عليه
السلام- هنگامی که از مادر زاده شد کتاب
آدم و تورات موسی و زبور داوود و انجیل
عیسی و قرآن مجید را از اول تا آخر خواند!
(حلیه المتقین مکالمات حسنیه - ص 504 از
انتشارات مطبوعاتی حسینی 1362).

می‌شوند. سپس علی - علیه السلام - تمام
 آیات سوره مؤمنون تا اولئك هم
 الوارثون. الذين يرثون الفردوس هم
 فيها خالدون را قرائت نمود و رسول
 خدا - صلی الله علیه وسلم - بدو گفت :
 سوگند به خدا که تو امیرای ایشان
 هستی...»!

بنابر مفاد این روایت، ده سال پیش
 از آن که حضرت محمد بن عبدالله - صلی
 الله علیه وسلم - به نبوت رسد و در غار
 حراء، قرآن بر او نازل شود، علی -
 علیه السلام - بهنگام نوزاد ی، قرآن
 خوانده و از آیات سوره مؤمنون آگاه
 بوده است! با آنکه در خود قرآن
 تصریح شده که پیش از وحی، نه پی امیر
 از قرآن اطلاعی داشته است و نه قوم
 وی! چنانکه می‌فرماید:

(تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ

قَبْلَ هَذَا). (هود / 49)

«اینها از اخبار غیب است که بر تو
 وحی می‌کنیم، پیش از این، نه تو آنها
 را می‌دانستی و نه قومت».
 باز در قرآن می‌فرماید:

(وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا

الْإِيمَانُ). (شوري / 52)

«اي نچن ين روح ي را به فرمان خو بسوي
تو با وحی فرستاديم، تو نمی دانستی که
کتاب چيست و نه ایمان کدامست»! .
و هچن ين م ي فرمايد :

(وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ). (قصص /

86)

«تو اميد نداشتي که اين کتاب بسويت
فرو فرستاده شود مگر آنکه رحمت خدايت
چنين کرد».

جايي که پي امير ارجمند اسلام -صلى الله
عليه وسلم- پيش از بعثت و نزول روح
القدس، از کتاب خدا خبر نداشت (و در
غار حراء از نزول فرشته وح ي دچار
دهشت شد) چگونه علي -عليه السلام- در
نوزادي قرآن خوانده است؟ آيا او پيش
از رسول خدا -صلى الله عليه وسلم- به
دريافت وحی نائل آمده است؟! آيا اي ن
افسانه، از جمله اخبار ي نيست که
غالي ان براي بزرگداشت مقام امير
مؤمنان -عليه السلام- ساخته اند؟! عجب
آنکه در ذيل همين حديث م يخوانيم:
«فلما كان من غد دخل رسول الله -صلى
الله عليه وسلم- علي فاطمة (بنت أسد)
فلما بصر علي -عليه السلام- برسول الله

-صلی الله علیه وسلم- سلم علیه و ضحک
 فی وجهه و أشار إلیه أن خذنی إلیک و
 أسقنی بما سقیتنی بالأ مس قال : فأخذه
 رسول الله -صلی الله علیه وسلم- فقالت
 فاطمة : عرفه و رب الكعبة قال فلکلام
 فاطمة سبی ذلك الیوم یوم عرفة یعنی أن
 أمیر المؤمنین-علیه السلام- عرف رسول
 الله -صلی الله علیه وسلم- « (بجاری، ج 35،
 ص 38) یعنی : «چون فردا فرا رس ید
 پی امیر خدا -صلی الله علیه وسلم-
 دوباره بر فاطمة بنت اسد (مادر علی
 -علیه السلام-) وارد شد و چون چشم
 علی -علیه السلام- بر پیامبر -صلی الله
 علیه وسلم- اوفتاد سلام کرد و در
 چهره اش بخندید و اشاره نمود که مرا در
 آغوش خود بگیر و از آنچه دی روز بمن
 نوشاندی (یعنی از آب دهانت!) امروز
 هم بنوشان. رسول خدا -صلی الله علیه
 وسلم- او بر گرفت و فاطمة بنت اسد
 گفت سوگند بخدا ی کعبه که او را
 شناخت! و بخاطر سخن فاطمه، آن روز را
 روز عرفه نامیدند! یعنی امیرمؤمنان -
 علیه السلام- پی امیر -صلی الله علیه
 وسلم- را شناخت!»!

در حالی که نزد مورخان از جمله
 مسلمات تاریخ است که روز «عرفه» پیش

از تولّد علي - عليه السلام - نامگذار ي شده بود و در م ي ان عرب مشهور و معروف بوده است.

2 مجلسي در مجلد چهل و ي ك از كتاب «بحار الأنوار» چنين م ي نوي سد :
 «أبو الفتح الحفار بإسناده أن عليا - عليه السلام - قال ما زلت مظلوما مذكنت! قيل له: عرفنا ظلمك في كبرك، فما ظلمك في صغرك؟! فذكر أن عقي لا كان به رمد، فكان لا ي ذرها حتي يبدؤوا بي!»¹

ي عني: «أبو الفتح حفار به اسناد خود آورده است كه علي - عليه السلام - گفت: من تا عمر داشتم همواره مورد ستم قرار گرفته ام! گفته شد (اي ام ير مؤمنان) ستم ي را كه در سنين بزرگي بر تو رفته است شناخته ايم ولي ظلم ي كه در كودكي بر تو شد چيست؟ پاسخ داد: عقي ل (برادر بزرگترم) درد چشم داشت و ه ي چ گاه بر دو چشمش دارو نم ي ريختند مگر آنكه از من آغاز م ي كردند (براي راضي شدن او، نخست بر دي دگان من دارو م ي ريختند!»).

باي دگفت كه سازنده اين خبر، بس ي ار

1. بحار الأنوار، ج 41، ص 5.

ناشي بوده است زيرا عقي ل مدّت ب ي ست
 سال از علي - عليه السلام - بزرگتر بود!
 و هيچ گاه براي آنکه جوان ي بي ست
 ساله حاضر شود تا در چشمانش دارو
 بريزند، در دي دگان نوزاد ي ش يخوار
 دارو نميريزند. اينکار را اگر بکنند
 براي کودکان ميکنند نه براي جوان
 عرب بيت ساله!

از اختلاف سنّ عقي ل و علي - عليه
 السلام - در همان کتاب «بحار الأنوار»
 بدین صورت ياد شده است:

«أن مولانا أم يرام وُمنين - عليه
 السلام - كان أصغر ولد أبي طالب كان
 أصغر من جعفر بعشر سنين و جعفر أصغر
 من عقي ل بعشر سنين و عقي ل أصغر من
 طالب عشر سنين¹.

يعني: «همانا مولاي ما امير مؤمنان -
 عليه السلام - - کوچکترین فرزندان ابو
 طالب بود. او از جعفر ده سال کوچکتر
 بود و جعفر از عقي ل ده سال کوچکتر
 بود و عقي ل از طالب ده سال کوچکتر
 بود». بنا براین، تفاوت سنّ عقي ل و
 علي - عليه السلام - بيست سال بوده
 است.

1. بحار الأنوار، ج 42، ص 110.

3 در کتب شیعیان و سنن یان روایت شده که خلیفه دوم (عمر بن خطاب) دختر علی - علیه السلام - یعنی: ام کلثوم را به همسری برگزید و فرزندی بنام «زی بن عمر»¹ از او پدید آمد. برخ ی از نویسندگان شیعه مانند شیخ مفید، این روایت را تضعیف کرده اند و سند آن را که از طریقی سنن یان رسیده تخطئه نموده اند ولی مجلسی در «بحار الأنوار» روایاتی از طریقی شیعیان آورده که حکایات از صحت آن ماجری می کند و درباره انکار شیخ مفید می نویسد:

«إنكار المفيد - د - (رح) - أصل الواقعة إنما هو لبى ان أنه لم يثبت ذلك من طريقتهم و إلا فبعد ورود ما مر من الأخبار إنكار ذلك عجيب و قد روي الكليني عن حميد بن زياد عن أبي سماعة

1. در کتاب «وسائل الشيعة» اثر شیخ حر عاملی، ضمن «کتاب الميراث» از امام باقر - علیه السلام - نقل کرده است که: ماتت ام کلثوم بنت علی - علیه السلام - و ابنها زياد بن عمر بن الخطاب في ساعه واحدة... (وسائل الشيعة، چاپ سنگی، ج 3، ص 408) یعنی: «ام کلثوم دختر علی - علیه السلام - و پسرش زياد فرزند عمر بن خطاب در یک زمان (مقارن با یکدیگر) مردند...».

عن محمد بن زياد عن عبدالله بن سنان و معاوية بن عمار عن اب ي عبدالله - عليه السلام - قال: إن عليا لما توفي عمر أت ي ام كلثوم فانطلق بها إلي بيته. و روي نوح ذلك عن محمد بن يحيى و غيو عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسين بن سعيد، عن النضر بن سويد، عن هشام بن سالم، عن سليمان بن خالد عن أب ي عبدالله - عليه السلام -¹.

يعني: «انكار شيخ مفيد - كه خدا ي رحمتش كند - درباره اصل واقعه (ازدواج خليفه با ام كلثوم) تنها مربوط به آنستكه اين حادثه از طري ق آنان (اهل سنت) ثابت نميشود و گرنه، پس از ورود اخبار ي كه (از طري ق اماميه) گذشت انكار اين امر، شگفت است! و كلي ني به سند خود (سلسله سند را مي آورد) از ابو عبدالله صادق - عليه السلام - گزارش نموده كه گفت: چون عمر وفات يافت علي - عليه السلام - نزد ام كلثوم رفت و او را به خانه خود برد. و همانند اين روايت با سند ديگر (سند را ذكر م ي كند) از ابو عبدالله صادق - عليه السلام - نيز گزارش

1. بحار الأنوار، ج 42، ص 109.

شده است».

اما موضوع عجي ب آنستکه مجلس ي در
جلد 42 جمار الأنوار رواي تي از امام
صادق -عليه السلام- آورده كه ا ي ن
ازدواج را به صورت غر ي بي توجي ه
م ي كند! و آن رواي ت بس ي نامعقول و
باور نكردني است.
متن آن رواي ت با سندش در كتاب جمار،
چنين آمده است:

«الصفار عن أبي بصير عن جده عن بن
نصر، عن محمد بن مسعدة، عن محمد بن
حمويه بن إسماعيل، عن أبي عبد الله
الربيعي عن عمر بن أذينة قال قال
لأبي عبد الله -عليه السلام- - إن
الناس يتحون علينا و يقولون: إن أمير
المؤمنين -عليه السلام- زوج فلانا ابنته
أم كلثوم. و كان متكئاً فجلس و قال:
أي قولون ذلك؟ إن قوماً يزعمون ذلك لا
يهدون إلي سواء السبيل. سبحان الله ما
كان يقدر أمير المؤمنين -عليه السلام-
أن يحول بينه و بينها ف ينقذها؟!
كذبوا و لم يكن ما قالوا! إن فلانا
خطب إلي علي -عليه السلام- - بنه
أم كلثوم فأبى علي -عليه السلام- -
- فقال للعباس: و الله لئن لم تزوجني
لأنتر عن منك السقايه و زمزم! ف أتى

العباس عليا فكلمه فأبي علي ه ، ف أخ
العباس، فلما رأي أميرالمؤمنين عليه
السلام- مشقة كلام الرجل علي العباس و
أنه سيفعل بالسقاية ما قال أرسل أمير
المؤمنين-عليه السلام- إلي جنية من أهل
نجران يهودية يقال لها سحيفة بنت
جريرة فأمرها فتمثلت في مثال ام
كلثوم و حجت الأبرار عن ام كلثوم و
بعث بها إلي الرجل، فلم تزل عنده حتي
أنه استراب بها يوما فقال: ما في الأرض
أهل بيت أسحر من بني هاشم. ثم أراد أن
يظهر ذلك للناس فقتل و حوت الميراث و
انصرفت إلي نجران و أظهر أميرالمؤمنين-
عليه السلام- أم الكلثوم!¹

يعني: «صغار از ابي بصيراز جدهان
بن نصر از محمد بن مسعوده از محمد بن
حمويه بن اسماعيل، از ابي عبدالله رب يبي
از عمر بن اذينه، روايت کرده است که
گفت: به ابو عبدالله صادق - عليه
السلام- - گفتم مردم بر ضد ما دي ل
مي آورند و مي گويند: اميرمؤمنان -
عليه السلام- س دخترش ام كلثوم را به
همسري فلانكس (عمر بن خطاب) در آورد.
امام صادق كه در اين هنگام تكيه زده

1. بحار الأنوار، ج 42، ص 88.

بود نشست و گفت: آیا چنینم ی‌گویند؟
 گروهی که اینگونه گمان می‌کنند به
 راه راست هدایت نشده‌اند. سبحان الله!
 آی ام یرمؤمنان - علیه السلام -
 توانایی نداشت که می‌ان او و دخترش
 مانع شود و دختر خود را نجات دهد؟
 دروغ گفتند و چنین چیزی نبوده است که
 آنها گفته‌اند.

فلانکس (خلیفه) دختر ام یرمؤمنان -
 علیه السلام - ام کلثوم را از او
 خواستگاری کرد و علی - علیه السلام -
 از دادن دخترش خودداری ورزید. آنگاه
 (خلیفه) به عباس (عموی علی - علیه
 السلام -) گفت: سوگند بخدا که اگر دختر
 علی را به همسری من در نی‌اوری مقام
 آب‌رسانی به حجاج و سرپرستی زمزم را
 از تو می‌گیرم. عباس بسوی علی - علیه
 السلام - آمد و با وی مذاکره نمود. علی
 - علیه السلام - با هم از دادن دخترش به
 خلیفه خودداری ورزید. عباس در ای‌ن
 باره اصرار کرد و ام یرمؤمنان - علیه
 السلام - چون دید که سخن خلیفه بر
 عباس دشوار آمده و کاری را که خلیفه
 درباره آب‌رسانی به حجاج، گفته بود
 انجام خواهد داد به سوی زنی از
 جن‌های نجران که او را سحیفه دختر

جریریه می‌گفتند پیام فرستاد و امر کرد که بصورت ام کلثوم در آی د و ام کلثوم از نظرها پنهان شد و علی - علیه السلام - آن زن جنی را به سوی خلیفه فرستاد و مدتی نزد وی بود تا اینکه روزی خلیفه در کار آن زن به شک افتاد و گفت : در روی زمین جادوگرتر از بنی هاشم کسی نیست! سپس خواست تا این امر را بر مردم آشکار کند ولی کشته شد و آن زن جنی، میراث او را گرفته به نجران بازگشت و امیر مؤمنان - علیه السلام - ام کلثوم را آشکار ساخت.»!

اولاً در سند این افسانه خرافی، نام افراد مجهول مانند جذعان بن نصر و محمد بن مسعده و محمد بن حموی ه دی ده می‌شود و از ای نرو اعتبار روا می‌ت بلحاظ سند، مخدوش می‌گردد.

ثانیاً باید پرسید که آیا جنی ان می‌توانند با آدمی ان ازدواج کنند و از این راه فرزندی (چون زید بن عمر) پدید آید؟! آیا جایز است که امام متقی ان - علیه السلام - بخاطر مقام آبرسانی عباس، نیفک بکار برد و جنی را بصورت انسان در آورد تا خلیفه با وی زناشویی کند؟ بعلاوه اگر ان

روایت صحیح باشد که زن جنّی به نجران بازگشت و ام کلثوم آشکار شد! پس چرا در روایات دیگر آمده که پس از قتل عمر، علی - علیه السلام - به خانه خلیفه رفت و ام کلثوم را به منزل خودش برد؟! ¹

4- بدتر از روایات مذکور، روایاتی دیگری است که مجلسی در مجلد چهارم و دوم «مجار الأنوار» آورده و مینویسد: «علی بن ابراهیم، عن ابيه، عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم و حماد، عن زرارة عن أبي عبد الله - عليه السلام - في تزويج ام كلثوم فقال : إن ذلك فرج غضبناه»! ¹

یعنی: «علی بن ابراهیم از پدرش از ابن ابی عمیر از هشام بن سالم و حماد، از زراره از ابو عبدالله صادق - علیه السلام - درباره به همسر علی در آوردن ام کلثوم روایت کرده است که امام صادق گفت: آن عورتی بود که از ما غصب کردند.»!

به نظر ما علی - علیه السلام - ، بسیاری از غیورتر از آن بود که اجازه دهد کسی ناموس او را غصب کند بلکه

1. مجار الأنوار، ج 42، ص 106.

که گفت بر امام صادق - علیه السلام - وارد شد، به من گفت : چه کسی در آستانه (خانه ما) ایستاده است؟ گفتم: مردی است از اهل چچین گفت: او را داخل کن. پس چون آن مرد به خانه وارد شد، امام صادق - علیه السلام - از او پرسید: آیا ما (خاندان پی امیر - علیه السلام -) را در چچین می‌شناسی؟ آن مرد جواب داد: آری ای سرور من! گفت: به چه چیزی ما را می‌شناسی؟ پاسخ داد: ای پسر رسول خدا، نزد ما درختی هست که هر ساله گلی بر می‌آورد که رنگش روزی دوبار دگرگون می‌شود، چنان آغاز روز آبی در ملاحظه می‌کنیم که بر آن نوشته شده: لا اله الا الله. محمد رسول الله. و چون پایان روز فرا می‌رسد می‌بینیم که بر آن نوشته شده است: «لا اله الا الله، علي خليفه رسول الله».

اولاً این روایت، سلسله سندش بطور کامل معلوم نیست تا بلحاظ رجال حدیث، مورد نقد قرار گیرد ولی همان را وی اولش که محمد بن سنان باشد اعتماد ما را از روایت سلب می‌کند زیرا درباره وی اختلاف شده و گروهی از رجال شناسان او را مورد وثوق

ندانسته اند¹. ابن الغضائری و نجاشی در شأن وی گفته اند: انه ضعيف غال لا يلتفت اليه². «او در نقل حدیث ضعيف است و غلو ميکند و نبايد بدو اعتناء کرد». شیخ طوسی نیز وی را تضعيف نموده است. ابو عمر وکشی هم در کتاب رجالش درباره وی مینویسد: «فإنه قال قبل موته كلما حدثتكم به لم يكن لي سماع ولا رواية إنما وجدته»³!

یعنی: «محمد بن سنان، پیش از مرگش گفته است هر حدیثی که برای شما نقل کردم آن را از کسی نشنیدم و از روایان نیز نقل نکرده ام فقط آن را یافته ام!» پس حدیث چنین مردی در خور اعتماد نیست.

ثانیاً اگر در کشور چینگل با آن اوصاف هر ساله میرویی، حکایتش بر سر زبانها میافتاد و آوازه آن فراگیر میشد و هزاران تن در چینبه تشیع روی میآوردند و چه بسا آن گل (همچون چای چینی) به نواحی دیگر ربو یژه کشورها می

1. و به اصطلاح علم رجال: «جارج بر معدل، مقدم است».

2. خلاصة الأقوال في معرفة الرجال، ص 394.

3. رجال کشی (اختیار معرفت الرجال)، ص 507، چاپ مشهد 1348.

اسلامی صادر می‌شد! در حالی که ابداً از این امور خبری در میان نبوده و نیست و بی‌شتر مردم چین اساساً مسلمان نیستند و اکثر قریب باتفاق مسلمانان آن دیار، بر مذهب اهل سنت و جماعت اند که در اثر رفت و آمد بازرگانان سنّی بدینجا و تبلیغ آنان، به مذهب اهل سنت روی آورده‌اند. پس این افسانه را نباید باور کرد.

6- مجلسی در جلد بیست و ششم از «بحار الانوار» چنین می‌نویسد:

«و من کتاب القائم للفضل بن شاذان عن صالح بن حمزة، عن الحسن بن عبدالله، عن أبي عبدالله - عليه السلام - قال أمير المؤمنين - عليه السلام - علي منبر الكوفة: و الله إني لذي ان الناس ي وم الدين ... و أنا صاحب النشر الأول و النشر الآخر ... الخديث».

یعنی: «از کتاب قائم اثر فضل بن شاذان نقل شده از صالح بن حمزه، از حسن بن عبدالله، از ابو عبدالله صادق - عليه السلام - که گفت: امیر مؤمنان - عليه السلام - در بالای منبر کوفه فرمود: سوگند به خدا که من پاداش دهنده مردم در روز جزا هستم و من خداوند زندگی نخستین و زندگی باز پسین

هستم...»!

دربارة این حدیث باید گفت که:
اولاً برخ ی از راوی انش به غلو
مّهم اند و برخی دیگر مجهولند! مثلاً
علامه حلّی در «خلاصه الأقوال» دربارة
«حسن بن عبدالله» م ی نویسد: یرم ی
بالغلو¹ یعنی «به او نسبت غلو داده
م ی شود».

ثانیاً هر کس از دوران حکومت ام یر
مؤمنان - علیه السلام - در کوفه و
اوضاع اجتماعی آنجا آگاهی داشته باشد
مخوبی در م ی یابد که این خبر، ساختگی و
دروغست! زیرا در کوفه پای منبر علی -
علیه السلام - مردمان متعصب و خشک ی
(چون خوارج) نشسته بودند که هرگز
تحمّل نمی کردند امام بگوید: «من خداوند
زندگی نخستین و زندگی بازپس ین هستم!»
دروغ بودن این خبر از همینجا معلوم
م ی شود که راوی ناشی آن نم ی گوی د که
علی - علیه السلام - ای ن سخنان را در
خفاء و مثلاً به اصحاب سرّ خود گفت
بلکه ادعا دارد ام یرمؤمنان - علیه
السلام - بالای منبر کوفه آشکارا دم از
اوصاف خدایی برای خود م ی زد!

1. خلاصه الأقوال، ص 334.

پیدا است که این خبر، ساخته غلاه و دروغگویانی است که مولا ی متقی ان - علیه السلام - درباره ایشان فرمود: «هلك في رجلان، محب غال مبغض قال».¹
 «دو مرد در حق من به هلاکت رسی دند، يك ي دوست غلوکننده و د ي گري دشمن خصومتگر».

باز فرمود:

«يهلك في رجلان، محب مفرط و باهت مفتر».²

«دو مرد درباره من هلاک م ی شوند، دوستی که ز ی اده روی کند و بهتان زننده ای که (بر من) دروغ بندد».
 7- مجلس ی در جلد ب یست و ششم از «بحار الأنوار» حدیث غریبی را از کتابی ناشناخته بدی صورت نقل می کند:
 «ذكر والد ي - (رح) - أنه ر أي في كتاب عتيق جمعه بعض محدث ي أصحابنا في فضائل أمير المؤمنين - عليه السلام - - هذا الخبر و وجدته أيضا في كتاب عتيق مشتمل علي أخبار كثيق. قال روي عن محمد بن صدقة أنه قال : قال أبوذر

1. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 469، چاپ بیوت.

2. نهج البلاغه، کلمات قصار، شماره 469، چاپ بیوت.

الغفاري سلمان الفارسي - (رض) - ي ا
أبا عبدالله ما معرفه الامام أم ير
المؤمنين-عليه السلام- بالنوراني ه؟
قال يا جندب فامض بنا حتي نس أله عن
ذلك قال ف أتينااه فلم نجده . قال
فانتظرنااه حتي جاء قال - صلوات الله
عليه - ما جاء بكما؟ قال جئناك ي ا
أم يرالم وميننس ألك عن معرفتك
بالنورانية! قال - صلوات الله علي ه -
مرحبا بكم من ولين متعاهدين لدينه
لستم بمقصرين، لعمري إن ذلك الواجب
علي كل مؤمن و مؤمنة ثم قال - صلوات
الله عليه - يا سلمان و يا جندب قالا :
لبيك ي ا أم يرالم ومينين قال -عليه
السلام- إنه لا يستكمل أحد الإيم ان حتي
يعرفني كنه معرفتي بالنورانية ف إذا
عرفني بهذه المعرفة فقد امتحن الله قلبه
للإيمان و شرح صدره للاسلام و صار عارفا
مستبصرا و من قصر عن معرفة ذلك فهو
شاك و مرتاب! يا سلمان و يا جندب
قالا لبيك ي ا أم يرالم ومينين قال -عليه
السلام- معرفتي بالنورانية معرفة الله
عزوجل و معرف ة الله عزوجل معرفتي
بالنورانية ... يا سلمان و يا جندب.
قالا لبيك ي ا أم يرالم ومينين قال -عليه

السلام- أنا الذي حملت نوحا في السفينة
 بأمر ربي! و أنا الذي أخرجت يونس من
 بطن الحوت ب إذن ربي! و أنا الذي
 جاوزت موسى بن عمران البحر ب أمر
 ربي! و أنا الذي أخرجت ابراه يم من
 النار باذن ربي! و أنا الذي أجري ت
 أنهارها و فجرت عيونها و غرست أشجارها
 بإذن ربي . . . و أنا الخضر عالم موسى!
 و أنا معلم سليمان بن داوود! و أنا
 ذو القرنين! و أنا قدرة الله عزوجل¹
 . . . الحديث»

يعني: «پدرم - که رحمت خدا بر او
 باد - گفت در کتاب های قدیمی که
 بوسیله برخی از محدثینش یعه درباره
 فضائل ام یرمؤمنان -علیه السلام-
 گردآوری شده، این خبر را دیده است و
 من نی ز در کتاب ی کهن که اخبار
 بسیاری را در بر داشت آن را ی افتم.
 در آنجا نوشته بود از محمد بن صدقه
 روایت شده که گفت ابوذر غفاری از
 سلمان پارسی پرسید: ای ابا عبدالله،
 شناسایی امام ام یرمؤمنان -علیه
 السلام- به نورانی ت کدامست؟ سلمان
 پاسخ داد: ای جنذب (نام ابوذر بوده

1. بحار الأنوار، ج 26، ص 1 و 5 و 6.

است)، باید نزد علی برویم و در ای ن باره از او سؤال کنیم. هر دو رفتند و علی - علیه السلام - را نیافتند و گفتند که در انتظار وی میمانیم. تا آنکه علی - صلوات الله علی ه - آمد و پرسید چه امری شما را بدینجا آورده است؟ گفتند ای امیرمؤمنان آمده ایم تا درباره شناسایی تو در مقام نورانی ت سؤال کنیم! علی - صلوات الله علی ه - فرمود آفرین بر شما دو دوست همپیمان در دیانت که در کار دینی کوتاهی نمیکنید. بجان مردم سوگند که تحقیق از این امر بر هر مرد و زن مؤمنی واجب است سپس گفت: ای سلمان و ای جندب، گفتند بله ای امیرمؤمنان. فرمود: ایمان هیچ کس به کمال نمی رسد تا به کنه معرفت من در مقام نورانی ت نائل شود و چون آن را شناخت خداوند دل او را در ایمان آزموده و سینه اش را برای اسلام گشوده و او عارفی شده که بصیرتی یافته است و هر کس در این راه کوتاهی ورزد، وی اهل شک و تردید است. ای سلمان و ای جندب، معرفت من به نورانی ت، معرفت خداوند عزوجل به نورانی ت است و معرفت خداوند عزوجل، معرفت من به نورانی ت است! ... ای

سلمان و ای جندب، گفتند بله ای امیر
 مؤمنان گفت منم کس ی که به اذن
 خداوندم نوح را در کشتی حمل کردم! منم
 کسی که به اذن خداوندم یونس را از
 شکم نهنگ بیرون آوردم! منم کسی که به
 اذن خداوندم موس ی بن عمران را از
 دریا گذراندم! منم کسی که به اذن
 خداوندم ابراهیم را از آتش بدر
 آوردم! منم کسی که به اذن خداوندم
 رودخانه ها را روان ساختم و
 چشمه سارهای زمین را شکافتم و درختان
 آن را نشاندم! من خضر دانشمندم که
 با موس ی همراه بود. من آموزگار
 سلیمان بن داوودم و من قدرت خداوند
 عزوجل هستم»...! درباره ای ن حدیث
 غریب باید گفت:

اولاً بلحاظ سند، مجلسی و پدرش ای ن
 روایت را در کتابی قدیمی یافته اند که
 هیچ معلوم نیست مؤلف آن چه کسی بوده
 و از چه راهی این روایت بدو رسیده
 است؟! بعلاوه در سند روایت مذکور،
 انقطاع وجود دارد زیرا محمد بن صدقه
 - راوی آن - با ابوذر و سلمان معاصر
 نبوده و معلوم نیست چگونه این روایت
 را از آن دو نقل می کند؟! از ای ن
 گذشته، ما در کتب رجال دو شخص به

نام محمد بن صدقه داریم. یکی محمد بن صدقه عبدي است که با امام صادق - علیه السلام - و امام کاظم - علیه السلام - معاصر بوده و ابو عمر و کشي او را «بتري مذهب» مي‌داند و خود مجلسي هم وي را تضعيف مي‌کند¹. دوم محمد بن صدقه عنبري بصري است که با امام رضا - علیه السلام - معاصر بوده و شيخ طوسي و علامه حلي هر دو، او را از غلاه معرفي نموده‌اند.²

پس اين دو تن، علاوه بر آنکه فاصله زماني با ابوذر و سلمان داشته‌اند، مورد وثوق همه علماء امامي ه ني ز نيستند و از اين رو سند روايت مذکور، مخدوش و بي‌اعتبار است. شگفت آنکه خود مجلسي هم بدان اعتماد ندارد ! و هنگامی که تصميم مي‌گيرد اين روايت را توجیه نماید مي‌نويسد: لو صح صدور الخبر عنه - عليه السلام - لاحتمال ان يكون المراد...³

يعني: «اگر صدور اين خبر از علي - عليه السلام - درست باشد احتمال دارد که مراد آن حضرت اين بوده است که

1. تنقيح المقال، ج 3، ص 133.
2. تنقيح المقال، ج 3، ص 133.
3. بحار الأنوار، ج 26، ص 7-8.

...»!

ثانیاً متن روایت مذکور، با قرآن
مهد سازگار نیست زیرا قرآن کریم در
آیات متعددی تصریح فرموده که پی امبر
اسلام -صلی الله علیه وسلم- در عصر
پیامبران پیشین نبوده و بر احوال آنان
حضور و آگاه ی نداشته است! چگونه
می شود که علی -علیه السلام- ای ن سمت
را احراز کرده و از پیامبر اسلام -صلی
الله علیه وسلم- سبقت گرفته است؟!
قرآن می فرماید:

(وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا). (قصص / 46)

«تو (ای پیامبر) در جانب طور نبودی
چون ندا در دادیم».

(وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْعَرَبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ

الشَّاهِدِينَ). (قصص / 44)

«تو (ای پیامبر) در جانب عرب ی
(ملاقات موسی) نبودی چون وحی بر موسی
را به انجام رساندیم و تو از شاهدان
(آن صحنه) نبودی».

(وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ

أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ). (آل عمران / 44)
«و تو (ای پیامبر) نزد ایشان نبودی
آنگاه که قلم های خود را (به قصد

قرعه) افکندند تا کدام یکی مریم را سرپرستی کند».

بعلاوه معنای «انا قدره الله عزوجل» چیست؟ مگر قدرت، از صفات ذاتی حق تعالی بشمار نم‌آید؟ و مگر کسی می‌تواند در مقام ذات، با خدای سبحان متحد یا شریک شود؟! آیا ظاهر این کلمات، کفر آمیز به نظر نمی‌آید؟ و آیا غلام و علی‌الله‌ها مخترع این سخنان نیستند؟!

8- مجلسی در جلد بیست و ششم از «بحار الأنوار» روایتی از ابوجعفر باقر - علیه السلام - بدینصورت نقل کرده است: «عن احمد بن الحسين عن اهل هواز عن عمر بن تميم عن عمار بن مروان عن أبي جعفر - عليه السلام - قال: إنا لنعرف الرجل إذ رأيناه بحق يقه الإيم ان و محقيقه النفاق»¹

یعنی: «از احمد بن حسین از اهوازی از عمر بن تمیم از عمار بن مروان از ابو جعفر باقر - علیه السلام - روایت شده که گفت: ما هر گاه مردی را ببینیم می‌شناسیم که آیا حقاً ایمان دارد یا برآستی منافق است!»

1. بحار الأنوار، ج 26، ص 127.

این روایت نیز علاوه بر آنکه در سندش کسی مانند «عمر بن تمیم» دیده می شود که ناشناخته و مجهول است با قرآن کریم نیز سازگاری ندارد زیرا در قرآن معهود بتصریح آمده است که پی امیر عالی قدر اسلام -صلی الله علیه وسلم- منافقان را نمی شناخته، چگونه امام -علیه السلام- بمحض دیدن مردی، می شناخته که او منافق است یا مؤمن؟! در قرآن ضمن سوره شریفه توبه می خوانیم:

(وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَيَّ

النِّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ). (توبه / 101)

«در پیامون شما از بادی ه نشینان، کسانی منافقند و برخی از اهل مدینه نیز بر نفاق خو گرفته اند، تو (پی امیر) آنها را نمی شناسی و ما آنان را می شناسیم». باز در قرآن معهود ضمن سوره کریمه بقره می خوانیم:

(وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي

قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ). (بقره / 204)

«از میان مردم کسی است که گفتارش دربارۀ (بی اعتباری) زندگانی دنیا تو

را به شگفت م یافکند و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه میگوید، ولی او (در باطن) سختترین دشمنان است». پیداست سخنی که با قرآن مخالفت داشته باشد از امام باقر -علیه السلام- صادر نشده و افتراء بر ایشان است.

9- یکی از راه های شناخت احادیث ساختگی آنست که در خلال حدیث، وعده ثواب های عچی ب و غریب و بس یار مبالغه آمیز درباره کاری سهل و آسان آمده باشد مانند آنچه مجلسی در کتاب «حلیه المتقین» می نویسد که:

«از حضرت رسول -صلی الله علیه وسلم- منقول است که هر که بپای خود برود بخانه خویشان به دیدن ایشان یاری آنکه مالی به ایشان برساند، حقتعالی ثواب صد شهید او را کرامت فرماید و به عدد هر گاه بر دارد چهل هزار حسنه در نامه اعمالش نوشته شود و چهل هزار گناه محو شود و چهل هزار درجه برای او در بهشت بلند شود و چنان باشد که صد سال عبادت خدا به اخلاص کرده باشد»!¹

1. حلیه المتقین ص 193، چاپ تهران، چاپ مطبوعاتی حسینی 1362.

با این حساب، شهیدان راه خدا
 بسیاری زیان کرده‌اند! زیرا اگر بجای
 رفتن به می‌دان جهاد و شهادت، مثلاً
 بسوی خانه خاله و عمه خویش رهسپار
 می‌شدند هر بار، دویست برابر بیشتر از
 ثواب شهادت، بهره می‌بردند!
 آیا چنین روایات غلوآمیزی، ساختگی و
 مجعول نیست؟!

10- باز مجلسی ضمن همان کتاب درباره
 ثواب سنگ‌هایی که در بیابان‌های نجف
 افتاده و می‌توان از آنها انگشتری ساخت
 و بردست کرد، می‌نویسد:
 حضرت صادق - علیه السلام - فرمود :
 «آن دري که در نجف اشرف، خدا ظاهر
 می‌سازد بدرستی که هر که آن را دست
 کند به هر نظر کردنی به آن، خداوند
 عالمیان زیارتی یا حجی یا عمره‌ای در
 نامه اعمال او بنویسد که ثوابش ثواب
 پیغمبران و صالحان باشد و اگر خدا رحم
 نمی‌کرد بر شیعیان ما، هر آینه هر نگین
 از آن، به قیمت بسیاری می‌رسید و لیکن
 خدا ارزان کرده است برای ایشان که
 توانگر و فقیرایشان توانند در دست
 کرد».¹

1. حلیة المتقین صص 19-20.

آیا ثواب پیغمبران خدا آن اندازه
 ارزان است که با نگاه کردن به قطعه
 سنگی برابری می‌کند؟!
 تو خود حدیث مفصل بخوان از این
 جمل!



حُرّ عاملي و آثار وي

از جمله محدّثین اخیر که آوازه ای بسیار در علم حدیث دارد، شیخ محمد بن حسن حرّ عاملي (متوفّي در سال 1104 هجری قمری) را باید نام برد که کتاب مشهور وی «وسائل الشیعه» مرجع فقهای پس از او، در رأی و فتوی قرار گرفته است. شیخ حرّ در یکی از دهکده های جبل عامل (در جنوب لبنان) زاده شد و در آن دیار به تحصیل علوم دینی و فرا گرفتن حدیث پرداخت. سپس مسافرت هایی به حجاز و عراق و ایران کرد و سرانجام در شهر مشهد اقامت گزید و در همانجا وفات کرد. شیخ حرّ با ملا محمد باقر مجلسی معاصر بود و از او اجازه روایت گرفت چنانکه مجلسی نیز از وی اجازه نقل حدیث دریافت کرد. شرح احوال و ذکر آثارش در کتب

تذکره آمده است و خود او نیز کتابی بنام «امل الامل» در احوال علمای جبل عامل، تألیف کرده و درباره سوانح زندگی و آثار خودش نیز سخن گفته است. شیخ یوسف بجرانی در کتاب «لؤلؤه البحرین» از وی تجلیل نموده مینویسد او دانشمندی فاضل و محدثی اخباری مسلک بود: «كان عالماً فاضلاً محدّثاً اخبارياً¹». حرّ عاملی در ایران شهرت فراوانی یافت و از سوی پادشاه وقت، مقام «شیخ الاسلام» و «قاضی القضاة» در خطّه خراسان بدون تفویض شد. کتابهایی که ما از این شیخ در اختیار داریم همه به روش علمای اخباری تألیف شده است و از جمله آنها: کتاب «الجواهر السنیه» در احادیث قدسی و «الفوائد الطوسیة» در مباحث گوناگون و «الإيقاظ من الهجعة» در موضوع رجعت و «الإثنا عشریه» در ردّ صوفیه و «الفصول المهمه فی اصول الائمه» را میتوان نام برد. ولی بیتردید مهمترین کتاب شیخ حرّ عاملی «تفصیل وسائل الشیعه» می‌شود. شیخ حرّ در این کتاب کوشیده

1. لؤلؤة البحرین، ص 76.

تا احادیث کتب اربعه امامیه یعنی (کافی و من لا یضره الفقیه و تهذیب و استبصار) را با روایات کتب دیگری در امر حدیث گرد آورد ولی از میان احادیث این کتابها، آنچه را که با «فروع مذهب امامیه» پیوند دارد جمع آوری کرده است و از این حیث با «بحار مجلسی» که محدود به فروع مذهب نیست و در مباحث گوناگون تألیف شده تفاوت دارد و لذا چنانکه گفتیم کتاب وسائل، از مراجع مهم فقهای امامیه در رای و فتوی به شمار می آید و محدث مشهور، میزا حسین نوری هم مستدرکی بر آن نگاشته که بچاپ رسیده و در دسترس قرار دارد. شیخ حر در کتاب اخیش به روش اخباریهای شیعه، معمولاً همه احادیث را می پذیرد و به بررسی اسناد و رجال حدیث نمی پردازد و بیشتر می کوشد تا مفاد احادیث را جمع یا توجیه کند و در این کار از شیخ ابو جعفر طوسی بسیاری تأثیر پذیرفته است بطوریکه غالباً به توجیهات شیخ طوسی استناد می نماید.

شیوه کار و روش نگارش او حتی مورد قبول برخی از اخباریهای معتدل امامیه، مانند شیخ یوسف بحرانی قرار

نگرفته است و از این رو بجران ی در کتاب «لؤلؤة البحرین» در مورد تصانیف شیخ حر مینویسد:

«لایقې إنه و ان کثرت تصان یفه - قدس سره - كما ذکر إلا أنها خالیة عن التحقیق و التحبیب و تحتاج إلى تهذیب و تحریر كما لا یقې علی من راجعها»¹.

یعنی: «پوشیده نماید که مصنف (شیخ حر قدس سره) هر چند بس یار است - همانگونه که ذکر شد - ولی خالی از تحقیق و زینویسی می باشد و به پاکسازی و بازنویسی نیاز دارد چنانکه هر کس بدانها رجوع کند بر او پنهان نمی ماند».

ما پس از مجلس ی، در م یان محدثین دوران های اخیر شیخ حر عاملی را برگزیده ایم و به نقد احادیث او پرداخته ایم زیرا ملاحظه کردیم که بویژه کتاب بزرگ و ی یعی «وسائل الشیعه» اثر بس یاری در معاصرین ما بجای نهاده است بطوری که اغلب فتاوی ای شان با عنوان های این کتاب، هماهنگی دارد. در اینجا مانند فصل های پیشین ده نمونه از احادیث کتاب وسائل را م ی آوریم و

1. لؤلؤة البحرین، ص 80.

نشان میدهیم که آن احادیث، غیقابل
اعتماد و ساختگی اند.



نقد احاديث وسائل الشيعه

1 - شيخ حر عاملي در «كتاب الطهاره»
 از وسائل الشيعه روايت عجيبي آورده
 است بدين صورت كه مي نويسد:
 «محمد بن الحسن الطوسي باسناده عن
 محمد بن احمد بن يحيى، عن يعقوب بن
 يزيد عن ابن ابي عمير عن داود بن
 فرقد عن ابي عبدالله - عليه السلام - قال
 كان بنو اسرائيل اذا اصاب اّدهم
 قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاريض و قد
 وسع الله عليكم بأوسع ما بين السماء و
 الأرض و جعل لكم الماء طهورا، فانظروا
 كيف تكونون».¹

يعني: «محمد بن حسن طوسي - كه خدا
 از او خشنود باد - به اسناد خود از
 محمد بن احمد بن يحيى، از يعقوب بن

1. وسائل الشيعه، ج 1، ص 77 (چاپ سنگي). و
 ج 1، ص 100 چاپ 20 جلدي مطبوعه اسلاميه.

يزيد، از ابن ابی عمیو از داود بن فرقد از ابو عبدالله صادق - - علیه السلام - - روایت نموده که گفت: چون بر پیکر فردی از بنی اسرائیل قطره‌ای بول می‌رسید، آنان گوشت‌های پیکرشان را با قیچی‌ها می‌چیدند! ولی خداوند کار طهارت شما (مسلمانان) را بیشتر از فاصله میان آسمان و زمین وسعت داده و آب را وسیله پاک‌ی شما قرار داده است. پس بنگرید که شما چگونه (شکرگزار) می‌باشید!»!

آیا چنین کاری در میان بنی اسرائیل مرسوم بوده است که بمحض چک‌ی دن قطره بولی بر بدنشان - بجای شستن آن - پیکر خود را قیچی می‌کردند؟! (بی‌چاره کسانی که به بی‌ماری سلسله البول دچار بودند)! پس چگونه از این حکم دردناک، هیچ خبر و اثری در تورات دیده نمی‌شود؟! و آیا خداوند عادل و حکیم و مهربان برای پاک کردن یک آلودگی طبیعی، چنین حکمی را صادر می‌کند؟! و آیا برای نشان دادن سهولت احکام اسلام، لازمست به چنین دروغ‌هایی متوسل شد؟!!

ساختگی بودن این حدیث و امثال آن، بقدری روشن است که به تحقیق در اسناد آنها نیازی نداریم.

2- شیخ حرّ عاملی در همان «کتاب الطهاره» از وسائل الشریعه روایتی آورده که بر «نجس بودن آهن» دلالت دارد! صورت روایت مزبور چنین است:

«و بإسناد عن عمار عن أبي عبد الله -عليه السلام- في الرجل إذا قص أظفاره بالحدید أو جز شعره أو حلق قفاه فإن عليه أن یمسحه بالماء قبل أن یصلي؟ قال -عليه السلام- - : یعید الصلوة لأن الحدید نجس و قال لأن الحدید لباس أهل النار و الذهب لباس أهل الجنة».¹

یعنی: «محمد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از عمار از ابی عبدالله صادق - علیه السلام - روایت کرده که عمار درباره مردی از امام سؤال که چون ناخن های خویش را با آهن (قیچی آهنی) بچیند یا مویش را قطع کند یا پشت سرش را بتراشد، آیا وظیفه دارد پیش از آنکه نماز گزارد، آنجا را

1. وسائل الشریعة، ج 1، ص 194 (چاپ سنگی).
و ج 1، ص 204 چاپ 20 جلدی مطبوعه اسلامیة.

با آب بشويد؟ و پرسيد که اگر آن مرد نماز گزارد ولي جايگاه مذکور را با آب نشسته باشد، چه بايد بکند؟ امام صادق -عليه السلام- پاسخ داد: وي نماز را اعاده کند (دوباره بخواند) زیرا که آهن نجس است و گفت: زیرا که آهن، لباس دوزخ يان و طلا، جامه بهشت يان است! اين حکم (نجاست آهن) و لزوم اعاده نماز، بر خلاف اجماع علمای اسلام است. در قرآن کریم نيز آمده که مسلمانان در سفرها ي جنگي، با سلاح (آهنی) نماز گزارند و فرموده تا سلاحشان را بکنار خود نهند چنانکه ميخوانيم:

(وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ). (نساء / 102)

«و چون در ميان ياران بودي و براي ايشان نماز بپا داشتی، پس گروهی از آنان بهمراه تو به نماز برخيزند و اسلحه خود را بر گيوند...».

بنابراين کسی که مثلاً ناخن خود را با قيچي گرفت و سپس نماز خواند، لازم نيست نمازي را که خوانده است اعاده

کند زیرا که آهن، نجس و باطل کننده نماز نیست.

3- و 4- شیخ حرّ عاملی در «کتاب الصلوة» از وسائل الشیعه می نویسد: «محمد بن الحسن بن اسناده عن أحمد بن محمد عن ابن أبي نصر عن ثعلبه بن میمون عن میسر عن أبي جعفر - علیه السلام - قال: شیئان یفسد الناس بهما صلواتهم، قول الرجل: تبارک اسمک و تعالی جدک و لا إله غیک، و إنما قالتها الجن جهالته فحک ی الله عنهم. و قول الرجل: السلام علینا و علی عباد الله الصالحین.¹

یعنی: محمد بن حسن (شیخ طوسی) به اسناد خود از احمد بن محمد، از ابن ابی نصر، از ثعلبه بن میمون، از میسر از ابو جعفر باقر - علیه السلام - روایت کرده است که گفت: مردم با گفتن دو چیز، نماز خود را باطل می کنند! (یکی) سخن مردی که (در دعای افتتاح نمازش) گوید: تبارک اسمک و تعالی جدک و لا اله غیک (یعنی: خداوندانام تو مبارک است و جلال و

1. وسائل الشیعه، ج 1، ص 415 (چاپ سنگی) و ج 6، ص 1000 چاپ 20 جلدي مطبوعه اسلامية.

عظمت تو بلند است و معبود ي جز تو
 نيست) و اين سخني است که جنها از روي
 ناداني گفتند و خداوند (در قرآن) از
 ايشان حکايت نمود! و (دوم) سخن مردي
 که (در تشهد اول نماز خود) بگويد:
 «السلام علينا و علي عباد الله
 الصالحين».

در «وسائل الشيعه» روايت مزبور
 بصورت ديگري هم آمده است و مي نويسد:
 «محمد بن علي بن الحسن بن علي بن
 الصادق - عليه السلام - افسد ابن
 مسعود علي الناس صلواتهم بشيئين
 بقوله: تبارك اسم ربك و تعالي جدك.
 فهذا شيء قالتها الجن جهالة، فحكى الله
 عنها. و بقوله: السلام علينا و علي
 عباد الله الصالحين في التشهد الأول»¹
 يعني: «محمد بن علي بن الحسين (شيخ
 صدوق) گفت که امام صادق - عليه
 السلام - گفته است: عبدالله بن مسعود
 (صحابي معروف) نماز مردم را با دو
 چيز باطل کرد: (يکي) با گفتن تبارك
 اسم ربك و تعالي جدك که جنيان از روي
 ناداني آن را گفتند و خداوند (در
 قرآن) از آنها حکايت نمود و (دوم) با

1. وسائل الشيعه، ج 1، ص 415 (چاپ سنگي) و
 ج 6، ص 1001 چاپ 20 جلدي مطبوعه اسلاميه.

گفتن السلام على يينا و على عباد الله
الصالحين در تشهد اول».

این هر دو روایت، بدون تردید غلط
است زیرا عبارت «تعالی جد ربنا» در
قرآن کریم عبارت نیست که خداوند
سبحان از جنیان نادان حکایت نموده
باشد لکن خدای متعال آن را به رسم
تصدیق، از مؤمنان و موحدان ایشان
گزارش فرموده است که گفتند:

(وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا). (جن / 2)

«مانا جلال و عظمت خداوند ما
بس بلند است، او نه همسر
اختیار کرده و نه فرزند
گرفته است».

اما راویان نادان چنان پنداشته اند
که واژه «جد» در این آیه شریفه
بمعنای «پدر بزرگ»! بکار رفته است و
جنیان از روی نادانی آن را به
خداوند نسبت داده اند! از این رو
اضافه کلمه مذکور را به «ربنا» جایز
ندانسته اند و از قول امام - علیه

السلام - گفتن آن را موجب بطلان نماز
شمرده اند! در حالی که مفسران بزرگ
شیعه و سنی معنای صحیح واژه مزبور
را آورده اند و به عنوان نمونه شایخ

طبرسي در تفسیر «جوامع الجامع» مینویسد:

«تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا أَي: تعالی جلال ربنا و عظمته
عن اتخاذ الصاحبة و الولد. من قولك: جد فلان في عيني إذا عظم».¹

میگوید: «تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا» یعنی جلال و عظمت
خداوند ما برتر از آنست که همسر و
فرزندی گیو. از قبیل این سخن که
گویی: جد فلان فی عینی یعنی فلانکس در
چشم من بزرگ آمد».

از مؤیدات این مطلب آنست که در
دعای توحیدی و معروف «جوشن کبیر» که
از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم -
مروی است میخوانیم:

«يَا مَنْ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا، يَا مَنْ تَعَالَى
جَدُّهُ، يَا مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ».²

یعنی: «ای کسی که نام تو مبارک
است، ای کسی که جلال و عظمت تو بس
بلند است، ای کسی که جز تو معبودی
نیست...».

بنابراین، آن دو روایت ساختگی از
جهل راویانش نسبت به زبان عرب ناشی

1. تفسیر جوامع الجامع، اثر طبرسی، ج 4، ص 371، چاپ دانشگاه تهران (1378 ه. ش).

2. مفاتیح الجنان، دعای جوشن کبیر بند 76.

شده است و با کتاب خداوند و دعا ی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - مخالفت دارد.

5 شیخ حر عاملی در «کتاب التجاره» از وسائل الشیعه آورده است: «محمد بن إدريس في آخر السرائر ن قلا من كتاب جعفر بن محمد بن سنان الدهقان، عن عب يدالله، عن درست (بن أبي منصور)، عن عبدالحم يد بن أبي العلاء، عن موسي بن جعفر -عليه السلام- عن آباءه قال رسول الله - صلی الله علیه وسلم - - من انهمك في طلب النحو سلب عنه الخشوع».¹

یعنی: «محمد بن ادريس در آخر کت اب «سرائر» از کتاب جعفر بن محمد بن سنان معروف به دهقان نقل کرده از عبیدالله، از درست (بن ابی منصور) از عبدالحمید بن ابی العلاء، از موسی بن جعفر - علیه السلام - - از پدرانش که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - - گفت: کسی که در جستجوی (دانش) نحو، بسیاریار کوشد فروتنی از او سلب می‌شود!»!

1. وسائل الشیعه، ج 2، کتاب التجاره، ص 607 (چاپ سنگی). و ج 12، ص 246 چاپ اسلامیه.

این حدیث، ساختگی است زیرا علاوه بر اینکه درست بن ابی منصور، واقفی مذهب بوده و روا یتش پذیرفته نیست (چنانکه علامه حلّی و مامقان بدان تصریح نموده اند)¹ علم نحو اساساً در زمان رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - ناشناخته بود و به اتفاق دانشمندان شیعه و سنی، پس از دوره رسول اکرم - صلی الله علیه وسلم - پدید آمد و از این رو با صدور این حدیث، مخاطبان پیامبر - صلی الله علیه وسلم - بهیچ وجه نمیفهمیدند که آن بزرگوار چه میگوید و از تلاش در فرا گرفتن چه چیزی میکنند؟! با آنکه از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - رسیده است که فرمود: «انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم»². یعنی: «ما گروه پیامبران فرمان یافته ایم که با مردم به اندازه عقلشان سخن گوئیم». این هم ناگفته نماند که هر چند «محمد بن ادریس حلّی» در آخر کتاب «سرائر» بخشی از اخبار آحاد را آورده است ولی به همه آنها اعتماد نشان نمیدهد

1. خلاصة الأقوال، ص 346 و تنقیح المقال، ج 1، ص 417.

2. الأصول من الکافی، ج 1، ص 23.

و برخی را صریحاً رد می‌کند¹. بویژه که در آغاز کتابش می‌گوید اخبار آحاد، به هیچ وجه حجیت ندارد تا آنجا که می‌نویسد:

«لا اعرج علی اخبار الاحاد فهل هدم الاسلام الاهی»؟!²

یعنی: «من بر اخبار آحاد اعتماد نمی‌کنم، آیا اسلام را چیزی جز همین خبرهای واحد، ویران نموده است»؟! پس چنین خبر واحدی که سندش بلحاظ علم رجال، اشکال دارد و متنش با تاریخ علم نحو نمی‌سازد، حتماً با مذاق خود محمد بن ادریس نیز سازگار نیست.

6- شیخ حر عاملی در «کتاب الطهاره» از وسائل الشیعه می‌نویسد:

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن أحمد بن عیسی، عن محمد بن اسماعیل بن بزیع، عن أبي إسماعیل السراج عن هارون بن خارجه، قال سمعت أبا عبد الله - عليه السلام - يقول من دفن في الحرم أمن من الفزع الأكبر! فقلت له:

1. به کتاب «السرائر» اثر ابن ادریس حلی، ص 477 چاپ قم (المطبعة العلمیة) نگاه کنی.

2. السرائر، ص 5.

من بر الناس و فاجرهم؟ ! قال من بر
الناس و فاجرهم»¹!

یعنی: «محمد بن یعقوب (شیخ کلینی) از
محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن عیسی،
از محمد بن اسماعیل بن بزیر، از اب ی
اسماعیل سراج، از هارون بن خارجه
روایت کرده است که گفت: از ابو
عبدالله صادق - علیه السلام - شنیدم
که می‌گفت: هر کس در حرم (خدا) دفن
شود، از بزرگترین ترس (فزع قیامت) در
امان است! (هارون بن خارجه گفت) از
امام صادق - علیه السلام - پرسیدم: چه
از مردم نیکوکار باشد و چه از بد
کارانشان؟ پاسخ داد: چه از مردم
نیکوکار باشد و چه از بدکارانشان!». این
روایت با ده‌ها آیه قرآن مخالفت
دارد که در آن تصریح شده است هر
شخصی در گرو اعمال خویش است و تنها
سعی و عمل وی برای کارساز خواهد
بود مانند:

(كُلُّ امْرِئٍ بِمَا كَسَبَ رَهِينٌ). (طور / 21)

(وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَى). (نجم / 39)

1. وسائل الشیعه، ج 1، کتاب الطهارة، ص 203 (چاپ سنگی). و ج 2، ص 834، ص 9، ص 381 چاپ اسلامیه.

پس خاک و زمین بدکاران را از فزع قیامت ایمن نم‌ی‌سازد بلکه اعمال نیک است که موجب نجات و امنیت ایشان خواهد شد چنانکه در قرآن کریم می‌خوانیم:

(مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِّنْهَا وَهُمْ مِّنْ فَرَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ *
وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا
كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ). (نمل / 89-90)

«هر کس نیک‌کاری آورد (پاداشی) بهتر، از آن اوست و ایشان در آن روز از ترس (فزع قیامت) در امان خواهند بود. و هر کس بدی آورد، ایشان با چهره خویشتن در آتش سرنگون خواهند شد، آیا جز در برابر آنچه می‌کردید جزا می‌یابید؟».

چه بس‌ی‌ار بدکاران اموی و نواصب (دشمنان ائمه - علیه السلام -) که در حرم خدا (با توجه به اینکه حرم، مساحت وسیعی دارد) دفن شده‌اند، آیا دفن آن فاجران و ستمگران از ویاران ایشان، موجب ایمنی آنها از حوادث ترسناک قیامت خواهد شد؟! این روایت، امنیت و آسودگی آخرت را امری اعتباری و ب‌یریشه نشان

م‌دهد در حالی که عذاب و ثواب و ترس و امنیت اخروی، از نفسانیات آدمی و اعمال انسان سرچشمه می‌گیند و نه از مکانی که در آن دفن شده است و بر این معنا، دلائل گوناگونی از قرآن و حدیث دلالت می‌نماید که در اینجا از آوردن آنها خودداری می‌ورزیم زیرا که مسئله بر خردمندان و اهل درایت، روشن است.

7- و 8- شیخ حر عاملی در «وسائل الشیعه» روایات متناقضی را نقل می‌نماید که قابل جمع نیستند و ناگزیر یکی از آن دو باطل است. جالب آنکه راه علاج شیخ که غالباً حمل یکی از دو روایت به «تقیه» است نیز گاهی کارآمد نیست. با وجود این شیخ حر که مسلک اخباری دارد به هیچ وجه حاضر نمی‌شود به بطلان یکی از دو حدیث اعتراف کند! در احادیث ذیل، نمونه‌ای از آن روایات را آورده‌ایم:

«محمد بن الحسن (الطوسی) بإسناده عن سعد بن عبدالله، عن الحسن بن علي بن إبراهيم بن محمد بن محمد بن عبدالرحمن الهمداني كتب الي أبي الحسن الثالث - عليه السلام - يسأله عن الوضوء للصلوة في

غسل الجمعة، فكتب: لا وضوء للصلاة في غسل يوم الجمعة ولا غيو¹. يعني: «محمد بن حسن (شيخ طوسي) به اسناد خود از سعد بن عبدالله، از حسن بن علي بن ابراهيم بن محمد، از نبي ابي خود ابراهيم بن محمد روايت کرده است که محمد بن عبدالرحمن همدان ي نامه اي به ابي الحسن سوم (يعني امام كاظم - عليه السلام - نگاشت و از وي درباره وضوء گرفتن براي نماز پرسيد در حالي که غسل جمعه انجام شده است. امام - عليه السلام - در پاسخ نوشت: با انجام غسل روز جمعه و غير آن، وضوء براي نماز لازم نيست».

با وجود اين روايت، شيخ حر عاملي در ذيل آن مي نويسد:
«قال الكليني وروي أنه ليس شيء من الغسل فيه وضوء إلا غسل يوم الجمعة فإن قبله وضوء»!²

1. وسائل الشيعة، ج 1، كتاب الطهارة، ص 146. و ج 1، ص 513، چاپ 20 جلدي مطبوعه اسلاميه.

2. وسائل الشيعة، ج 1، كتاب الطهارة، ص 146، و ج 1، ص 514، چاپ 20 جلدي مطبوعه اسلاميه.

يعني: «كليني گويد: روايت شده كه هيج غسلي نيست كه بهمراه آن وضوء لازم باشد مگر غسل روز جمعه كه پيش از آن وضوء بايد گرفت».

پيدا است كه روايت شيخ كليني با حديث شيخ طوسي سازگار نيست و هيج يك را حمل بر تقويه نيز نتوان كرد زيرا كه هيج کدام با فتاواي ائمه اهل سنت موافق نمي باشد چرا كه تمام فقها ياربعه گفته اند جايي كه لازم است وضوء گرفته شود، غسل كفايت نمي كند، چه غسل جمعه باشد يا غير آن!¹

9- و 10- شيخ حر عاملي در «وسائل الشيعه» آورده است:

«محمد بن يعقوب، عن علي بن ابراهيم، عن ابي ه، عن ابن ابي عمير عن حفص بن البختري، عن جويل بن دراج، عن ابي عبدالله - عليه السلام - في

1. در كتاب «الفقه علي المذاهب الخمسة» تأليف مغنويه آورده است: «والمذاهب الأربعة لم تفرق بين غسل الجنابة وغ يوم من الأغسال، من حيث عدم الاكتفاء به فيما يشترط به الوضوء» و (الفقه علي المذاهب الخمسة، ص 56، چاپ بيوت).

زيارة القبور قال إنهم يأنسون بكم
 فإذا غبتم عنهم استوحشوا»¹.
 يعني: «محمد بن يعقوب (شيخ كليني،
 از علي بن ابراهيم، از پدرش، از ابن
 ابي عمير از حفص بن مجتري، از جليل بن
 دراج از ابو عبدالله صادق - عليه
 السلام - روایت کرده که درباره
 زیارت قبور گفت: ایشان (مردگان
 قبور) با شما انس می‌گیرند و چون از
 آنان غایب شدید به وحشت می‌افتند!»
 شيخ حرّ عاملي در همان کتاب الطهاره
 از «وسائل الشيعه» روایت دیگری
 آورده بدین صورت:
 «محمد بن علي بن الحسين بن إسناده عن
 صفوان بن يحيى، قال قلت لأبي الحسن
 موسى بن جعفر - عليه السلام - بلغني أن
 المؤمن إذا أتاه الزائر أنس به فإذا
 انصرف عنه استوحش! قال: لا
 يستوحش»²!

1. وسائل الشيعه، ج 1، كتاب الطهارة، ص
 210 و ج 2، ص 878، چاپ 20 جلدي مطبوعه
 اسلاميه.

2. وسائل الشيعه، ج 1، كتاب الطهارة، ص
 210، و ج 2، ص 878، چاپ 20 جلدي مطبوعه
 اسلاميه.

يعني: «محمد بن علي بن الحسين (شيخ صدوق)، به إسناد خود از صفوان بن يحيى روايت کرده که گفت من به أبي الحسن موسي بن جعفر - عليه السلام - گفتم: به من رسیده است که شخص مؤمن، چون زيارتکننده اي به سوي (قبرش) آيد، با او انس ميگيرد و هيمن که زائرش بر گردد به وحشت ميافتد! گفت: به وحشت نميافتد!»!

ميبينيم که راوي اين حديث، ظاهراً مضمون روايت امام صادق - عليه السلام - را براي فرزندش (امام كاظم - عليه السلام -) نقل کرده و با تذييل بایشان روبرو شده است! آیا ممکن است اين دو روايت متناقض، هر دو صحيح باشند؟ يا امامان با اقوال يكديگر مخالفت نموده باشند؟!

شيخ حر عاملي که نميخواهد حتي از روايات متناقض صرفنظر کند، در حل اين مشکل چاره اي انديشيده و در ذيل روايت كلي نمينويسد: اقول هذا مخصوص ببعض الزائرين دون بعض! يعني: «گويم که اين امر (وحشت مردگان) ويژه برخي از زيارتکنندگان ايشان است نه همه آنها!» در صورتي که چنين تقسيم در روايت نيامده و اگر توجیه مزبور

درست بود لازم می‌آمد که امام کاظم -
 علیه السلام- آن را برای سائل بیان
 می‌نمود با اینکه ایشان روایت او را
 مطلقاً نفي فرمود. شگفتا از عالم
 اخباری که به میل خود در روایت تصرف
 می‌کند و چیزی را که در حدیث نیامده
 بدان می‌افزاید! شک نیست که لا اقل،
 یکی از دو روایت باطل است و می‌توان
 ادعا نمود که هر دو حدیث، ساختگی است
 (یعنی اساساً مردگان با زیارت‌کنندگان
 انس نمی‌گیند)!



نقد احادیث تفسیری

تفسیری قرآن کریم به لحاظ مرتبه، در میان علوم اسلامي در درجه نخست قرار دارد. براي ورود در فن تفسیر و روش‌های گوناگونی میان مسلمین متداول شده است. بهترین روش، «تفسیر قرآن به وسیله خود قرآن» است. یعنی هر مفسری بکوشد تا اجمال یا ابهامی را که در آیات می‌یابد با کمک گرفتن از آیات دیگر، رفع کند و از این راه مقصود حق یقینی آیات را کشف نماید. این روش را پیامبر اکرم اسلام - صلی الله علیه وسلم - بنیانگذاری فرمود و همانگونه که در کتب تفسیر آورده‌اند واژه «ظلم» در آیه

(الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ). (انعام / 81)

را با کمک آیه

(إِنَّ الشَّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ). (لقمان / 13)

به شرک تفسیر نمود¹. سیاق سوره انعام که از مناظره ابراهیم خلیل - علیه السلام - با مشرکان حکایت می‌کند نیز این تفسیر را تأیید می‌نماید. رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - با این کار، امت خویش را به مقایسه آیات با یکدیگر و فهم مقاصد آنها از این طریق، ارشاد فرمود.

اما برخی از محدثان شیعه که به «اخباری‌گری» متمایل بودند، راه دیگری را برای تفسیر قرآن در پایش می‌گرفتند و آن «تفسیر قرآن بوسیله روایات» است یعنی در فهم آیات به روایاتی که در تفسیر از ائمه - علیه السلام - رسیده رجوع کرده اند و بطور مطلق بر آنها اعتماد نموده اند. این راه با یک اشکال اساسی روبرو می‌باشد و آن اینست که در «احادیث متواتر»² از امامان - علیه السلام - وارد شده که احادیث ما را با قرآن بسنجید و

1. به تفسیر مجمع البیان اثر شیخ طبری و تفسیر جامع البیان اثر طبری، در ذیل آیه 83 از سوره انعام نگاه کنید.
2. شیخ انصاری در کتاب «فرائد الاصول» بخشی از این روایات را آورده و به «تواتر معنوی» آنها تصریح کرده است.

حدیث‌های ناسازگار با آن را نپذیرید. بنابراین لازم می‌آید که حدیث را همواره، مفسر قرآن بشماریم بلکه صحت و سقم آن را با قرآن ارز یابی کنیم بعلاوه معلوم می‌گردد که قرآن بشرط تدبیر، فهمیده می‌شود و گرنه چگونه می‌توان آن را می‌زان تشخیص برای احادیث درست از نادرست قرار داد؟! عبارت دیگری: فهم این امر که فلان حدیث موافق با قرآن است یا نه؟ فرع بر آنست که قرآن فهمیده شود. در خود قرآن کریم نیز با تأکید به «تدبیر در قرآن» سفارش شده است چنانکه می‌فرماید:

(کِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ).

(ص / 29)

و نیز:

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا). (محمد / 24)

و نیز:

(أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ

اِخْتِلَافًا كَثِيرًا). (نساء / 82)

و نیز:

(أَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ أَمْ جَاءَهُمْ مَا لَمْ يَأْتِ آبَاءَهُمُ الْأَوَّلِينَ). (مؤمنون / 68)

با این همه، بنابر سل یقه
 «اخباری گری» جمعی از محدثین امامیه به
 گردآوری احادیث تفسیری از صحیح و
 ناصحیح پرداختند و کتب «تفسیر قرآن
 بوسیله روایات» را تدوین کردند که
 از جمله آنها: تفسیر علی بن ابراهیم
 قمی و تفسیر محمد بن مسعود عیاشی و
 تفسیر «برهان» اثر سید هاشم بحرانی و
 تفسیر «وافی» اثر فیض کاشانی را می
 توان نام برد. در این فصل، ماده
 نمونه از احادیث تفسیری را که در این
 کتابها آمده است نقد می‌کنیم و مخالفت
 آنها را با متن قرآن توضیح می‌دهیم.
 متأسفانه اینگونه احادیث در کتب
 مذکور فراوانی یافت می‌شوند.
 1- در تفسیر «علی بن ابراهیم قمی»
 ذیل آیه

(إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا). (بقره / 26)

«همانا خدا شرم نمی‌دارد که به
 پشه‌ای و بالاتر از آن، مثل
 بزند».

می‌خوانیم که مفسر مزبور می
 نویسد:

«حدثني أبي، عن النضر بن سويد، عن
 القاسم بن سليمان، عن المعلي بن خنيس

عن أبي عبد الله - عليه السلام - - إن هذا المثل ضربه الله لأمير المؤمنين علي بن أبي طالب فالبعوضه أمير المؤمنين و ما فوقه رسول الله و الدليل علي ذلك قوله: «فأما الذين آمنوا ف يعلمون أنه الحق من ربهم» يعني أمير المؤمنين كما أخذ رسول الله الميثاق عليهم¹ يعني: «پدرم حدیث کرد از نضر بن سويد، از قاسم بن سلیمان، از معدي بن خنيس، از ابو عبد الله صادق - عليه السلام - - که گفت: همانا این مثل را خداوند برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب - عليه السلام - زده است پس مراد از پشه، علی - عليه السلام - است و بالاتر از پشه، رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - است! دلیلیش هم اینست که در دنباله آیه م فرماید: «فاما الذين آمنوا ف يعلمون انه الحق من ربهم» (اما مؤمنان می دانند که آن مثل درست است و از سوی خداوند ایشان است) یعنی امیرمؤمنان! چنانکه رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - از (یارانش برای او) پیمان گرفت.»

درباره این تفسیر عجیب باید گفت:

1. تفسیر علی بن ابراهیم، ص 31، چاپ سنگی.

اولاً معلي بن خنيس که راوي بلا واسطه آن از امام صادق - عليه السلام - است مورد وثوق همه علمای رجال ناست. نجاشي درباره وي مي نويسد: هو ضعيف جدا لا يعول عليه¹. يعني: «او جداً ضعيف است و اعتماد بر وي نبايد کرد». و ابن الغضائري به نقل علامه حلي درباره اش گفته است: «الغلاة يضيئون اليه كثير ولا اري اعتمادا على شيء من حديثه»². يعني: «غاليان، سخنان بسياري را بر احاديث وي مي افزايند و بنظر من به هيج يك از احاديث او اعتماد نبايد داشت». بنابر قول ابن الغضائري، اگر خود معلي بن خنيس هم مورد وثوق باشد باز احاديث وي مشكوك است زيرا در معرض تحريف قرار گرفته اند. احوال را وي دوّم يعني قاسم بن سليمان نيز بهتر از راوي نخستين ناست! مامقاني درباره او مي نويسد: «قد ضعف الرجل غيرواحد»³. يعني: «بيش از يك تن از علمای رجال وي را تضعيف نموده اند». آيا با چنين سندي، صدور

1. رجال النجاشي، ص 296، چاپ قم (مكتبة الداوري).

2. خلاصة الاقوال، ص 409.

3. تنقيح المقال، ج 2، ص 20.

روایت مذکور از امام صادق - علیه السلام - اثبات می‌شود؟
 ثانیاً آیه مورد بحث در مقام تحقق یر آمده است نه بزرگداشت! و می‌فرماید خداوند شرم ندارد که برای هدایت خلق، به چیزی حقیقی چون پشه مثل زند (همانگونه که در یکی از سوره‌های قرآن به عنکبوت مثل زده است). در اینجا علی - علیه السلام - را بجای پشه نهادن، اهانت به آن امام بزرگوار محسوب می‌شود و تفسیری کاملاً ناجا بشمار می‌آید. بویژه که مفسران قرآن «فما فوقها» را به موجودی فوق پشه در حقارت و کوچکی تفسیر کرده‌اند چنانکه شیخ طبرسی در «تفسیر مجمع البیان» می‌نویسد: «قیل فما فوقها فی الصخر و القله لان الغرض هنا الصخر»¹. یعنی: «گفته شده که مقصود از فما فوقها در کوچکی و ریزی است زیرا غرض (خداوند) در اینجا مثل زدن به چیزی ریزی کوچک است». و این تفسیر درست به نظر می‌رسد زیرا در صورتی که خداوند از مثل زدن به موجود حقیقی چون پشه حیا نداشته باشد البته در مثل زدن به اشیا

1. مجمع البیان، ج 1، ص 147، چاپ لبنان، 1377 ه. ق.

بزرگتر مانند شیرو شتر و فیل ... شرمی نخواهد داشت و ذکر این موضوع، لازم نیست ولی برای مثل زدن به موجودات یحقیقور از پشه، جا ی توضیح باقی میماند. مانند اینکه: اگر کسی بگوید من از دادن یکتومان به فقیر شرمی ندارم، لازم نیست تا بگوید که از بخشیدن مالی بالاتر از آن نیز شرمیده نیستم ولی میتواند بگوید حتی از بخشیدن کمتر از آن (مثلاً 5 ریال) هم شرمی ندارم.

با این توضیح، مصداق (فما فوقها) را رسول خدا دانستن، بدان معنی میانجامد که مقام رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- از امیرمؤمنان -علیه السلام- کمتر و پایینتر باشد! و این معنا، برخلاف ضرورت اسلام و فرموده خود علی -علیه السلام- است.

علاوه بر این، دلیلی که در متن روایت بر صحت آن تفسیر کذایی آمده است به هیچ وجه مدعا را اثبات نمیکنند و امام -علیه السلام- بالاتر از آنست که در وقت استدلال، مدعا ی خود را تکرار نماید (و به اصطلاح، مصادره به مطلوب روا دارد).

اینکه در دنباله آیه م فرماید: «مؤمنان م بدانند که خدا هر مثل ی زند، درست است» چه ربطی دارد به اینکه مراد از پشه ام یرمؤمنان باشد؟!

2- در تفسیر «محمد بن مسعود عیاشی» ذیل آیه شریفه

(يٰۤاَيُّهَا اِسْرَائِيْلُ اذْكُرُوْا نِعْمَتِيَ الَّتِيْ اَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ وَاَنْتِيْ فَضَّلْتُكُمْ عَلَيِ الْعٰلَمِيْنَ). (بقره / 47)

چنین آمده است:

«عن هارون بن محمد الحلبي قال: سئلت ابا عبدالله - عليه السلام - عن قول الله «يا بني اسرائيل» قال هم نحن خاصة»¹

یعنی: «هارون محمد حلبي گفت از ابو عبدالله صادق - عليه السلام - درباره گفتار خداوند که فرمود: «يا بني اسرائيل» پرسیدم، پاسخ داد: ایشان، مخصوصاً ما (آل محمد - صلی الله علیه وسلم - - صلی الله علیه وسلم - هستيم»!

1. التفسیر اثر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی)، ج 1، ص 44، چاپ تهران (المکتبه العلمیه الاسلامیه).

در ذیل همان روایت مینویسد: «عن محمد بن علی عن ابی عبدالله - علیه السلام - قال سألته عن قوله «یا بنی اسرائیل» قال: هی خاصه بال محمد - صلی الله علیه وسلم»¹

باز مینویسد:

«عن ابی داوود عن سمع رسول الله - صلی الله علیه وسلم - یقول انا عبدالله اسمی احمد و انا ع بدالله اسمی اسرائیل...»²

یعنی: «از ابی داوود روایت شده و او از کسی که از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - شنیده نقل کرده است که پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - می‌گفت: من بنده خدا هستم، نامم احمد است و من بنده خدا هستم، نامم اسرائیل است...»

درباره این تفسیر غریب باید گفت که:

اولاً محمد بن مسعود عیاشی هر چند خود مورد وثوق علمای امامیه است ولی همه راویان او، ثقه نیستند. نجاشی

1. التفسیر اثر محمد بن مسعود بن عیاش سمرقندی (معروف به عیاشی) ج 1، ص 44، چاپ تهران (المکتبه العلمیه الاسلامیه).
2. التفسیر اثر عیاشی، ج 1، ص 44.

درباره اش مینویسد: «کان یروی عن الضعفاء کثیراً»¹. یعنی: «او از کسانی که نزد علما ی رجال ضعیف شمرده میشوند، بسیاری نقل کرده است». علامه حلی نیز همین تعبیر را درباره عیاشی می‌آورد². شاهد گفتار ما، سند روایات مذکور است بدین معنی که «هارون بن محمد» در کتب رجال ابداً شناخته نیست و چند را «حلی» گفته‌اند که هیچ‌کدام «هارون بن محمد» نیستند! در روایت دوم نیز سند کاملاً ذکر نشده و حذف و ارسال در آن وجود دارد و در سومین روایت، عبارت «عمن سمع رسول الله» آمده و معلوم نشده که این راوی چه کسی بوده است؟ بنابراین، سند روایت عیاشی در خور اعتماد و اعتبار نمی‌باشد.

ثانیاً متن روایت عیاشی بکلی ضایع است زیرا اگر فرضاً بپذیریم که نام رسول اکرم - صلی الله علی ه وسلم - اسرائیل بوده و قبول کنیم که آل محمد نیز همان بنی اسرائیل مذکور در قرآن هستند، به مشکل بزرگتری برخورد می‌کنیم و آن مشکل اینست که در همان

1. رجال النجاشی، ص 247.

2. خلاصة الأقوال، ص 246.

سورة بقره ، بني اسرائييل بسختي نكوهش
 شده اند و خداوند با خطاب «يا بني
 اسرائييل ...» به آنها ميفرمايد: (وَأْمِنُوا
 بِمَا أَنْزَلْتُ مُصَدِّقًا لِّمَا مَعَكُمْ وَلَا تَكُونُوا أَوَّلَ كَافِرٍ بِهِ وَلَا تَشْتَرُوا
 بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَإِيَّايَ فَاتَّقُونِ). (بقره / 40)

«بدانچه فرو فرستاده ام كه
 تصديق ميفكند آنچه را با شما
 است ايمان آوريد و نخستين كافر
 به آن م باشيد و آيات مرا
 ببهايي اندك مفروشيد و تنها
 از من پروا داريد».
 و همچنين قرآن كريم از «فساد» بني
 اسرايل ياد ميفكند چنانكه ميفرمايد:
 (وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لُتْفُسِدْنَ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
 وَلِتَعْلَنَ غُلُوبًا كَبِيرًا). (اسراء / 3)

«در كتاب (خود) بسوي
 بني اسراييل وحى فرستاديم كه شما
 دو بار در روي زمين فساد برپا
 خواهيد كرد و با سرکشى خودتان
 طغيان بزرگي خواهيد نمود».
 با وجود اين آيات، چگونه ميتوان
 ادعا كرد كه مراد از «بني اسراييل» آل
 محمد - صلى الله عليه وسلم - هستند؟ آيا

این سخن، اهانت به آن بزرگواران
 بشمار نمی آید؟
 اساساً در کدام کتاب از کتب تاریخ
 و سیو گزارش شده است که نام پیامبر
 اسلام - صلی الله علیه وسلم - اسرائیلی
 بوده تا آل محمد هم بنی اسرائیلی باشند؟
 آیا این یک دروغ آشکار نیست؟!
 3- محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر
 خود بمناسبت آیه کریمه:

(أَمَّنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ). (بقره / 285)

حدیثی را از امام صادق - علیه
 السلام - گزارش می کند و در خلال آن
 مینویسد:

«ان رسول الله - صلی الله علیه
 وسلم - كان نائماً في ظل الكعبة
 فاتاه جبرئيل و معه طاس فيه ماء من
 الجنة فاقطه و امره ان يغتسل به ثم
 وضع في حمل، له الف الف لون من نور ثم
 سعد به حتي انتهی الي ابواب السماء
 فلما رآته الملائكة نفرت عن ابواب
 السماء و قالت الهین اله في الارض و
 اله في السماء»¹

یعنی: «رسول خدا - صلی الله علیه
 وسلم - در سایه کعبه خوابیده بود

1. التفسیر اثر عیاشی ج 1، ص 157.

که جبرئیل بسویش آمد و جام ی بهمراه داشت که در آن آب ی از بهشت بود . جبرئیل پیامبر را بیدار کرد و دستور داد که غسل کند سپس او را در حمل ی نهاد که هزاران نور رنگارنگ داشت آنگاه پیامبر را بالا برد تا به درهای آسمان رسید . چون فرشتگان، پیامبر را دیدند از درهای آسمان پا به فرار گذاشتند و گفتند : دو خدا !!! خدایی در زمین و خدایی در آسمان» ! .

این روایت مضحک، بلحاظ سند و متن مخدوش است زیرا اولاً او ی آن (عبدالصمد بن بشیر) مردی مجهول الهویه می باشد که هیچ نشانی از او در کتب رجال دیده نمی شود .

ثانیاً این روایت فرشتگان را گروهی جاهل و دور از معرفت خدا ی سبحان معرفی می کند زیرا که ادعا دارد آنها بحض دین پیامبر اسلام - صلی الله علیه وسلم - گمان کردند با خدای جدیدی که از زمین آمده، روبرو شده اند! و این سخن، خود از جهالت و ناآشنا یی با کتاب خدا سرچشمه می گیو که تصریح می نماید فرشتگان همگی به یگانگی خدا و توحید او معترفند چنانکه در سوره آل عمران می خوانیم :

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ). (آل عمران / 18)

«خدا گواه ی داد که جز او
معبودی نیست و فرشتگان و
دانشمندان نیز (بر یکتایی وی)
گواه ی دادند».

ولی روایت ابن بشیر و فرشتگان خدا را
مشرك معرفی می کند! فرشتگانی که در
همان آیه 285 از سوره بقره، ایمان به
آنها واجب شمرده شده و پس از ایمان به
خدا ذکر آنان رفته است چنانکه
می خوانیم:

(وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ). (بقره / 85)

«و مؤمنان همگی به خدا و فرشتگانش و
کتابهای او و فرستادگانش ایمان
آورده اند...».

مضحکتر آنکه در دنباله این حدیث
ساختگی آمده است:

«و مر النبي -صلى الله عليه وسلم- حتى
انتهى إلى السماء الرابعة فإذا هو
بملك و هو علي سرير، تحت يده ثلثمائة
ألف ملك، تحت كل ملك ثلثمائة ألف ملك.

فهم النبي -صلى الله عليه وسلم-
بالسجود و ظن أنه! فنودي أن قم فقام
الملك علي رجله قال فعلم النبي -صلى

الله علیه وسلم - أنه عبد مخلوق! قال فلا يزال قائما الي يوم القيامة»¹ .
 يعنى: «پيامبر (از آسمان سوم) گذشته تا به چهارم بين آسمان رسيد، ناگاه با فرشته اي روبرو شد که بر تختي تكيه زده بود و زير دستش سيصد هزار فرشته (خدمت ميکردند) و زير دست هر کدام از آنها نيز سيصد هزار فرشته بود، پيامبر تصميم گرفت تا در برابر او سجده کند و گمان کرد که وي همان (خداوند جهان) است! در اين هنگام ندايي رسيد که برخيز! بلافاصله آن فرشته بر دو پا ي خود ايستاد و پيامبر - صلی الله عليه وسلم - دانست که او بنده اي آفريده است (نه خداوند آفريننده) پس آن فرشته پيوسته تا روز قیامت همچنان برپا ايستاده است!»!

اين روايت کذايي چنانکه ميبينيد پيامبر اکرم اسلام - صلی الله عليه وسلم - را نيز - علاوه بر فرشتگان - به خدا شناسي متهم ميکند و ميگويد پيامبر تصميم داشت در برابر فرشته اي - بگمان اينکه او خدا است - سجده نمايد! سايا اين سخنان را بعنوان

1. التفسیر اثر عیاشی، ج 1، ص 158.

حديث امام صادق - عليه السلام - بايد پذيرفت؟ و از خلال آن (و امثال آن) تفسير قرآن را بايد آموخت؟ يا بايد به ساختگي بودن اين قبيل احاديث اعتراف کرد و آنها را از کتاب هاي مسلمين زدود؟

4- محمد بن مسعود ع ياشي در تفسيرش ذيل آية شريفة

(شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). (آل عمران / 18)

چنين مينويسد:

«عن جابر قال سألت أبا جعفر - عليه السلام - عن هذه الآية (شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ). قال أبو جعفر: شهد الله أنه لا إله إلا هو ف إن الله تبارك و تعالی يشهد بها لنفسه و هو كما قال ف أما قوله: «و الملائكة» فإنه اكرم الملائكة بالتسليم لربهم و صدقوا و شهدوا كما شهد لنفسه و أما قوله «و اولوا العلم قائما بالقسط» فإن اولى العلم الأنبياء و الأوصياء و هم قيام بالقسط و القسط

هو العدل في الظاهر و العدل في الباطن
 أمير المؤمنين-عليه السلام-¹.
 يعني: «از جابر رس يده است كه گفت
 از ابو جعفر باقر - عليه السلام -
 درباره اين آيه پرسيدم كه مي فرمايد:
 «شهد الله انه لا اله الا هو و الملائكه و
 اولوا العلم قائماً بالقسط لا اله الا
 هو العزيز الحكيم». ابو جعفر گفت: در
 «شهد الله انه لا اله الا هو» خداوند
 تبارك و تعالي گواه ي بر (يگانگي)
 خويش م ي دهد و او همچنانست كه خود
 گفته اما درباره «و الملائكه» خداوند
 فرشتگان را با تسل يم در برابر
 پروردگارشان، گرام ي داشته است و آنها
 نيز راست گفتند و گواه ي (بر يكتايي
 خدا) دادند چنانكه خداوند بر يگانگي
 خود گواه ي داد. اما درباره «و اولوا
 العلم قائماً بالقسط» همانا اولوا
 العلم، پيامبران و جانش يان ايشانند
 كه قسط را بپا داشتند و قسط در
 ظاهر، همان عدل است و عدل در باطن،
 امير مؤمنان - عليه السلام - است.»
 در اين تفس ي و اشتباه آشكار ي
 روي داده كه هر كس با زبان عربي آشنا

1. التفسيو اثر عياشي، ج 1، صص 164-165.

باشد آن را در م ی یابد، چه رسد به امام باقر - علیه السلام - و آن اشتباه اینست که اگر چن ین بود با ید بصورت «قائمین بالقسط» بیاید. و چون بشکل مفرد ذکر شده بنا بر این جمله ای حالی برای «شهد الله» بشمار م ی آید. یعنی خدا به ین کتابی خود گواهی داد در حالی که بپا دارنده عدالت است. شیخ طبرسی در تفسیر «جوامع الجامع» م ی نویسد:

«قائماً بالقسط ... انتصابه علی أنه حال م و کدة من اسم الله»¹. یعنی: نصب قائماً بالقسط بنا بر آنست که حال مؤکد برای نام «الله» م ی باشد.

آیا م ی توان گفت که امام باقر - علیه السلام - این نکته را نمی دانسته و در تفسیر آیه شریفه بخطا افتاده است؟ البته خیر بلکه با ید گفت که روایت عیاشی نادرست و ساختگی است (بویژه که در سند آن، حذف و ارسال د یده م ی شود).

5- در تفسیر «برهان» اثر محدث مجرانی، ذیل آیه شریفه

(وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لِإِبْرَاهِيمَ). (صافات / 83)

1. تفسیر جوامع الجامع، ج 1، ص 164.

«شرف الدین النجفی قال روی عن مولانا الصادق - علیه السلام - أنه قال (فی) قوله عزوجل: «وإن من شيء عته لإبراهيم» أي إبراهيم - علیه السلام - من شيء عته علي - علیه السلام -¹! يعني: «شرف الدین نجفی گفته است که از مولای ما امام صادق - علیه السلام - روایت شده درباره این سخن خداوند که میفرماید: «وإن من شيء عته لإبراهيم» مراد اینست که ابراهیم - علیه السلام - از پیوان علی - علیه السلام - بود!»!

هر کس به متن قرآن مجید در سوره صافات بنگرد، خطای این تأویل را بوضوح در می یابد. در آن سوره، خداوند میفرماید:

سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ * إِنَّا كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ *
 إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ * ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ * وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ
 لِبِرَاهِيمَ). (صافات / 79-83)

«سلام بر نوح در میان جهانیان باد ما این چنین نیکوکاران را پاداش می دهیم او از بندگان با

1. البرهان فی تفسیر القرآن، اثر هاشم ابن سلیمان البحرانی، ج 4، ص 20 چاپ تهران (چاپخانه آفتاب).

ایمان ما بود . آنگاه دیگران را
(با طوفان) غرق ساخت یم . و
همانا ابراه یم از پ یوان او
بود» .

چنانکه ملاحظه می شود ذکر از علی -
علیه السلام - در آیات پیشین نیامده تا
ضمیر «شیعته» بدو باز گردد اما نام
نوح - علیه السلام - در آیات قبل
بتصریح آمده است و معلوم می شود که
ابراه یم - علیه السلام - پیوراه نوح
بود و مبارزات توح یدی وی را به
دنبال می کرد . آیا این روش تفسیری
صحیح است که هر جا ذکر ی از «شیعته»
بمیان آمد ما فوراً آن را با شیعیان
علی - علیه السلام - منطبق سازیم و به
سبب عبارت توجه نکن یم؟ و آیا حق
داریم چنان تفسیری را به امامان - علیه
السلام - نسبت ده یم؟ روایتی که شرف
الدین نجفی نقل کرده نه سند متصل ی
دارد و نه با متن قرآن سازگار است .

6- در تفسیر «برهان» اثر محدث مجرانی
ذیل آیه 1 تا 5 سورة روم چنین آمده
است:

«محمد بن یعقوب، عن محمد بن یحیی، عن
أحمد بن محمد و عدة من أصحابنا، عن
سهل بن زياد جيعاً عن ابن محبوب، عن

جهل بن صالح عن أبي عبيدة ، قال سألت
أبا جعفر - عليه السلام - عن قول
الله عزوجل : (الم غلبت الروم في أدني
الأرض) فقال يا أبا عبيدة إن لهذا
تأويلاً لا يعلمه إلا الله و الراسخون في
العلم من آل محمد -صلى الله عليه وسلم-
أن رسول الله -صلى الله عليه وسلم- لما
هاجر إلى المدينة و أظهر الإسلام ، كتب
إلى ملك الروم كتاباً و بعث به مع
رسول يدعو إلى الإسلام و كتب إلى ملك
فارس كتاباً يدعو إلى الإسلام و بعثه
إليه مع رسول ، ف أما ملك الروم فعظم
كتاب رسول الله -صلى الله عليه وسلم- و
أكرم رسوله و أما ملك فارس فإنه
استخف بكتاب رسول الله -صلى الله عليه
وسلم- و مزقه و استخف برسوله . و كان
ملك فارس يوماً يقاتل ملك الروم
أرجي منهم ملك فارس . فلما غلب ملك
فارس ملك الروم كره المسلمون و
اغتموا به ف أنزل الله عزوجل بذلك
كتاباً قرآناً (الم غلبت الروم في أدني
الأرض) يعني غلبتها فارس في أدني الأرض
و هي الشامات و ما حولها يعني فارس (و
هم من بعد غلبهم س يغلبن) يعني
يغلبهم المسلمون (في بضع سنين لله الأمر
من قبل و من بعد و يوماً يفرح

المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء) عزوجل فلما غزا المسلمون فارس وافتتحوها فرح المسلمون بنصر الله عزوجل».

«قال (ابو عبادة): يقول «في بضع سنين و قد مضى للمؤمنين سنون كثيق مع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - و في إمارة أبي بكر و إنما غلب المؤمنون فارس في إمارة عمر! فقال - عليه السلام - : ألم أقل لكم إن لهذا تؤولا و تفسيراً؟ و القرآن يا أبا عبادة ناسخ و منسوخ! أما تسمع يقول عزوجل: (لله الأمر من قبل و من بعد) يعني إليه المشية في القول أن يؤخر ما قدم و يقدم ما أخر في القول يوم يقع في القضاء بنزول النصر فيه علي المؤمنين فذلك قوله عزوجل (و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله) يوم يقع القضاء بنصر الله»¹.

يعني: «محمد بن يعقوب (شيخ كليني) از محمد بن يحيى، از احمد بن محمد و گروه ي از ياران ما، همگي از سهل بن زياد نقل کرده اند و او از ابن محبوب، و ابن محبوب از جميل بن صالح، و او از

1. البرهان في تفسير القرآن، ج 3، ص 258.

ابو عبیده روایت نموده است که گفت از
 ابو جعفر باقر - - علیه السلام -
 درباره سخن خداوند عزوجل که فرمود :
 (الم غلبت الروم في ادني الارض) سوال
 کردم . گفت: ای ابا عبیده این آیه
 تأویلی دارد که جز خداوند و راسخان
 در دانش از آل محمد - صلی الله علیه
 وسلم - کسی آن را نمی‌داند . رسول خدا -
 صلی الله علیه وسلم - چون به مدینه
 هجرت کرد و اسلام را به پیوزی رساند ،
 نامه‌ای به پادشاه روم نوشت و آن
 نامه را با پیکی بسوی وی فرستاد و
 او را به اسلام دعوت نمود و ن
 نامه‌ای به پادشاه پارس نگاشت و وی
 را هم به قبول اسلام فرا خواند و
 به‌مراه نامه پیکی را بسوی او روانه
 ساخت . امّا پادشاه روم نامه پی
 خدا - صلی الله علیه وسلم - را بزرگ شمرد
 و پیکی وی را گرامی داشت امّا پادشاه
 پارس نامه پیامبر خدا - صلی الله علیه
 وسلم - را پاره کرد و به پیکی او
 اهانت نمود ! در آن روزگار پادشاه
 پارس با پادشاه روم جنگ داشت و
 مسلمانان همگی مایل بودند که پادشاه
 روم بر پادشاه پارس پیوز شود و از
 ناحیه او امیدیوارتر بودند تا از سوی

پادشاه پارس . ولي هنگامي که پادشاه پارس روميان را شکست داد مسلمانان از اين روي داد ناخشنود و اندوهناک شدند. در اين زمان خدای عزوجل آياتي از قرآن را فرو فرستاد و فرمود :

(الم. غلبت الروم في ادني الارض = ا. ل. م. روميان در نزد يکترين سرزمين شکست خوردند) يعني پارسيان در نزديکترين سرزمين (به قلمرو اسلام) که هم ن شام و حواليش باشد، بر روم غلبه کردند. (و هم من بعد غلبهم س يغلبون = و آنان پس از شکست خوشيش پيوز خواهند شد) يعني در آينده، مسلمانان بر پارسيان پيوز ميشوند! (في بضع سنين لله الامر من قبل و من بعد و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء = در مدتي کمتر از ده سال، پيش از اين و پس از آن، فرمان خدا راست و در آن هنگام مؤمنان از ياري خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد ياري ميکند) پس چون مسلمانان با پارسيان نبرد کردند و سرزمين آنها را فتح نمودند از ياري خدای عزوجل شادمان گشتند!

ابو عبيده گفت به ابو جعفر باقر - عليه السلام - عرض کردم : آيا خداوند

عزوجل نفرموده است (في بضع سنين = در مدتي کمتر از ده سال؟) با اينکه سالهاي بسياري در زمان رسول خدا - صلی الله عليه وسلم - و حکومت ابوبکر سپري شد و مؤمنان در زمان فرمانروايي عمر، بر پارس يان غلبه نمودند؟!

ابو جعفر باقر - عليه السلام - پاسخ داد: آيا به تو نگفتم که اين آيه تاويل و تفسيري دارد؟! اي ابو عبیده، قرآن داراي آيات ناسخ و منسوخ است مگر سخن خداي عزوجل را نشنيدی که فرمود: (لله الامر من قبل و من بعد = پيش از اين و پس از آن، فرمان خدا راست)؟ يعني اختياري در سخن باخداست که وعده خویش را به تأخیر افکند يا آن را پيش اندازد تا روزي که قضاي حتمي با نزول ياري بر مؤمنان پيش آید. و اين همانست که خدای عزوجل مي فرماید: «و يومئذ يفرح المؤمنون بنصر الله ينصر من يشاء = در آن هنگام مؤمنان از ياري خدا شادمان خواهند شد که هر کس را بخواهد ياري مي کند) يعني همان روزي که قضاي حتمي براي ياري مؤمنان مقرر شود»!

این تفسیر بلحاظ سند و متن، غلط است و با هیچ ملاک صحیحی سازگاری ندارد و محدث بجرانی آن را از شیخ کلینی (در روضة کافی)¹ نقل کرده است. اما سند شیخ کلینی خدشه دارد زیرا در سلسله سند او نام «سهل بن زیاد» آمده و سهل کسی است که نجاشی درباره اش مینویسد:

«کان ضعيفا في الحديث غير معتمد فيه و كان احمد بن عيسى يشهد عليه بالغلو و الكذب و اخرج من قم».² يعنى: «سهل بن زیاد در حدیث، ضعیف است و اعتماد بر روايتش نیست و احمد بن محمد بن عيسى بر غلو و دروغگویی وي گمراهی میداد و او را از قم بیون کرد!»!

و نیز ابن الغضائری (به نقل علامه حلی) درباره سهل بن زیاد مینویسد: «انه كان ضعيفا جدا، فاسد الرواية و المذهب»!³ يعنى: «او جدا ضعیف است و روايت و مذهبش هر دو، فاسدند!»!

1. به: الروضة من الكافي، مجلد دوم، صص 86-87 نگاه کنيد.

2. رجال النجاشي، ص 132.

3. خلاصة الاقوال: ص 357.

پس بر حدیثی که «سهل بن زیاد» در طریق روایت آن قرار گرفته است نتوان اعتماد نمود.

اما متن حدیث، نه با قرآن سازگار است نه با تاریخ! زیرا اولاً در خلال آن ادعا شده که سوره روم پس از هجرت رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- بمدینه و پیوزی اسلام و ارسال نامه به پادشاهان روم و ایران، نازل شده است! با اینکه به اتفاق مفسران، سوره مزبور از سوره های مکی شمرده می شود و پیش از هجرت نزول یافته است. روایت علی -علیه السلام- و ابن عباس در ترتیب نزول سوره های قرآن، نیز این موضوع را تصدیق می کند.¹

ثانیاً ضمیهای منفصل و متصل در بخش (و هم من بعد غلبهم سیغلبون) به اجماع مفسران، به همان رومیان باز می گردد که ذکرشان قبلاً رفته بود،

1. رجوع شود به: المقدماتان فی علوم القرآن»، ص 14، چاپ قاهره و مقایسه شود با ترتیب نزول سور به روایت از علی -علیه السلام- و ابن عباس در تفسیر مجمع البیان، جزء 29 (سوره الإنسان).

پارسان که اساساً ذکرِی از آنها در آیه نیامده است.
 ثالثاً در این حدیث ادعا شده که خداوند عزوجل وعده خود را به تأخیر می‌افکند یا پیش‌میاندازد! با آنکه در سوره روم تصریح شده که این وعده، تخلف‌ناپذیر است و می‌فرماید:
 (وَعَدَ اللَّهُ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ) (روم):

(6)

«خداوند وعده داده است و وعده اش را خلاف نمی‌کند ولی بیشتر مردم نمی‌دانند».

رابعاً مدتی را که خدا تعین فرموده (بضع سن یا به هج وجه نسخ نموده است و جمله (لله الامر من قبل و من بعد) کمترین دلالتی بر نسخ مدت یا تردید در پیشگویی ندارد بلکه نشان می‌دهد که قبل از این ماجرا و بعد از آن، در شکست و پیوزی، کار بدست خدا بوده و به امر و قضا یا صورت گرفته است چنانکه شیخ طبرسی می‌نویسد: «یعنی» ان کونهم مغلوبین اولاً و غالبین آخراً لیس الا بامر الله و قضاؤه».¹

1. تفسیر جوامع الجامع، اثر شیخ طبرسی، ج 3، ص 259.

اگر گفته شود که این روایات و تأویل آن، به باطن آیات مربوط است* و با ظاهر آنها پیوندی ندارد و لذا ایرادهای شما وارد نیست. پاسخ آنست که پس چرا در این روایت به ظاهر آیه رجوع شده است؟ آیا از جمله (لله الامر من قبل و من بعد) برای نسخ مدت، دلیل آوردن رجوع به ظاهر نیست؟! مجموعه ایرادهای مذکور، واهی بودن حدیث مزبور را به اثبات میرساند. اما اصل ماجرا - بطوریکه از قرآن مجید و تاریخ ایران باستان بدست میآید - چنین بوده است که: پیامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وسلم - و مسلمانان در مکه و قبل از هجرت به مدینه، خبر یافتند که سپاه یان روم شرقی - یعنی بیزانس - از سپاه پارس شکست خورده اند و لشکر خسرو پرویز، شهر مذهبی «بیت المقدس» را به تصرف در آورده است (حادثه مزبور مقارن با سال 614 میلادی رخداد). این خبر از جهات گوناگون برای مسلمین غم انگیز بود بویژه که «بیت المقدس» در آن

* درباره «باطن آیات» بزودی سخن خواهیم گفت.

زمان قبله ایشان بشمارم می‌آید. در این هنگام آیات سوره روم بر پيامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - نازل شد و نويده داد که حداکثر تا 9 سال آينده، این شکست جبران خواهد شد. 9 سال بعد یعنی در سال 623 میلادی سپاه هرقل (هراکلیوس) لشکر پارس را شکست داد و شاهین سردار پارسی در جنگ کشته شد و بیت المقدس آزاد گشت. فاصله آن شکست و این پیوزی دقیقاً 9 سال می‌شود¹ و صدق الله العلي العظيم.

7- در تفسیر «برهان» اثر محدث مجرانی ذیل آیه 130 از سوره «صافات» آمده است:

«ابن بابویه قال حدثنا محمد بن الحسن، قال حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن أحمد، عن ابراهيم بن اسحق، عن محمد بن سليمان الديلمي، عن أبيه، قال قلت لأبي عبدالله - عليه السلام - جعلت فداك من الآل؟ قال: ذرية محمد - صلی الله علیه وسلم - قال: قلت: فمن الأهل؟ قال: الأئمة - عليه

1. به تفسیر مجمع البیان آیات 1 تا 6 سوره روم و تاریخ ایران باستان، اثر حسین پینای (حوادث سالهای 614 تا 623) نگاه کنید.

السلام - - فقلت قوله عزوجل : أدخلوا آل فرعون أشد العذاب؟ قال : و الله ما عني إلا ابنته»¹.

يعني: «ابن بابويه (شيخ صدوق) گفت محمد بن حسن ما را حدیث کرد، گفت محمد بن یحیی عطار ما را حدیث کرد، از محمد بن احمد، از ابراهیم بن اسحق، از محمد بن سلیمان ديلمی، از پدرش گفت به ابو عبدالله صادق - - عليه السلام - - گفتم: فدایت شوم «آل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: فرزندان محمد - صلی الله علیه وسلم - گفت پرسیدم: پس «اهل» چه کسانی هستند؟ پاسخ داد: ایشان، امامان - عليه السلام - اند. گفتم: این سخن خداوند چه می شود که فرمود: (ادخلوا آل فرعون اشد العذاب = آل فرعون را در سخت ترین عذاب وارد کنید) پاسخ داد: سوگند بخدا که مراد خداوند از آل فرعون، جز دخترش کسی نیست!»!

این روایت از ح یث سند و متن، مخدوش است زیرا اولاً در سند آن، نام «محمد بن سلیمان ديلمی» آمده که نجاشی درباره او مینویسد:

1. البرهان في تفسير القرآن، ج 4، ص 35.

«ضعيف جداً لا يعول عليه في شيء»¹!
 «او جدا ضعيف است و در ه يچ چيز
 اعتماد بدو نتوان کرد»!
 علامه حلي نيز درباره محمد بن
 سليمان دي لمي گويد:

«ضعيف في حديثه، مرتفع في مذهبه»²!
 «او در حديث ضعيف است و در مذهب،
 از اهل غلو شمرده ميشود»!
 ثانياً در اين حديث، آل فرعون را
 به معنای دختر او معرفي نموده است با
 آنکه خلاف اين معنا در قرآن آمده است
 و مثلاً ميفرمايد:

(فَأَجْنَيْنَاكُمْ وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ
 وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ). (بقره: 50)
 «پس شما (بنی اسرائیل) را نجات
 دادیم و آل فرعون را غرق کردیم
 در حالی که (آن منظره را)
 ميبديديد».

و نيز ميفرمايد:
 (وَأَغْرَقْنَا آلَ فِرْعَوْنَ وَكُلُّ كَافِرٍ ظَالِمٍ). (انفال / 54)
 «و آل فرعون را غرق کردیم و
 همگي ستمگر بودند».

1. رجال النجاشي، ص 258.

2. خلاصة الأقوال، ص 404.

از سوی دیگر، آل فرعون که غرق شدند کسان ی جز «سپاهیان فرعون» نبودند چنانکه در قرآن کریم میخوانیم:

(فَأَخَذْنَا هُوَ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ

الظَّالِمِينَ). (قصص / 40)

«پس او (فرعون) و سپاهیان را گرفتیم و آنها را در دریای افکنیم بنگر که سرانجام ستمگران چگونه بود». و نیز میخوانیم:

(فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ بِجُنُودِهِ فَغَشِيَهُمْ مِّنَ الْيَمِّ مَا غَشِيَهُمْ). (طه: 78)

«پس فرعون با سپاهیان ایشان (بنی اسرائیل) را دنبال کرد و دریای آنان را فرو پوشاند...». بنابراین، آل فرعون که در دریای غرق شدند یا در قیامت گرفتار شدیدیترین عذابها خواهند شد، منحصر به یک دختر (دختر فرعون) نیستند چنانکه روایت مذکور ادعا دارد. بویژه که از آنها در آیه مورد بحث با ضمیر «جمع مذكر» یاد شده است چنانکه میفرماید:

(وَحَاقَ بَالٌ فِرْعَوْنَ سُوءَ الْعَذَابِ * النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ .)
(غافر / 45-46)

(شاهد سخن، ضم يجمع مذکر در «يعرضون» است).

8- در کتاب «الصافي في تفسير القرآن» اثر «فيض كاشاني» ذيل نخستين آيه از سورة نجم آمده است:
«في المجالس عن ابن عباس قال صلينا العشاء الآخرة ذات ليلة مع رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فلما سلم أقبل علينا بوجهه ثم قال إنه سينقض كوكب من السماء مع طلوع الفجر فيسقط في دار أحدكم فمن سقط ذلك الكوكب في داره فهو وصي وخليفتي و الإمام بعدي. فلما كان قرب الفجر جلس كل واحد منا في داره ينتظر سقوط الكواكب في داره و كان أطمع القوم في ذلك أبي العباس بن عبدالمطلب! فلما طلع الفجر انقض الكوكب من الهواء فسقط في دار علي بن أبي طالب - عليه السلام - فقال رسول الله - صلى الله عليه وسلم - لعلي - عليه السلام - يا علي و الذي بعثني بالنبوة لقد وجبت لك الوصية و الخلافة و الامامة بعدي. فقال

المنافقون عبدالله بن أبي و أصحابه لقد
 ضل محمد في محبة ابن عمه و غوي و ما
 ينطق في شأنه إلا بالهو ي فأنزل الله
 تبارك و تعالي: و النجم إذا هوي»¹.
 يعني: «در كتاب مجالس (اثر ش يخ
 صدوق) از ابن عباس آورده است كه گفت
 شي نماز عشاء را با پ يامبر خدا - صلي
 الله عليه وسلم - برگزار كرد يم، چون
 پيامبر (در پايان نماز) سلام داد روي
 به ما آورد و سپس گفت : با دم ي دن
 سپيده صبح، ستاره اي از آسمان فرود
 م ي آيد و سپس در خانه يک تن از شما
 سقوط خواهد کرد. هر کس كه آن ستاره
 در خانه اش فرود آيد، او وصي و جانشين
 و امام پس از من خواهد بود. هيمن كه
 سپيده دم نزديك شد هر يک از ما در
 خانه خود نشسته انتظار سقوط ستاره
 را م ي کشيديم و از همه ب ي شتر پدر عباس
 بن عبدالمطلب طمع (خلافت) داشت! چون
 سپيده صبح دم ي دن ستاره اي از هوا
 فرود آمد و در خانه علي بن ابي طالب
 - عليه السلام - سقوط کرد. رسول
 خدا - صلي الله عليه وسلم - به علي
 - عليه السلام - فرمود: اي علي! سوگند

1. الصافي في تفسير القرآن، ج 2، صص 617-618
 (من منشورات المكتبة الاسلاميه).

به کسی که مرا به نبوت برانگ یخت، وصیت و خلافت و امامت پس از من بر تو واجب شد. منافقان یعنی عبدالله بن ابی و یاراناش گفتند: محمد در محبت پسر عموی خود گمراه و فریفته شده است و در شأن او جز به هوا ی نفس سخن نمی‌گوید! آنگاه خداوند تبارک و تعالی این آیات را فرو فرستاد و النجم اذا هوی...»!

این حدیث از دروغ‌های (شاخدار! و) آشکار است که هر کس آن را تشخ یص می‌دهد چرا که کوچکترین ستاره آسمان در تمام شبه جزیره عربستان نمی‌گنجد، پس چگونه در خانه کوچک علی ی - علیه السلام - فرود آمد و جا ی گرفت؟! بعلاوه، سوره نجم به اتفاق مفسران در مکه نازل شده است ولی عبدالله بن ابی و یاراناش، اهل مدینه و از منافقان آن دوره بودند و این دو موضوع با هم سازگاری ندارد. عباس عموی پیامبر هم به اجماع مورخان، در دوران مکه از زمرة مشرکین شمرده می‌شد و اسلام نی‌آورده بود و چون در جنگ «بدر» به اسارت مسلمانان درآمد و آزاد شد، اسلام را پذیرفت با وجود این چگونه

در دوران شرک، طمع داشت که جانش ین پیامبر شود؟

در تفسیر صافی، راویان حدیث حذف شده اند ولی در مجالس شیخ صدوق (که آن را امالی) نیز م یگویند) چنین آمده است، «حدثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی الکوفی قال حدثنا فرات بن إبراهیم بن فرات الکوفی قال حدثني محمد بن أحمد بن علي الهمداني قال حدثني الحسين بن علي قال حدثني عبدالله بن سعید الهاشمی قال حدثني عبدالواحد بن غياث قال حدثني عاصم بن سليمان قال حدثنا جوير عن الضحاک عن ابن عباس...¹ در این سند، افراد ضعیف (مانند فرات بن ابراهیم) و مجهول (مانند عبدالواحد بن غیاث) دیده می شوند که اعتبار روایت را از میان می برند.

9- در کتاب «الصابی فی تفسیر القرآن» اثر «فیض کاشانی» ذیل آیه:

(سَلَامٌ عَلٰی اِلٰی یٰسین). (صافات / 130)

«و فی المعانی عن الصادق عن ابیه عن آباءه عن علی - - علیه السلام - - فی

1. امالی صدوق (المجالس)، ص 337، چاپ سنگی.

هذه الآية قال : يس، محمد و نحن آل
يس»¹!

يعني: «در کتاب معانی الاخبار (اثر
شیخ صدوق) از امام صادق از پدرش از
پدرانش از علی - - علیه السلام -
درباره این آیه: (سلام علی آل یاسین)
روایت شده که فرمود : يس، محمد - صلی
الله علیه وسلم - است و آل یس، ما
هستیم»!

همانگونه که ملاحظه می شود فیض
کاشانی سند روایت را از امام صادق -
علیه السلام - آغاز نموده و تمام سند
را ذکر نکرده است. اصل سند در کتاب
«معانی الاخبار» بدین صورت آمده است:
«حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق
الطالقاني - رضي الله عنهم - قال حدثنا
أبو أحمد عبد العزيز بن يحيى بن أحمد بن
عيسى الجلودي البصري، قال حدثنا محمد
بن سهل قال حدثنا الخضر بن أبي فاطمه
البلخي، قال حدثنا وهب بن نافع، قال
حدثنا كادح (و في بعض النسخ: قادح)
عن الصادق جعفر بن محمد، عن أبيه، عن
آبائه، عن علي - عليه السلام -»²...

1. الصافي في تفسير القرآن، ج 2، ص 433.
2. معانی الأخبار، اثر شیخ صدوق، ص 122 (متن
حدیث در معانی الأخبار بدین صورت آمده است:

در این سند، افراد مجهول دیده می‌شوند که در کتب رجال، ابداً نامی از آنها نبرده اند مانند: «خضر بن ابی فاطمه بلخی» یا کادح (قادح)! با چنین سندی البته حدیث مذکور قابل اعتماد نیست بویژه که متن آن نیز مخالف با قرآن است. زیرا آنچه در سوره «صافات» آمده «سلام علی آل یاسین» است، نه «سلام علی آل یاسین!» و آل یاسین همان «إلیاس پیامبر» می‌باشد که آن را به دو صورت تلفظ می‌کنند مانند «طور سیناء» و «طور سینئ» که به هر دو شکل در قرآن کریم بکار رفته است:

(وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُورِ سَيْنَاءَ). (مؤمنون / 20)

(وَطُورِ سَيْنِينَ). (تین / 2)

دلیل روشن این موضوع هم آنست که در سوره صافات ابتدا می‌فرماید: «وإنَّ إِلَهَ إِيَّاسٍ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ أَنِغَاهُ فِي آيَاتٍ بَعْدَ مَا يَخَوَّانِي: «سلام علی آل یاسین إنا كذلك نجزي المحسنين إنه من عبادنا المؤمنين» اگر مقصود از «إل یاسین آل محمد - صلوات الله علیهم أجمعین - بود

فی قوله عزوجل: «سلام علی آل یاسین» قال یاسین محمد - - صلی الله علیه وسلم - - و نحن آل یاسین!.

لازم می‌آید که ضمیر جمع برای آنها بکار رود (نه ضمیر مفرد) و با تعبیر «انهم من عبادنا المومنین» از ایشان یاد شود. اسلوب سوره صافات نیز اقتضا می‌کند که مراد از «إل یاسین» همان الیاس نبی باشد زیرا این سوره ابتدا از رسالت برخ ی از پ یامبران سخن می‌گوید و سپس دعوت توح یدی آنها را مطرح می‌سازد و آنگاه بر آن پ یامبر، درود می‌فرستد. هیچ دلیلی ندارد که چون به «الیاس پ یامبر» می‌رسد، شیوه مزبور را نقض کند و پس از ذکر الیاس، به آل محمد - صلی الله علیه وسلم - درود فرستد!

10- در کتاب «الصافی فی تفسیر القرآن» اثر فیض کاشانی، ذیل آیه:

(وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى). (لیل / 1)

آمده است: «القمی عن الباقر - علیه السلام - قال اللیل فی هذا الموضع الثانی غشی امیر المؤمنین - علیه السلام - فی دولت التي جرت له علیه و امیر المؤمنین - علیه السلام - یصبر فی دولتهم حتی تنقضی».¹

1. الصافی فی تفسیر القرآن، ج 2، ص 824.

يعني: «قمي (علي بن ابراه يم) از امام باقر - عليه السلام - - روایت کرده که گفت مراد از «شب» در اینجا (خليفة) دوم است که ام یرم و منان - عليه السلام - را در جریان دولت خود، پوشاند و ام یرم و منان - عليه السلام - در دولت آنها شک یبایي ورزید تا از میان رفت».!

این حدیث که سندش به اعتبار علم رجال، بی اشکال بنظر م یرسد¹، بلحاظ متن دارای اشکالست. زیرا ادعا دارد که خداوند به خل یفة ثانی عمر بن خطاب سوگند یاد نموده است در عین حال دولت او را پوشاننده و غاصب حق ام یرم و منان - عليه السلام - می شمرد! و معلوم است که سوگند را بر اش یاء مقدس و نعمت های ارزنده یاد می کنند، نه بر غاصب خلافت! در آیه شریفه «و اللیل اذا یغشی» خداوند به شب سوگند یاد فرموده به اعت بار آنکه شب از

1. سند حدیث در تفسیر علی بن ابراه يم چنین است: أخبرنا احمد بن إدريس، قال حدثنا محمد بن عبد الجبار، عن ابن ابي عمير عن حماد بن عثمان عن محمد بن مسلم قال سئلت ابا جعفر - عليه السلام - ... (تفسیر علی بن ابراه يم، ص 727).

نعمت‌های ارزنده اوست چنانکه در سوره یونس می‌فرماید:

(هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ). (یونس / 67)

«او کسی است که شب را برای شما مقرر داشت تا در آن آرام گویید».

و باز در سوره نمل می‌فرماید:

(أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا اللَّيْلَ لَيْسَكُنُوا فِيهِ). (نمل / 86)

«آیا ندیدند که ما شب را قرار دادیم تا در آن آرام گویید؟».

آری، شب نعمت بزرگی بشمار می‌آید که آفریدگار جهان ما را با آن از آسایش و آرامش بهره‌مند ساخته است با این حال چه مناسبت دارد که ادعا کنیم مقصود از و الیل (سوگند به شب) سوگند به کسی است که به عقیده شیعیان، آسایش و آرامش مؤمنان را از می‌انبرد و حق‌امیر مؤمنان را پوشاند؟! ممکن است کسی ادعا کند این قبیل احادیث از «معنای باطنی» آیات سخن می‌گویند که با ظاهر آنها پیوندی ندارند. پاسخ ما به مدعی آنست که: معنای باطنی آیات، هر چه باشد با ظاهر قرآن پیوند دارد زیرا اگر قرار باشد که برای کلام خدا، معنایی بکلی

جدا از ظاهر آن قائل شویم در آن صورت چگونه می‌توانیم معنای مزبور را به قرآن نسبت دهیم؟ آیا آن معنا با معنای دیگری که ربطی به قرآن ندارند در بیگانگی چه تفاوتی دارد؟! اگر در پاره‌ای از روایات آمده که قرآن مجید دارای معنای باطنی است، در همان روایات معنای باطنی قرآن توضیح داده شده است و با ادعای شما سازگار نیست. در خود تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

«عن أمیر المؤمنین - علیه السلام - قال ما من آية إلا لها اربعة معان، ظاهر و باطن و حد و مطلع . فالظاهر التلاوة و الباطن الفهم و الحد هو أحكام الحلال و الحرام و المطلع هو مراد الله من العبد بها»¹.

یعنی: «از امیرمؤمنان - علیه السلام - رسیده است که فرموده هجده آیه‌تین است مگر آنکه چهار مقصود دارد: ظاهر و باطن و حد و مطلع . اما ظاهر آنست که تلاوت شود و باطن آنست که فهمیده شود و حد آنست که احکام حلال و حرامش رعایت گردد و مطلع آنست که

1. الصافی فی تفسیر القرآن، ج 1، صص 18-19.

مراد خدا از آن آیه درباره بنده اش دانسته شود».

چنانکه ملاحظه می‌شود هیچ‌یک از این امور، نامتناسب و بربط با ظاهر آیات نیست و از ادراک بشر هم بی‌گانه نمی‌باشد. باطن قرآن، همان مفهوم آیات است و مطلع قرآن، فهم بالاتر و درک همه نکات آن می‌باشد¹، نه معنای بی‌تناسب و بی‌ارتباط با آیه!

باز در تفسیر «صافی» می‌خوانیم:

«روي العياشي بإسناده عن حمران بن أعين عن أبي جعفر - عليه السلام - قال: ظهر القرآن الذي نزل فيه يم و بطنه الذين عملوا بمثل أعمالهم»².

یعنی: «محمد بن مسعود عیاشی به اسناد خود از حمران بن اعین از ابو جعفر باقر - علیه السلام - گزارش نموده که گفت: ظاهر قرآن مربوط به کسانی است که آیات قرآنی درباره آنها نازل شده و باطن قرآن، شامل افرادی

1. مطلع بر وزن «مصعد» و بمعنای آن است یعنی جایگاهی که بدان صعود می‌کنند. در اینجا مقصود، اشراف بر معنای آیات و احاطه بر آنها است.

2. الصافي في تفسير القرآن، ج 1، ص 17 مقایسه شود با «التفسیر اثر عیاشی، ج 1، ص 11».

می‌شود که اعم الی همانند اعمال دسته اول بجای آورده اند.»
 همچنین در تفسیر «صافی» آمده است:
 «العياشي بإسناد عن الفضيل بن يسار قال سألت أبا جعفر - عليه السلام - عن هذه الرواية: ما في القرآن آية إلا و لها ظهر و بطن و ما فيه حرف إلا و له حد و لكل حد مطلع . ما يعني بقوله: لها ظهر و بطن؟ قال: ظهره تنزيله و بطنه تؤوله، منه ما مضى و منه ما لم يكن بعد يحي كما يحي الشمس و القمر كلما جاء منه شيء وقع»¹ ...

یعنی: «محمد بن مسعود ع یاشی به اسناد خود از فضیل بن یسار گزارش نموده که گفت از ابو جعفر باقر - علیه السلام - معنای این روایت را پرسیدم که: هیچ آیه‌ای در قرآن نیست مگر آنکه دارای ظاهر و باطنی است و حد و مطلعی دارد. گفتم معنای ظاهر و باطن چیست؟ امام باقر - علیه السلام - پاسخ داد: ظاهر قرآن، تنزیل آنست و باطن قرآن، تأویلش می‌باشد که بخشی از

1. الصافي في تفسير القرآن، ج 1، صص 17-18
 مقایسه شود با «التفسير» اثر عیاشی، ج 1، ص 11.

آن گذشته و بخش دیگری هنوز نیامده است و مانند خورشید و ماه، جریان دارد هر گاه که چیزی از بخش دیگری بیاید، قرآن در آن منطبق می‌شود».

چنانکه ملاحظه می‌کنید امام باقر - علیه السلام - باطن قرآن را «مصادیق آیات» معرفی نموده‌اند که چون به ظهور رسند قرآن با آنها انطباق خواهد یافت و این غیر از معنایی مخالف با ظاهر کدام است.

خلاصه آنکه «باطن قرآن» در روایات اهل بیت - - علیه السلام - - به دو معنا آمده یکی «مطلع» یا معنای برتر و کامل آیات. و دوم «تاویل» یعنی مصادیق آیات اما اینکه کسانی بخواهند به بهانه باطن قرآن، مثلاً خمر (شراب) را به معنای فلان خلیفه! تاویل کنند، این معنا مخالف با آثار اهل بیت - علیه السلام - است چنانکه در همان تفسیر عیاشی می‌خوانیم:

«عن أبي عبد الله - - عليه السلام - - أنه قيل له روِيَ عنكم أن الخمر و الميسر و الأنصاب و الأزلام رجال! فقال:

ما کان الله ل یخاطب خلقه بما لا یعقلون»¹.

یعنی: «از ابو عبد الله صادق - علیه السلام - روایت شده که به ایشان گفتند: از شما منقول است که گفته اید شراب و قمار و بت ها و ت یهای قرعه (که ذکرشان در سوره مائده آمده) مردانی هستند! امام پاسخ داد: خدا بر آن نیست با بندگانیش به صورتی که درک نمیکنند سخن گوید».

روشن است که آنچه امام صادق - علیه السلام - در اینجا ب بیان داشته اند، در شکل «قاعده کلی» ادا شده است و اطلاق و شمول دارد و تمام تأویلات بیجا و نامناسب را در بر میگیرد.

اگر گفته شود: سند علی بن ابراهیم، اشکالی ندارد و تأویل «و اللیل اذا یغشی» را از اشخاص موثق نقل کرده است. پاسخ آنست که چون متن حدیثی با قرآن سازگار نباشد به راوی آن نباید اعتناء کرد چنانکه محمد بن مسعود عیاشی در تفسیر آورده است:

«عن محمد بن مسلم قال: قال أبو عبد الله - علیه السلام - یا محمد ما

1. التفسیر اثر عیاشی، ج 1، ص 341.

جائک فی روایة من بر أو فاجر یوافق القرآن فخذبه، و ما جاءک فی روایة من بر أو فاجر یخلف القرآن فلا تأخذبه»¹

یعنی: «از محمد بن مسلم رسیده که گفت ابو عبدالله صادق - علیه السلام - به من فرمود: ای محمد هر روایتی که به تو رسید، از شخصی نیکوکار باشد یا بدکار، همینکه موافق با قرآن بود آن را بگیر و هر روایتی که به تو رسید، از شخصی نیکوکار باشد یا بدکار، همینکه مخالف با قرآن بود آن را مگیر.»

پس میزان قطع در پذیرش حدیث، موافقت آن با قرآن است و چنانکه حدیثی با کتاب خدا سازگار نبود نباید آن را پذیرفت هر چند راو حدیث، مورد وثوق و اهل نیکوکار باشد.²

این ده نمونه از «احادیث تفسیری» را به خوانندگان ارجمند تقدیم کردیم تا

1. التفسیر و اثر عیاشی، ج 1، ص 8.
2. احادیثی که ما در این کتاب بلحاظ «علم رجال» آنها را بررسی کردیم، هم با قرآن مخالفت دارند و هم از اشخاص ناموفق و مجهول روایت شده‌اند.

خود ملاحظه کنند که چه اقوالست و تفاسیرناصوابی بر امامان اهل بیت - علیه السلام - بسته‌اند. و در اینجا خاطر نشان می‌سازیم که احادیث ساختگی درباره «تفسیرقرآن» از احادیث باطل در «فقه» بمراتب بیشتری است و این هشدار است که اهل مطالعه در تفاسیر قرآن، باید آن را همواره پیش چشم داشته باشند.



نقد کتب دعا و زیارت

دعا نقش بزرگی را در آرامش انسان و امیدوار شدن او ایفاء می‌کند و علاوه بر نصوص شرع مانند

(وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ)¹. (غافر / 60)

(قُلْ مَا يَعْبَأُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ)² (فرقان / 77)

(أَجِيبْ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ)³ (بقره / 186)

که عنایت خداوند متعال را به دعاکننده نشان می‌دهد، هزاران تجربه عملی، حسن اثر دعا را به اثبات می‌رساند.

-
1. مرا بخوانید، دعای شما را مستجاب می‌کنم.
 2. بگو: اگر دعای شما نباشد خدای من با شما چه کند؟ (چه ارزشی به شما دهد؟).
 3. دعای خواننده را، چون مرا بخواند مستجاب می‌کنم.

همچنین سلام و درود بر رسول گرام ی
 اسلام و آل او و بندگان صالح خداوند
 که مسلمانان در نمازها ی شبانه روزی
 بدان می پردازند، مایة تقرّب به حق و
 طرفداری از اهل حق و تمایل به صلاح و
 نیکی می شود. چه بسا یار دعاها و
 درودهای زیبا و معرفت آموزی که در
 احادیث رسول خدا -صلی الله علیه وسلم-
 و خاندان او آمده و فرهنگ مسلمانان
 را آراسته است ولی متأسفانه دست
 دوستان جاهل و غالیان کژاندیش¹ نیز
 در کار بوده و آثار مداخله آنان
 در کتب ادعیه و زیارات دیده می شود.
 ما با نقد کتاب های مزبور می توانیم
 به سرچشمه های اصیل و پاک یزّة دعا
 نزدیکی شویم و از انحراف توده مسلمانان
 جلوگیری کنیم. بنابراین در فصل حاضر
 مانند فصول گذشته ده نمونه از دعا های
 ساختگی و زیارت های غلوآمیز را مطرح
 می سازیم و به نقد آنها می پردازیم.

1. در خصال شیخ صدوق از رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت شده است که فرمود :
 «صنفان من امتی لا نصیب لهما فی الإسلام الغلاة
 و القدریة» (الخصال، ص 72). یعنی «دو صنف
 از امت من بهره ای در اسلام برای آنها نیست:
 یکی غالیان و دیگری قدریة».

از میان کتاب‌های دعا که در دسترس ما قرار دارند کتاب «مصباح المتهدد» اثر شیخ طوسی و «اقبال الاعمال» اثر ابن طاووس و «عده الداعی» اثر ابن فهد حلی و «زاد المعاد» اثر مجلسی و «مفاتیح الجنان» و الباقیات الصالحات» اثر محدث قمی را باید نام برد.*

گاهی عادت به خواندن ذکر یی یا مانوس بودن با دعائی یی، دیدگان آدمی را می‌بندد و غلط روشنی را که در خلال آن ذکر یی دعا آمده نم‌ی‌بیند و حتی ممکن است دعائی یی چنان در نظر خواننده اش تقدس و احترام پیدا کند که حاضر نباشد هیچ نقدی را درباره آن تحمل نماید ولی اگر خود دیانت و اصل شریعت نزد انسان محترم‌تر از روایت فلان محدث و فلان راوی باشد در آن صورت، شخص با ایمان همواره آماده شنیدن نقد است تا هر چه بی‌شتر بر سر چشمه اصل دین دست یابد و از آب زلال شریعت بنوشد. امید است خوانندگان ارجمند این کتاب از دسته ره‌یافته‌ی خیرباشند و نقادی‌های ما بجای ملالت خاطر، مایه نزدیکی بی‌شتر ایشان به شریعت بی‌نقاب و اسلام ناب گردد. اینک نوبت آن فرا

رسده که به آوردن شواهدی از دعاها و زیارت‌های مغلوط یا ساختگی بپردازیم. 1 - دعائی است مشهور که در ماه رجب پس از نمازها خوانده می‌شود. این دعا را در «مفاتیح الجنان»¹ می‌یابیم ولی اصل آن در کتاب «اقبال» اثر ابن طاووس بدین صورت آمده است:

«علي بن محمد البرسي - رضي الله عنهم - قال أخبرنا الحسين بن أحمد بن شيبان، قال حدثنا حمزة بن القاسم العلوي العباسي، قال حدثنا محمد بن عبدالله بن عمر البرقي، عن محمد بن علي الهمداني قال أخبرني محمد بن سنان، عن محمد السجاد في حديث طويل قال: قلت لأبي عبدالله - عليه السلام - جعلت فداك هذا رجب علمني دعاء ينفعني الله به قال فقال لي أبو عبدالله - عليه السلام - اكتب: بسم الله الرحمن الرحيم و قل في كل يوم من رجب صباحا و مساء و في أعقاب صلواتك في يومك و ليلتك: يا من

* از میان کتب مذکور، کتاب «عدة الداعي و نجاج الساعي» اثر احمد بن فهد حلی از سایر کتابها، مهذبتر است.

1. مفاتیح الجنان (در اعمال ماه رجب)، ص 137 (از انتشارات کتابفروشی اسلامیه).

أرجوه لكل خيرو آمن سخطه من كل شر «
 ... (الي آخر الدعاء)¹
 يعنني علي بن محمد برسي - كه خدا از
 او خشنود باد - گفت حسين بن احمد
 شيباني ما را خبر داد، گفت حمزه بن
 قاسم علوي عباسي براي ما حديث كرد،
 گفت محمد بن عبدالله بن عمر برقي ما را
 حديث گفت از محمد بن علي همداني، گفت
 محمد بن سنان مرا خبر داد از محمد سجاد
 در حديثي طولاني كه گفت: به ابو
 عبدالله صادق - عليه السلام - - گفتم:
 فدايت شوم اين ماه، رجب است مرا
 دعائي بياموز كه خداوند بسبب آن
 نفعي به من رساند. ابو عبدالله صادق -
 عليه السلام - پاسخ داد: بنويس:
 بسم الله الرحمن الرحيم و در هر روز از
 ماه رجب هنگام صبح و شام و پ س از
 نمازهاي خود در روز و شب اين دعا را
 بخوان: يا من ارجوه لكل خيرو آمن
 سخطه من كل شر (اي كسي كه براي هر
 خيبي به او اميدوارم و در هر شري از
 خشم وي آسوده خاطرم)! تا آخر دعاء
 «...»

1. إقبال الأعمال، اثر ابن طاووس، ص 143
 (چاپ قم، دارالحجة).

این دعا بلحاظ سند، غ یرقابل
اعتماد و بلحاظ متن، مغلوط است زیرا:
اولاً در میان راویانش نام «محمد بن
سنان» برده شده که قبلاً گفتم ابن
الغضائری (بنقل علامه حلی) درباره او
آورده است: «إنه ضعيف غال لا يلتفت
إليه»¹. «او در حدیث ضعيف است، از
اهل غلو شمرده میشود و به گزارش و ی
اعتنا نباید کرد». و نجاشی در حق و ی
مینویسد: «هو رجل ضعيف جدا لا يعول
عليه و لا يلتفت إلی ما تفرد به»². «او
مردی است که در کار حدیث جدا ضعيف
است و اعتماد بر و ی روان نیست و بر
آنچه به تنها یی نقل میکند اعتنا
نباید کرد».

پس حدیثی که محمد بن سنان به
تنهایی از محمد سجاد از امام صادق -
علیه السلام - آورده، پذیرفته نیست.
ثانیاً دومین جمله از متن این دعا (به
صورت‌هایی که روایت شده) با قرآن کریم
مخالفت دارد چنانکه در مفاتیح بشکل:
و آمن سخطه عند كل شر و در اقبال
بصورت: و آمن سخطه من كل شر و در

1. خلاصة الأقوال، ص 394.

2. رجال النجاشی، ص 230.

مصباح المتهدج بشکل: و آمن سخطه عند
کل عثره
آمده است که هر سه عبارت، یک
مفهوم را می‌رسانند یعنی: «ای کسی که
بهنگام هر شر و لغزشی از خشم او ایمن
و آسوده خاطر هستم!» با اینکه خدای
متعال در قرآن می‌فرماید:
(فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ). (اعراف / 99)

«از مکر خدا¹ جز گروه زیان کار
کسی آسوده خاطر نمی‌شود!».
آری شخص با ایمان بحض آنکه گرفتار
لغزش شود و شر و گناهی از او سرزند
از خشم و کفر خداوند ترسان نمی‌گردد
و به استغفار و توبه روی می‌آورد، نه
آنکه در هر عمل ناصوابی از عذاب حق،
ایمان و آسوده خاطر باشد!
شگفت آنکه شیخ طوسی با آنکه «محمد
بن سنان» را تضعیف نموده² و خود نیز

1. مکر خدا، همان مهلت دادن پروردگار به
مجرمان برای عذاب آنها است در حالی که مجرم،
به جای توبه، از عذاب آسوده خاطر می‌شود و
گمان می‌کند که جرم سنگین وی پشامد بدی
ندارد!

2. علامه حلی در این باره می‌نویسد: و اما
الشیخ الطوسی - (رح) فانه ضعفه. (خلاصه
الاقوال، ص 394).

از زمرة قرآن شناسان و مفسران کلام الله شمرده می‌شود (چنانکه تفسیر ارزنده التبیان از آن اوست) با این همه، دعای مغلوط مذکور را در کتاب «مصباح المتهدد» آورده است¹. و این نیست مگر نتیجه شتابزدگی نسبت به قاعده مشهور «تسامح در ادله سنن». در صورتی که سنن منقول را هم مانند فرائض مأثور، باید با قرآن کریم سنجید و شک نیست که بحض تعارض با قرآن، از درجه اعتبار ساقط می‌گردد بلکه بطلان و کذب سنن مذکور ثابت می‌شود. باری اثر این دعای ناصواب آنست که وجدان انسان را فریب می‌دهد زیرا بهنگام لغزش و گناهکاری، او را از خداوند بی‌مناک نمی‌سازد و به توبه و بازگشت بحق بر نمی‌انگیزد و ذلك هو الخسران المبين

2- در کتاب «مصباح المتهدد» اثر شیخ ابو جعفر طوسی ضمن تعقیبات و دعاهای روز جمعه نوشته است:

«و عنه (أبي عبد الله الصادق) - عليه السلام - : من قال بعد صلوة الفجر أو بعد صلوة الظهر: «اللهم اجعل صلوتك

1. مصباح المتهدد، صص 255-271، چاپ بیوت (1418 هـ. ق).

و صلوة ملائکتک و رسلک علی محمد و آل محمد» لم یکتب علیه ذنب سنة¹.
 یعنی: «از امام ابو عبدالله صادق -
 -علیه السلام- - روایت شده که هر کس
 پس از نماز صبح یا نماز ظهر بگوید:
 خداوندا درود خود و درود فرشتگان و
 فرستادگانت را بر محمد و آل محمد قرار
 ده. یک سال کناه او نوشته نمی شود!»
 این روایت در کتاب «مفاتیح الجنان»
 به نقل از شیخ طوسی نیز آمده است.²
 شیخ طوسی سند روایتش را نیاورده
 تا درباره آن اظهار نظر شود اما
 فساد متن روایت، آشکار است زیرا با
 درودی بر محمد و آل محمد، یک سال
 محرمات الهی را به تعطیل می کشد! و
 مردم را در گناهکاری جرأت می بخشد و
 هدف شریعت را که ایجاد تقوی و تهذیب
 نفس است تباه می سازد بویژه اگر کسی
 هر ساله آن درود را تکرار نماید،
 البته تا پایان زندگانی نباید گنااهش
 ثبت شود! پس گوید این دعاء برای نسخ
 محرمات ساخته شده است و بی گمان مقام
 امام صادق - علیه السلام - بالاتر

1. مصباح المتعجد، ص 263.

2. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص

از آنست که درباره فضیلت درود مزبور، چنان سخنی گفته باشد.

3- مجلس در کتاب «زاد المعاد» بمناسبت فضیلت و استجابت دعا در روز نهم ربیع الاول که مصادف با تقل «خليفة ثاني» است روایت طولانی و شگفتی آورده و از قول «حذیفه بن الیمان» مینویسد که چون عمر در آن روز کشته شد:

«پس رفتم بخدمت امیر المؤمنین- علیه السلام- که آن حضرت را تهنیت و مبارکباد بگویم به آنکه آن منافق کشته شد و به عذاب حق تعالی و اصل گردید و چون حضرت مرا دید گفت: ای حذیفه آیا در خاطر داری آن روز را که آمدی بنزد سید من رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- و من و دو سبط او حسن و حسین نزد او نشسته بودیم و با او طعام میخوردیم پس ترا دلالت کرد بر فضیلت این روز؟

گفتم بلی ای برادر رسول خدا، حضرت فرمود که بخدا سوگند که این روز است که حق تعالی در آن، دیده آل رسول را روشن گردانید و من برای این روز، هفتاد و دو نام میدانم! حذیفه گفت:

ای امیر المؤمنین میخواهم که آن نامها را از تو بشنوم. حضرت فرمود که: این روز استراحت است که مومنان از شر آن

منافق استراحت یافتند. و روز زائل شدن کرب و غم است. و روز غدیر دوم است. و روز تخفیف گناهان شیعیان است. و روز اختیاری نیکو برای مؤمنان است. و روز برداشتن قلم از شیعیان است. و روز بر هم شکستن کفر و عدوان است. و روز عافیت است. و روز برکت است. و روز طلب خون‌های مؤمنان است. و روز عید بزرگ خدا است. و روز مستجاب شدن دعا است...»¹

این حدیث ساختگی نشان می‌دهد که به مناسبت روز قتل خلیفه، خداوند سبحان قلم از گناهان شیعیان بر داشته است! یعنی هر چه از فحشاء و منکر در آن روز مرتکب شوند به حساب نمی‌آید. آیا می‌توان باور کرد که این گفتار از امام متقیان باشد؟ آیا این سخن، افترا و تهمت بر امیر مؤمنان - علیه السلام - محسوب نمی‌شود؟ آیا این روایت، عوام را به گناه و فساد نمی‌کشاند؟ نگارنده خود شاهد بودم که شخص ظاهر الصلاحی در روز نهم ربیع الاول، به گناه و فسق تجاهر می‌نمود و چون سبب

1. زاد المعاد، اثر ملا محمد باقر مجلسی، باب هشتم (اعمال ماه ربیع الاول) ص 409، چاپ کتابفروشی اسلامیة.

آن از وی پرسیده شد، پاسخ داد: مگر نمی‌دانید که امروز، روز نهم ربیع است و قلم را از گن برداشته‌اند؟! اهان شیعیان

شگفت‌تر آنکه در همین روایت مجعول با کمال جسارت آمده است که خداوند سبحان به پیامبر خود فرمود:
 «امر کرده ام ملائکه نو یسندگان اعمال را که از این روز تا سه روز، قلم از مردم بدارند و ن ویسنده گناهان ایشان را برای کرامت تو و وصی تو»¹!

راوی ناندان، چنان پنداشته که گرامی داشت پیامبر و امام، وابسته به آنست که خداوند، مردم را در گناه کاری تا سه روز (همچون حیوانات) آزاد گذارد!

آیا اینست معنای اکرام پیامبر - صلی الله علیه وسلم - و علی - علیه السلام - از سوی خداوند پاک؟!

4- در کتاب «الباقيات الصالحات» اثر محدث قمی که در حاشیه مفاتیح الجنان به چاپ رسیده است، دعائی برای «رفع دندان درد» آمده که از عجائب

1. زاد المعاد، ص 408.

ادعیه شمرده می‌شود. محدث قمی در این باره می‌نویسد:

«و ایضا وارد شده که چوبی یا آهنی بگذارد بر دندان درد کن (!) و افسون کن آن را از جانب آن هفت م رتبه: «بسم الله الرحمن الرحيم العجب کل العجب دوده تكون في الفم تاكل العظم و تنزل الدم . انا الراقی و الله الشافی»¹!»

معنای عبارت اخیر اینست که: «جای شگفتی است، کمال شگفتی! کرمی است در دندان که استخوان را می‌خورد و خون را می‌ریزد. من افسون‌کننده‌ام و خدا، شفاجش».

گویا اصطلاح «کرم خوردگی دندان» مخترع این دعا را بگمان افکنده که واقعاً کرم در دندان پنهان شده است! و لذا افسون مذکور را برای آن ساخته تا هر چه زودتر، کرم موذی بیرون آید و از خوردن استخوان و ریختن خون باز ایستد. البته راوی این افسون و سند روایت، معلوم نیست و کسی هم بخود اجازه نمی‌دهد تا افسون فوق را نزد

1. الباقیات الصالحات، در حاشیه مفاتیح، صص 289-290.

دندان پزشکان تحصیل کرده مطرح کند و
صحت و سقم آن را جویا شود!

5- در «مفاتیح الجنان» در باب یان
«اعمال روز جمعه» مینویسد:
«بدانکه از برای خواندن آیه
الکرسی علی التنزیل در روز جمعه
فضیلت بسیاری روایت شده».¹

آیا آیه الکرسی علی التنزیل (یعنی
بدانگونه که بر پیامبر خدا - صلی الله
علیه وسلم - نازل شده) کدامست؟ محدث
قمی در «الباقیات الصالحات» آن را
بدین صورت توضیح میدهد:
«علامه مجلسی فرموده که به روایت
«علی بن ابراهیم و کلینی آیه الکرسی
علی التنزیل چنین است: الله لا اله الا
هو الخی القیوم لا تاخذه سنه و لا یوم
له ما فی السموات و ما فی الارض و ما
بیئهما و ما تحت الثری عالم الغیب و
الشهاده الرحمن الرحیم، من ذا الذی
تا هم فیها خالدون».²

این روایت، یک عیب اساسی و اصلاح
نشده دارد و آن اینست که ادعا

1. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص
36.

2. الباقیات الصالحات (در حاشیه مفاتیح) ص
36.

می‌کند آیه الکرسی در قرآن کریم تحریف شده و شکل صحیحش در این روایت آمده است! چنین ادعای بی اساس اسلام را متزلزل می‌کند و قرآن مجید را از حجیت ساقط می‌نماید. عباراتی که در این روایت بر آیه الکرسی افزوده‌اند کلماتی می‌باشد که از مواضع دیگری قرآن کریم برداشته شده است مثلاً: «له ما فی السموات و ما فی الارض و ما بینهما و ما تحت الثری» عیناً ششمین آیه از سوره شریفه «طه» است. و نیز «عالم الغیب و الشهاده هو الرحمن الرحیم». بخشی از آیه بیست و دوم از سوره کریمه «حشر» شمرده می‌شود.

در جای خود به اثبات رسیده که قرآن مجید از هر گونه تحریف و تبدیلی مصون مانده است و این قبیل روایات قابل اعتماد و در خور اعتناء نیستند چنانکه بزرگان فرقه امامیه مانند شریف مرتضی و شیخ طوسی و شیخ طبرسی و دیگران بر این قول رفته‌اند و از جمله ادله این امر آنست که در آثار «متواتر» از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و امامان - علیه السلام - آمده که احادیث را به قرآن عرضه کنی و حق و باطل آنها را با کلام الهی بسنجی

که اگر قرآن دستخوش تحریر شده بود، در آن صورت نمی‌توانست می‌زان تشخیص حق از باطل قرار گیرد.

6- محدث قمی در کتاب «مفاتیح الجنان» زیارتی را با عنوان «زیارت جامعه کبیر» از شیخ صدوق نقل کرده است¹ که هر چند مورد توجه فراوان قرار گرفته و کسان زیادی از غلام (همچون شیخ احمد احسائی) بر آن شروحی نوشته‌اند ولی بخش‌هایی از آن، آشکارا با قرآن معهود مخالفت دارد. مثلاً در این زیارت خطاب به امامان گفته می‌شود: «إِیَابِ الْخَلْقِ إِلَیْكُمْ وَحَسَابِهِمْ عَلَیْكُمْ» یعنی: «بازگشت خلق به سوی شما و حساب ایشان بر عهده شما است!» با آنکه در قرآن معهود می‌خوانیم:

(إِنَّ إِلَیْنَا إِیَابُهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ). (غاشیه / 25-26)

«همانا بازگشت ایشان بسوی ما است سپس حسابشان بر عهده ما است.»

برخی، در مقام رفع این تعارض برآمده چنین پاسخ داده‌اند که: مردم به (اذن خدا) به پیامبر و امامان باز می‌گردند و حسابشان با ایشان خواهد

1. مفاتیح الجنان، ص 544 به بعد.

بود همانگونه که قبض نفوس بهنگام مرگ، در قرآن کریم به خداوند و ن یز به فرشتگان نسبت داده شده است ی عني فرشتگان به اذن خدا این کار را بر عهده می‌گیرند.

جواب ما به دسته مزبور اینست که: اگر خداوند سبحان اذن داده بود تا پیامبر اکرم و امامان - - علیه السلام - - حساب مردم را بر عهده گیرند ه یچگاه در کتابش به رسول خود اعلام نمی‌فرمود:

(مَا عَلَيْكَ مِنْ حِسَابِهِمْ مِّنْ شَيْءٍ). (انعام / 52)

«حساب ایشان به ه یچ وجه بر عهده تو نیست!»¹.

همانگونه که اگر در قرآن مجید به تصریح آمده بود: «قبض نفوس به ه یچ وجه بر عهده فرشتگان نیست» در آن صورت ما حق نداشتیم این کار را به آنها نسبت دهیم. امامان - - علیه السلام - - به ما سفارش نموده اند که روایات مخالف با قرآن را نپذیریم، ما نمی‌دانیم اگر جملظ (حسابهم علیکم) با آیه شریفه (ما علیک من حسابهم من

1. با توجه به آنکه نکره در س یاق نفی، مفید عموم است.

شيء) مخالفت نداشته باشد، پس معنا ي
 «روایت مخالف با قرآن» کدامست؟!
 اگر ما به خود اجازه دهیم تا هر
 جمله‌ای را به «تأویل» کشیم و بدخواه،
 توجیه و تفسیرکنیم در آن صورت آیا
 سخنان مخالف با قرآن، اساساً مصداق
 پیدا می‌کنند؟ پس سفارش رسول اکرم و
 ائمه - - علیه السلام - - برای چه کس
 و در چه موضوعی بوده است؟!
 در مورد راوی اول این زیارت، یعنی
 «موسی بن عبدالله نخعی» کتابهای رجال
 سخنی نگفته‌اند و بقول مامقانی «به
 اهمال برگزار کرده‌اند»¹ و نیز درباره
 دوّمین راوی آن یعنی «محمد بن اسماعیل بر
 مکی» علمای رجال، اختلاف دارند. علامه
 حلی در «خلاصه الاقوال» می‌نویسد:

1. مامقانی اضافه می‌کند: و اهمالهم ذکره في
 كتب الرجال غير قادح فيه و العلم عند الله
 تعالى (تنقيح المقال، ج 3، ص 257). یعنی:
 «اینکه در کتابها ی رجال ذکر او را
 نی‌آورده‌اند دلیلی بر قدح و ی نمی‌شود با این
 حال علم به احوال وی نزد خدای تعالی است»!
 باید گفت: اصل در پذیرش قول راوی، وثاقت
 اوست و با اهمال ذکرش در کتب رجال، وثاقت
 وی ثابت نمی‌شود و او مهمل و مجهول می‌ماند.!

«اختلف علما ونا في شأنه، فقال النجاشي: إنه ثقة مستقيم. و قال ابن الغضائري: إنه ضعيف».¹

يعني: «علمای ما در مقام ا و به اختلاف سخن گفته اند. نجاشی گفته است که وی مورد وثوق می باشد و انحراف در مذهب ندارد و ابن الغضائری گفته که او ضعیف است».

اگر ما «میزان قرآنی» را در دست بگیریم با ابن الغضائری همسخن خواهیم شد.

7 - محدث قمی در «مفاتیح الجنان» در خلال اعمال روز جمعه آورده است:

«از حضرت موسی بن جعفر - - علیه السلام - - مروی است که هر که یک انار در روز جمعه ناشتاب خورد تا چهل روز دلش را نورانی گرداند و اگر دو انار بخورد تا هشتاد روز و اگر سه انار بخورد تا صد و بیست روز وسوسه شیطان را از او دور گرداند و هر که وسوسه شیطان از او دور گردد، معصیت خدا نکند و هر که معصیت خدا نکند داخل بهشت شود»!²

1. خلاصة الأقوال، ص 258.

2. مفاتیح الجنان (در اعمال روز جمعه)، ص 36.

در این روایت شکفت با یک قیاس
 مسلسل و مرکب! (هر کس انار بخورد
 وسوس نشود، و هر کس وسوسه نشود
 معصیت نکند، و هر کس معصیت نکند، به
 بهشت رود، پس هر کس انار بخورد به بهشت
 رود!) کار بهشت رفتن را آسان نموده
 است. آیا اینها از تعالیم عالیة
 اسلام است یا انار فروش مدینه برای
 رونق بازارش بچنین جعلیاتی دست زده
 است؟!

8- شیخ ابو جعفر طوسی در کتاب
 «مصباح المتجهد» در خلال اعمال روز
 جمعه آورده است:

«روي محمد بن إسماعيل بن بزيع عن
 الرضا - - عليه السلام - قال قلت:
 بلغني أن يوم الجمعة أقصر الأيام. قال:
 كذلك هو! قلت: جعلت فداك كيف ذاك؟
 قال قال أبو عبدالله - - عليه السلام -
 - إن الله يجمع فيه أرواح المشركين تحت عين
 الشمس، فإذا ركدت الشمس عذبت أرواح
 المشركين بركود الشمس فإذا كان يوم
 الجمعة رفع عنهم العذاب لفضل
 الجمعة فلا يكون للشمس ركود»¹!

1. مصباح المتجهد، ص 205.

يعني: «محمد بن اسماعيل بن بزيع از ابو الحسن رضا - - عليه السلام - - روايت نموده که گفت به امام گفتم: به من رسیده که روز جمعه کوتاه ترين روزها است. پاسخ داد: اين چنين است! گفتم فدايت کردم اين امر چگونه است؟ پاسخ داد: ابو عبدالله صادق - - عليه السلام - - گفته است که خداوند ارواح مشرکان را در زير چشمه خورشيد گرد مي آورد و چون خورشيد از حرکت ايستاد ارواح مشرکان بسبب توقف خورشيد، عذاب ميشوند ولي هنگامی که روز جمعه فرا رسد بخاطر فضيلت آنروز، عذاب از مشرکان بر طرف خواهد شد و از اين رو براي خورشيد توقف و رکودي در آنروز نيست (و لذا جمعه کوتاه ترين روزها است)»!

داوري درباره اين روايت را به آشنايان با علوم مي سپارم.

9- شيخ طوسي در «مصباح المتهد» در خلال اعمال ماه شعبان مي نويسد:
«روي محمد بن مارد التميمي قال: قال قال لنا ابو جعفر - - عليه السلام - - من زار قبر الحسين - - عليه السلام - - في النصف من شعبان غفرت له

ذنوبه و لم تكتب عليه سيئه في سنته حتي
 يجل عليه الخول»¹.
 يعني: «محمد بن مارد تم يمي روايت
 کرده که ابو جعفر باقر - عليه
 السلام - - براي ما گفت: هر کس در
 نيمة شعبان قبر حسين - عليه السلام -
 - را زيارت کند گناهانش آمرز يده
 ميشود و در آن سال بد يهاي وي نوشته
 نخواهد شد تا آنکه يك سال بر او
 بگذرد!»!

این روايت هم از قماش روايات پيشين
 است و در جرأت دادن مردم به بدکاري،
 نقش مؤثري دارد.

10 سيدي بن طاووس در کتاب «اقبال
 الاعمال» در فض يلت ماه شعبان
 مينويسد:

«عن النبي - - صلي الله عليه وسلم - -
 أنه قال: من صلي أول ليلة من شعبان
 اثني عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة فاتح
 الكتاب و قل هو الله احد خمس عشرة مرة
 اعطاه الله تعالى ثواب اثني عشر ألف
 شهيد و كتب له عبادة اثني عشرة سنة
 و خرج من ذنوبه ك يوم ولدته امه و

1. مصباح المتهد (في اعمال شهر شعبان) ، ص
 574.

اعطاه الله بكل آية في القرآن قصرا في الجنة»¹!

يعني: «از پيامبر - صلى الله عليه وسلم - روايت کرده اند که فرمود: هر کس در شب اول شعبان دوازده رکعت نماز گزارد و در هر رکعت، فاتحه الكتاب و قل هو الله احد را پانزده مرتبه بخواند، خداوند پاداش دوازده هزار شهيد را به او میده و ثواب دوازده سال عبادت را برايش مینویسد و از گناهان خود بپوشاند همانند روزي که مادرش او را زاده بود و خداوند به تعداد هر آيه اي در قرآن (يعني 6236 آيه) قصري در بهشت بدو میبخشد». خوشبختانه اين روايت سند ندارد و گر نه، شهداي راه خدا بس يار مغبون ميشدند زيرا اگر مجاي جانبازي در راه حق، نماز مزبور را میخواندند دوازده هزار مرتبه، پاداش بيشتري نصيب ايشان ميشد!



1. إقبال الأعمال (في فضل شعبان المعظم)، ص 193.

احاديث ساختگي و شناخت آنها

احاديثي که در فصول گذشته به نقد آنها پرداختيم نمونه هايي بود از صدها حديث نادرست و اخبار ساختگي که در جوامع حديث گرد آمده است و آنچه در اين کتاب آورديم در برابر اخباري که از آنها ياد نکرديم مشتي نمونه خروار شمرده ميشود. اکنون که به پايان سخن رسيده ايم لازمست براي آشنايي خوانندگان ارجمند، موازين و ضوابطي را خاطر نشان سازيم که در تشخيص احاديث ساختگي يا مغلوپ نقش اساسي دارند.

1 - نخستين ميزان براي جداسازي احاديث صحيح از ناصح صحيح «قرآن کریم» است چرا که قرآن در آيات متعدد ي، خود را

«فرقان» خوانده¹. و فرقان که مصدر فرق یفرق است بمعنای «ما یفرق به بین الحق و الباطل» می آید یعنی چیزی که حق از باطل بدان جدا می شود. از همین رو بنا به گزارش ی که آمده پ یامبر بزرگوار اسلام - صلی الله علیه وسلم - ضمن خطبه ای به مسلمانان فرمود:

«أیها الناس ما جائکم عینی ووافق کتاب الله فأنا قلتہ و ما جائکم یخلف کتاب الله فلم اقله»².

«ای مردم! هر چه از من به شما رسید که با کتاب خدا سازگار بود، من آن را گفته ام و هر چه به شما رسید و با کتاب خدا سازگار نبود، من آن را نگفته ام».

امامان اهل بیت - علیه السلام - نیز بارها این گفتار پ یامبر اکرم - صلی الله علیه وسلم - را تأیید نموده اند بطوری که احادیث ایشان در این باره بلحاظ معنا، متواتر است چنانکه شیخ انصاری در کتاب «فرائد الأصول» بر تواتر معنوی احادیث مزبور، تصریح کرده است.

1. به آیات 185 / بقره و 4 / آل عمران و 1 / فرقان نگاه کنی.

2. الأصول من الکافی، ج 1، ص 69.

بنابراین، هر حدیثی در درجه اول باید به قرآن معهود عرضه شود و با کلام الهی ارزیابی گردد. البته در فهم کتاب خدا لازمست از «اصول تفسیری» بهره گرفت و قواعدی را که برای درک زبان عرب مؤثر است از یاد نبرد و با شیوه سخن قرآن آشنا شد و به توجیه و تأویل بی‌دلیل روی نیاورد.

ما در همین کتاب، بطور نمونه احادیثی را نشان دادیم که با کتاب خدا هماهنگی ندارند نظیر حدیث «جعلنا... خزانه فی سمائه و ارضه»¹ که یادآور شدیم این جمله با آیه شریفه

(قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ)² (انعام / 50)

نمی‌سازد و گفتیم که در توجیه حدیث مذکور (و امثال آن) نباید پافشاری داشت زیرا اگر بنای کار را بر تأویل و توجیه بگذاریم، در آن صورت اساساً حدیثی ناسازگار با قرآن نخواهیم یافت! و معلوم نمی‌شود که رسول خدا - صلی الله علیه وسلم - و ائمه هدی - علیه السلام - آن همه سفارش را برای چه کس و بچه منظوری نموده‌اند؟!

1. الأصول من الكافي، ج 1، ص 144.

2. الانعام / 50.

2- دومینم یزان برای تشخیص احادیث نادرست «سنت مسلم پ یامبر - صلی الله علیه وسلم-» است به این معنا که اگر حدیث نادری در برابر آثار قطعی از سنت پیامبر - صلی الله علیه وسلم- قرار گیرد، حدیث مزبور را باید طرد کنیم چنانکه از امام صادق - علیه السلام- مروی است: «کل شیء مردود إلی کتاب و السنّة و کل حدیث لا یوافق کتاب الله فهو زخرف».¹

«هر چیزی که به کتاب خدا و سنت رسول باید برگردانده شود و هر حدیثی که با کتاب خدا سازگار نباشد، باطل و ساختگی است».

شاهد مثال روایتی است که دلالت دارد خطبه‌های نماز جمعه باید پس از نماز خوانده شود!² این روایت در برابر آثار قطعی که شیعه و سنی از رسول خدا - صلی الله علیه وسلم- و امامان - علیه السلام- نقل کرده‌اند باطل و بی‌اعتبار است، آثار مزبور همگی دلالت دارند بر این‌که خطبه‌های نماز جمعه باید پیش از نماز خوانده شود.

1. الأصول من الکافی، ج 1، ص 69.
2. من لا یضره الفقیه، ج 1، صص 432-433.

3- سومينم يزان «اجماع امت اسلام ي» است ي عني هر حديثي كه با اجماع امت مخالف باشد، مردود شمرده ميشود چنانكه أبو قره (از محدثان دوره عباسي) در بحث از رؤيت خداوند در دنيا» به امام رضا - - عليه السلام - - گفت: فتكذب الروايات؟ «آي پس روايات را تكذيب ميكني؟»

امام رضا پاسخ داد:

«إذا كانت الروايات مخالفة للقرآن كذبتها و ما أجمع المسلمون عليه أنه لا يخط به علما و لا تدركه الأبصار و ليس كمثله شيء»¹

يعني: «هنگامي كه روايات با قرآن مخالف باشد، آنها را تكذيب ميكنم و چيزي كه مسلمين بر آن اجماع دارند اينست كه احاطة علمي به خداوند ممكن نيست و ديديگان او را ادراك نميكنند و هيچ چيزي همانند وي نيست» (در اينجا امام علاوه بر قرآن، اجماع مسلمين را نيز حجت دانسته است).

شاهد مثال روايتي است كه ميگويد هر كس جمعه اي بر او بگذرد و در آن مدت، سورة «قل هو الله احد» را بخواند و سپس

1. الاصول من الكافي، ج 1، ص 96.

بمیرود، بر دین ابولهب مرده است!¹ این حدیث به اجماع امت اسلام (از شیعه و سنی) باطل است زیرا خواندن سوره توحید - هر هفته یکبار - بر مسلمین واجب نیست تا چه رسد به آنکه تارکش بر دین ابولهب بمیرود!

4- چهارمینم یزان برای تشخیص اصحاح حدیث ساختگی «عقل» است. عقل یکی از ملاکهای پراهنیت در این راه بشمار می آید زیرا حقانیت اساس دین با عقل فهمیده می شود و اگر حجّیت عقل بکلی مورد انکار قرار گیرد، اثبات اصول دین ممکن نیست از این رو در قرآن معهود بارها به تعقل سفارش شده و حتی استدلال عقلی در قرآن صورت پذیرفته است. در احادیث نبوی و آثار اهل بیت هم مکرر از اهمیت و حجّیت عقل سخن می آید. آمده است: ابن سکهّیت (یکی از ائمه ادب در دوره عباسی) از امام هادی - علیه السلام - پرسید: «فما الحجة علي الخلق اليوم؟» یعنی: «امروز حجت بر مردم چیست؟» امام پاسخ داد:

1. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص 510.

«العقل، يعرف به الصادق علي الله في صدقه و الكاذب علي الله في كذبه»!¹
 يعني: «عقل است كه بوسيلة آن هر كس بر خدا راست گويد شناخته ميشود و تصديق خواهد شد و هر كس بر خدا دروغ بندي نيز شناسايش ميشود و تكذيب ميگردد»!

بنابراين، عقل اجازه دارد اخبار ضد عقلي و راويان آنها را تكذيب كند. شاهد مثال: خبري است كه ميگويد پيامبر خدا - صلى الله عليه وسلم - به يارانش فرمود: صبحگاهان ستاره اي از آسمان فرود ميآيد و در خانه يك تن از شمش سقوط خواهد كرد. هر كس آن ستاره در خانه اش فرود آيد، او وصي و جانشين و امام پس از من خواهد بود. سپس ستاره آسماني در خانه علي بن ابي طالب - عليه السلام - فرود آمد.²
 عقل، اين خبر را نهي پذيرد و راوي آن را تكذيب مي كند زيرا ميداند كه كوچكترين ستاره آسماني در تمام عربستان جاي نهيگيو تا چه رسد به خانه علي - عليه السلام -! در اينجا بايد يادآور شد كه مراد از حجيت عقل، حجيت «عقل

1. الاصول من الكافي، ج 1، ص 25.

2. الصافي في تفسير القرآن، ج 2، ص 17 ببعده.

طبیعی» است که دارا ی احکام روشن می‌باشد نه آراء پیچیده عقلی که «عقل اکتسابی» نامیده می‌شود و مورد اختلاف عقلا قرار دارد.

5- پنجمینم یزان برای تمییز احادیث ساختگی «علوم قطع ی تجربی» است (نه تئوری‌های اثبات نشده) ! زیرا قرآن مجید، آثار علم ی را حجت شمرده و به کافران فرموده است:

(اِنَّوَنِي بِكِتَابٍ مِّنْ قَبْلِ هٰذَا اَوْ اَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ اِن كُنْتُمْ صَادِقِيْنَ).

(احقاف / 4)

«بگو» کتابی پیش از این ی اثری علمی برای من آورید (که مدعای شما را به اثبات رسانند) اگر راست می‌گویید».

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید: روز جمعه کوتاه ترین روزها است زیرا در روزهای دیگر، خورشید متوقف می‌شود تا ارواح مشرکان در برابر آن، شکنجه شوند ولی در روز جمعه خورشید از حرکت باز نمی‌ماند و از این روز جمعه کوتاه‌تر از دیگر ایام است!¹

این روایت با تجربه علم ی مخالف است زیرا با اندازه گیی‌های دقیق معلوم

1. مصباح المتهد، ص 205.

شده که روز جمعه کوتاه‌ترین ایام نیست و بعلاوه به اثبات رسیده که گذشتن خورشید از افقها در روزهای غیرجمعه، توقف بردار نیست (صرفنظر از اینکه گذشتن خورشید را از افق، نتیجتاً حرکت زمین بدانند نه خورشید).

6- ششمین میزان برای تعیین احادیث باطل، مخالفت آنها با «تاریخ صحیح» است.

شاهد مثال: روایتی است که می‌گوید روز عرفة پس از تولد علی - علیه السلام - نامگذاری شد زیرا در آن روز، علی - علیه السلام - پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - را شناخت¹! با آنکه نزد مورخان از مسلمات تاریخ است که عرفة پیش از تولد علی - علیه السلام - نامگذاری شده بود و در میان عرب شهرت داشت.

7- هفتمین میزان برای شناخت احادیث دروغین «تعارض دو حدیث با یکدیگر» است که قطعاً هر دو نمی‌توانند درست باشند.

شاهد مثال: روایتی است که بر لزوم وضوء همراه غسل جمعه دلالت دارد و

1. بحار الأنوار، ج 35، ص 38.

روایتي که وضوء را با غسل جمعہ، لازم نمي شمارد!¹

8- هشتمینم یزان برای شناخت احادیث نادرست «وعدة ثواب هاي مبالغه آمیز برای عملی آسان» است.

شاهد مثال : روایتي است که دلالت دارد هر کس فلان نماز را بخواند، خداوند ثواب دوازده هزار شهید را به او مي دهد!²

9- نهمینم یزان برای تمییز احادیث دروغین «جرات بخشیدن مردم، به گناهکاری» است.

شاهد مثال : حدیثي است که مي گويد: هر کس فلان درود را بر محمد و آلش - صلی الله علیه وسلم - بفرستد تا يك سال گناهان او نوشته نمي شود!³

10- دهمینم یزان برای تشخیص احادیث ساختگی، اموري است که امام علي بن موسي الرضا - علیه السلام - آنها را بدینصورت توصیف نموده اند:

«إن مخالفینا وضعوا أخبارا في فضائلنا و جعلوها علي ثلاثة أقسام،

1. وسائل الشريعة، ج 1، ص 514 و همان کتاب،

ج 1، ص 513.

2. إقبال الأعمال، 193.

3. مفاتيح الجنان، 49.

أحدها الغلو و ثان يها ا لتقصيري
 أمرنا و ثالثها التصريح بمثالب
 أعدائنا ف إذا سمع الناس الغلو ف ينا
 كفروا شيعتنا و نسبوهم إلى القول
 بربوبيتنا و إذا سمعوا التقصير
 اعتقدوه فينا و إذا سمعوا مثالب
 أعدائنا بأسمائهم ثلبونا بأسمائنا و
 قد قال الله عزوجل : و لا تسبوا الذين
 يدعون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير
 علم»¹.

يعني: «مخالفان ما اخباري را در
 فضائل ما ساخته اند و آنها را بر سه
 بخش کرده اند: يکي احاديث غلوآم يز.
 دوّم احاديثي که ضمن آنها در حق ما
 تقصير و کوتاهي شده است. سوّم احاديثي
 که در آنها به عيوب دشمنان ما تصريح
 کرده اند. پس همينکه مردم روايات
 غلوآم يز را درباره ما ميشنوند،
 پيوان ما را تکفير ميکنند و به آنها
 نسبت ميدهند که مقام خدائي براي ما
 قائلند. و چون تقصيرها و کوتاهيهاي
 را که در حق ما روا داشته اند
 ميشنوند، به آنها عقيده پيدا ميکنند
 و هنگامي که عيوب دشمنان ما را با

1. عيون اخبار الرضا، ص 169.

نام و نشان آنها، از قول ما می‌شنوند
 با نام و نشان به ما ناسزا می‌گویند!
 با اینکه خدای تعالی (در قرآن کریم)
 فرموده است: غیر خدا را - که مشرکان
 می‌خوانند - ناسزا مگویید زیرا ایشان
 نیز از راه تجاوز و نادان ی به خدا
 ناسزا خواهند گفت».

و همچنین امام علی بن موسی الرضا -
 علیه السلام - به حسین بن خالد فرموده
 است:

«یا بن خالد انما وضع الاخبار عنا في
 التشبيه و الجبر الغلاه»!¹
 یعنی: «ای پسر خالد، غالیان از قول
 ما، اخباری را درباره تشبیه (خدا به
 خلق) و عقیده به جبر، جعل کرده‌اند»!
 در پایان کتاب از خداوند متعال
 درخواست می‌کنیم که با توفیق روز
 افزون به علمای روشنگر و دلسوز،
 فرهنگ مسلمانان را از گزند احادیث
 دروغین و خرافات ساختگی پاک فرماید.
 «بمنه و کرمه و آخر دعوانا ان الحمد
 لله رب العالمین»

1. عیون اخبار الرضا، ص 82.

منابع كتاب

- 1- قرآن كريم
- 2- نهج البلاغه
- 3- رجال الكشي (اختيار معرفه الرجال)
- 4- الموضوعات
- 5- علل الحديث
- 6- شرح الدرايه
- 7- احاديث القصاص
- 8- المنار المنيف في الصحيح و الضعيف ابن قيم جوزيه
- 9- سلسله الاحاديث الضعفيه و الموضوعههمحمدناصر ال
- 10- الاخبار الدخيله محمد تقي شوشري
- 11- الاصول من الكافي شيخ كليني
- 12- عيون اخبار الرضا شيخ صدوق
- 13- شرح عقائد الصدوق (تصحيح اعتقاد الاماميه) شيخ مفيد
- 14- علم الحديث مدير شانجهي
- 15- عده الاصول شيخ طوسي

- 16- المعتبر محقق حلي
 17- مجار الانوار معمد باقر مجلسي
 18- فرائد الاصول شيخ انصاري
 19- الاربعين شيخ بهاء الدين عاملي
 20- تاريخ بغداد خطيب بغداد
 21- البرهان في علوم القرآن بدرالدين زركشي
 22- تفسير منهج الصادق يفتح الله كاشاني
 23- سفينة البحار شيخ عباس قمي
 24- الاسرار المرفوعة في الاخبار الموضوعه علي قاري
 25- تحف العقول ابن شعبة حراني
 26- لؤلؤ و مرجان ميذا حسين نوري
 27- الفهرست شيخ طوسي
 28- كشف المحجبه ابن طاووس
 29- مرآه العقول محمد باقر مجلسي
 30- الوافي فيض كاشاني
 31- منهج المقال استرآبادي
 32- رجال النجاشي نجاشي
 33- جامع الرواه اردبيلي
 34- تنقيح المقال في علم الرجال ما مقان ي
 35- تفسير مجمع البيان شيخ طبرسي
 36- خلاصه الاقوال في معرفه الرجال علامه حلي
 37- الروضه من الكافي شيخ كليني
 38- المكاسب شيخ انصاري

- 39- المنجد لويس معلوف
- 40- من لا يضره الفقيه شيخ صدوق
- 41- الخصال شيخ صدوق
- 42- معاني الاخبار شيخ صدوق
- 43- كمال الدين و تمام النعمه شيخ صدوق
- 44- صفات الشيعه و فضائل الشيعه شيخ صدوق
- 45- ثواب الاعمال و عقاب الاعمال شيخ صدوق
- 46- الحقائق الناضره يوسف بجراني
- 47- لؤلؤه البحرين يوسف بجراني
- 48- المدخل الي عذب المنهلابوالحسن شعراني
- 49- تهذيب الاحكام شيخ طوسي
- 50- الاستبصار فيما اختلف فيه من الاخبار شيخ طوسي
- 51- اعيان الشيعه محسن امين عاملي
- 52- حليه المتقين محمد باقر مجلسي
- 53- وسائل الشيعه حر عاملي
- 54- تفسير جوامع الجامع شيخ طبرسي
- 55- مفاتيح الجنان شيخ عباس قمي
- 56- الباقيات الصالحات شيخ عباس قمي
- 57- السرائر ابن ادريس حلي
- 58- الفقه علي المذاهب الخمسه جواد مغنيه
- 59- تفسير علي بن ابراهيم علي بن ابراهيم قمي
- 60- التفسير (تفسير عياشي) محمد بن مسعود عياشي
- 61- البرهان في تفسير القرآن هاشم بجراني

-
- 62- الصافي في تفسير القرآن فيض كاشاني
 63- الامالي شيخ صدوق
 64- عده الداعي و نوح الساعيا بن فهد حلي
 65- اقبال الاعمال ابن طاووس
 66- مصباح المتجهد شيخ طوسي
 67- زاد المعاد محمد باقر مجلسي

منابع مذکور، در خلال کتاب معرفی شده اند.